گلزار قندهار

کتـاب

گلـزار قنـدهـار

تصنيف

فـاضل دانشمند جناب حاج شيخ

محمد حسن مولوي قندهاري

مطبعة النعمان النجف الاشرف



مقدمة کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی لولا الواجب من قبول امرک لنزّهتک عن ذکری ایاک علی ان ذکری لک بقدری لا بقدرک وما عسی ان یبلغ مقداری حتی اجعل محلالتقدیسک ومن اعظم النعم علینا جریان ذکرک علی السنتنا فلک الحمد ولک الشکر علی قدرنا صل یارب علی محمد وآله الطاهرین .

گلزار قندهار را مزین نمودم به مشتی ریگ نجف وقدری تربت کربلا ومقداری خاک کاظمین وجرعهٔ آب صناباد ونفخه فضای سامرا که اسم پنج رساله قلمی من است برای اینکه جمیع اهل ایمان استفاده کنند ،وعلم شریف اخلاق را در آن پیچیده ام با بحث

کود کان لیک چون مقامات حریری وابو زید سر وجی رمان وناول نیست جمیع مطالب او واقع ویا شرح حال است که با صنعت مخصوص بکری هر چیز را حکیمانه بموضوعش ارتباط داده ام اگر دانشمندان حین مطالعه به مغالطات منطقی وسفسطه سوفسطائی ندر تا بر خورش در انجام خواهند دانست که بی محل نبوده بخداوند امیدوارم علم اخلاق مرده زنده شود وادای حق علت بهشت صورتی بگیرد کودک شصت وچهارساله منم وکودکان فضلائی است که با هم درس هفتگی وتمرین داریم چون خود را کوچک نمودیم انشـــاء الله هیچ بزرگی بر ما ایراد نکرده گله هم نخواهد کرد سفارش کود کانه مصنف این است که این کتاب همه چیز دارد هر کس موافق فهم خود .

مولود نامه حضرت رسالت (ص)

انشاءالله استفاده میکنند وهم از لطایفش اگر پند نگیرند تفریح میکنند قارئین کرام اینقدر معذرت میخواهم واستدعا مینمایم که کتاب کود کانه هذارا تا به آخر دوسه مرتبه مطالعـــه کنند اگر لازم دانستند مانند پنج کتاب ودیوان حافظ جزو درس کود کان خود

قرار دهند چون خاتمه کتاب هذا درماه ربیع المولود انجام گرفت مقدمه هذارا به اشعار مولودی حضرت ختمی مرتبت ﷺ که ازاثر طبع نا رسای کود کانه من است مزین نمودم :

بر خیز حق آگاها بنمای نظاره
آتش کدهٔ شیراز ـ در یاچه ساوه
چون آه یتیمان سرد آن معبد گبران
همچون لب مسکین خشک سجیل وحجاره
بین کاخ مداین را چون عهد زنان سست
لات وهبل از کعبه بر روی فتاده
فاران وجبل ها یی روشن چو بهشتی
مسعی ومنا یکسر چون ماه به هاله
وین شور قیامت خیز از چیست هویدا
وین سور سرور انگیز از کیست نشانه
صبح ازلی سرزد یا شام ابد آمد
یا شاه دو عالم شد پیدا چو ستاره
در هفد هم مه بین مه بدر تمام است
زین امر عجب مبهوت مخلوق زمانه
بعد از صفر منحوس شد سعد ربیع ماه
نوروز بدین اطوار حق راست علامه

تا که ابو طالب بیرون زحرم شد
قنداغه باب دهر بر دوش نهاده

از بهر طواف آورد با بای جهان را
اصنام نگون گردید در عرصه که خانه

ابلیس جهان را دید برگشته ز انوار
چون دید محمد را سر کرد پناله

در مکه بدید ابلیس قد الف احمد
محشر سر ها کرد است آن مردیگانه

انشاه چوطی بنمود از عمر چهل سال
جبریل پیام آورد شه گشت روانه

بر کوه صفا برشد ان هیکل توحید
از لام والف الا بر خواند خطابه

در بیست وسه سال ان شاه اباد نمود عالم
قرآن بمیان آورد شد محو فسانه

ای سرور عالیقدروی قبلهٔ آمال در یاب حسن را کو برباب ستاده

عیب تقطیع ووزن عروضی مولود نامه را میدانم لیک معانی ملحوظ است وبر کودک هم عیب گرفتن از کودکی است بد انکه شقاوت انسان از دو مرض نفسانی حاصل میشود اول افراط یعنی

از اندازه خود زیاد روی نمودن در امور جسمانی وروحانی دوم تفریط است یعنی بکار نینداختن قوای جسمانی وروحانی خود را تا اندازهٔ که ظرف وجودش گنجایش دارد راه نمائی حذر کردن ازین دو مرض مهلک را شریعت غرا بدوش گرفته راه وچاه را به بشر نشان میدهد وطریق نجات ومعالجه این دو مرض را علم شریف اخلاق بعهده گرفته بشر را بحد وسط موافق فطرت اولیه اش سوق میدهد .

در این مقدمه رساله مزارات انچه موضوع تدوین کتاب هذا است توضیح مي شود .

در عهد جاهلیت اعراب قبور اباء واجداد خود ها را خیلی بزرگوار مي شمردند ولو نیاکان شان مجسمه رذالت بودند ومفاخرت غیرت جاهلیت خود را در قبرستان رفتن وقبرهای گذشته گان خود ها را به رقیب طرف مقابل خود نشان دادن اثبات مي نمودند سوره مبارکه الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر نازل شد تازه مسلمانان از این افراط کاری در عقیـــده خود به قبور مردمان عادی خود دارم نمودند واحکام دفن اموات ولحد واندازه صورت قبروزیارت اهل قبور را واینکه اگر قبر مردمان عادی پا مال شد دو مرتبه اباد نکنند پیغمبر مکرم ﷺ به مردم تعلیم داد واز یک طرف زردشتی ها ومشرکین هند در باره اموات خود چنان به تفریط کاری عادت نمودند که الي حال به خورد کلاغ ها وسوختن آتش میدهند مردگان

خود را ودر هر شهری که ازانـد وطایفه سکونت دارند یک دخمه گبرها ویک هندوسوز مشرکین هنود دارند .

واز فرق مسلمین وهابی مذهب هاهم مرده گان خود را دفن میکنند لیکن صورت قبر درست نمی کنند وبه اموات حتی قبور انبیاء بدرجه ئی تفریط کاری وبی اعتنائی میکنند که زیارت قبور انبیاء وائمه هدی وحتی مشایخ رءسای مذهبی خود را شرک جلی میدانند حد وسط را طوایف فوق الذکر فاقداست عادت الله از عهد حضرت نوح علیه السلام الی اواخر انبیای بنی اسرائیل چنان جاری شده که انبیاء واوصیاء واولیاء وعبادالله الصالحین باید مزار ومرقد نمایانی داشته باشند که قبور شان اوتاد زمین ومحال استجابت واستفاضه باشد چنانچه به نوح علیه السلام امر شد جسد آدم علیه السلام را از قبر بیرون نموده به کشتی حمل کنند وبعد از طوفان در نجف دفن کنند وبرای خود ووصی پیغامبر اخر الزمان هم قبر ولحد درست کند وبه موسی علیه السلام امر شد که جنازه حضرة یوسف علیه السلام را از میان رود نیل کشیده باخود ببرد در ارض مقدسه دفن کنند وهمچنان یوشع ابن نون جنازه موسی وهارون را به امر حق در ارض مقدسه ببرند دین مقدس اسلام نیز همین حد وسط را بر گزیده ومراعات نموده احادیث زیادی از پیغمبر مکرم در فضیلت زیارت خودش واولاد طاهرین او وخواص عباد الله الصالحین در کتب اخبار

نامه وخاصة رسیده واز طرق اهل بیت عصمت زیارت نامة ها وتاکید زیاد واجع بزیارت نمودن وطریقه زیارت اخبار کثیری وارد شده بندهٔ نو یسنده این رســاله مزارات را تقربا الی الله ترتیب دادم ومحض خدمت بجامعه مزین نمودم به شطری از علم شریف اخلاق بزبان کودکی وتعلیم کودکانه ونبذی تحقیق معرفت النفس وقدری مدارج مناصب اولیاء عظام را دران گنجا نیدم که هرکسی موافق ذوق خود برخوردار شود . آغا زدرس کودکان .

بخوانید پسر ها حاسدرنج میبرد ومحسود گنج مي یابد خواندند وگفتند استاد معالجه آتش حسد را بفرمائید . جواب بر حسد خود حسد ببرید درس دوم . حرص مایه ذلت انسان است علاجش قناعت .

طول امل انسان را هلاک میکند معالجه همیشه به یا دمرگ با شید .

کبر وغرور چون ابلیس انسان را رجیم در گاه حق میکند علاج به اصل خود نظر کن معجون تو چیست واز کدام راه به دنیا آمده ئی وبعد از مردن اگر بدنت دفن نشد چگونه منفور پدرومادر مهربان می شوی به کودکی که مرض جربزه داشت درس داده شد اگر افتاب طلوع کرد نهار موجود مي شود گفت اگر آفتاب فاسد شد نهار روز قیامت موجود میشود .

فصل اول

ترجمه زیارت بابا ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

سر حلقه سالکان طریق حق جوئی و پای بند شریعت غرای محمدی ﷺ ابا ولی رضوان الله علیه اسم مبارکش سید حسن ابدال از سبزوار خراسان است که به استدعای شاهرخ میرزای گور گانی ملکه مکرمه گوهرشاد بیگم بانی مسجد جامع معروف مشهد مقدس از سبزوار بهرات تشریف آورده واز انجا قندهار عز ورود ارزانی سفری درهند تشریف برده اند به هرجائیکه چند فرصتی بیتوته نموده اندو مشغول عبادت شده اند همان موضع شرف و نورانیتی بهم رسانیده وبعد از هندشریف بر دنش زیارت گاه عمومی شده به اسم بابا ولی .

زمانی که از هند قندهار آمده اند قریه لنگر از جمله قرای جلگه

رود از غنداب را برای عبادت وریاضت حقه خود انتخاب نموده
ومیدانستند که مزار مبارکش باید در قندهار محل فیض رسانی اهل
آن ولا باشد کرامات متواتره از انجناب ظهور وبروز نموده تل بلند
خاکی مشهور به تپه امیررا نقب کنده سرد ابی برای آرام گاه
بدن مبارک خود درست نموده ووصیت نموده که در وقتی که از
دنیارفتم بعداز غسل و کفن قبای سبزمرا بر بدنم بپوشانیدومرا روی
سریری که دایما خواب میشدم بخوا بانید وعصای سبز که سرعصا
نقره کار شده بپهلویم بگذارید وبرای سرداب دری کوچکی قرار
بدهیدبدنم خاک نمی شود غسل جمعه شرعی را ترک نکرده ام .

حافظ قرآن شریفم ودر قضاوت عدالت محض نموده ام لحاظ
احدی را نکرده ام واین هرسه صفت سبب سلامتی بدن بی روح
می شود همان طوربه وصیت عمل نموده اند ومدت یکصد سال جمیع
مردم از زیارت بدن مبارکش استفاضه نموده اند وبعد بواسطه
رفتار - غیر مشروعی که در سرداب مذکور واقع شده در بسته
ودر نتیجه با تل یکی شده صورت قبر مبارک ولوح بزرگ تاریخی
که حالا بالای سطح تپه امیر زیارت گاه عمومی است محاذی سریر
بدن آن جناب بام سرداب شمرده میشودهوآن جناب حسینی نسب
وبه پشت یازدهم به حضرت سید الساجدین امام علی بن الحسین
منتهی میشود .

ومعلوم است که منصب ابدالی فرمانش از ناحیه مقدسه حضرت
قطب الاقطاب صاحب الزمان عجل الله فرجه برای یک نفر سعادت
مند که ظرف وجودش وسیع وقابل اسرار ولایت جزوی باشد
صادر می شود وتا ابدال زنده است بدیگر کسی نمیرسد آن یکی که
رحلت فرمود به سعادت مند دیگری منصب ابدالی میرسد صاحب
این منصب طی الارض دارد خلع بدن میتواند حکمش بر جن نفوذ
دارد اجزاء عالم طبیعت در تسخیر اوست از درجه مجتهد جامع
الشرایط واقعی ومنصب قضاوت این منصب بالاتر است از علمای
متأخرین مرحوم مبرور سید مهدی بحر العلوم وبعد از ایشان آقا سید
علي شوشتری که در حجره باب قبله نجف اشرف مدفون است به این
منصب والای ابدالی سر افراز بوده اند وبزرگان علما وکافه اتقیا
از ایشان کراماتی نقل میکنند که کتاب علحده لازم دارد واز
متقدمین مانند احمد بن فهد حلی واحمد مقدس اردبیلی رضوان الله
علیهما وامثال شان داری این منصب بوده اند واین مرتبه ابدالی
پست تر از درجه نایب خاص است که نیابت خاصه قمر روحانی زمین
وقطب کرهٔ زمین شمرده میشود ونایب خاص بعد از رحلت علي
ابن محمد سمیری نایب چهارم امام زمان علیه السلام وظیفه اش نیست که
خودرا ظاهر کند او باب الموالی وقطب دائره زمین است وواسطه
بین امام وبین مخلوق است اگر نایب خاص یک لحظه در زمین

نباشد زمین با اهل خود هلاکت ومحو میشود وغالب نفوس متقیان اهل ایمان اگر به فیض حضور نایب خاص برسند گمان میکنند امام زمان است وحق دارند چنین گمان کنند زیرا که نایب خاص آئینه جمال مقرب عنه میباشد در واقع جمال وکمال حجت خدا را در مرآة نایب خاص می بینند .

اما قطب الاقطاب عالم امکان از عالم ملکوت وجبروت ولاهوت وناسوت در این عصر عدل ترین موجودات ومخلوقات خدا شخص معین ازلی م ـ ح ـ م د ـ مهدی ابن الحسن العسکری عجل الله فرجه وعلی آبائه السلام میباشد که وجود مبارکش روح جمیع عوالم ممکنات است که اگر یک لحظه نباشد جمیع عوالم امکان با اهل خود محو و نیست میشود واوست منظر اعلی وافق مبین وامام مبین ومجلای اتم ووجه الله الباقی واوست شخص چهاردهم سبع المثانی وخاتمه ایام الله واین یک صفحه وچند سطر که بسط در کلام داده شد برای این است که اولا منصب امامت شخصی است نه نوعی از ازل با کتاب مختوم معین شده از جانب حق احدی را نمی رسد ادعا کند .

دوم نایب خاص هم از اسرار مکتوم است آن شخصی که ادعا کند باید دارای جمیع علوم رسمی وغیر رسمی وعارف بجمیع لغات باشد واعدل محض ومجسمه اخلاق باشد .

سوم منصب ابدالی هم بشخصی عطا می شود که از جمیع علوم

دینی با خبر ودر حکمت عملی که مکارم اخلاق است شاخص باشد به هر بی سواد وبی علم که اسماء الله زیاد خوانده یا میخواند واز آثار وضعی اسماء الله کمالی ما وراء الطبیعه در یافته ویا از تجربهٔ علوم غریبه مانند منیتاسم یا مسمریزم یا شعبده وسحر وتسخیر ولیمیا وهیمیا وریمیا وسیمیا وریاضت باطله مرتاضین هند چیزی گیرش آمده منصب ابدالی نمی رسد پس این سادات جلیل واولیاء نبیل مانند بابا ولی وامثالش را صوفیه نباید از زمره خودبدانند این اقایان به باطن علم قرآن مخلوق خدا را به دین جد خود هدایت نموده اندخود ادعانکرده اند ما مستقلیم بلکه تبلیغات انها هم علمی وزبانی بوده وهم عملی وکراماتی لهذا دردنیا زنده گانی شان فیض رسان عالم وقبور شان اوتاد زمین ومحال استجابت واجابت دعا شده .

فصل دوم

مرقد مبارک بابا حسن ابدال چون بجای بلندی واقع شده ودر نشیب نهرهای جاری ودرختان انبوه وآب شارها وسبزه زارها سه سمت زیارت را احاطه نموده .

منظرهٔ با صفائی تشکیل داده علاوتاً تا منتهای مد بصر تمام

جلگه وقریه جات ار غنداب مانند یک باغ در نظر تماشا ئیمان جلوه میدهد .

این اثار طبیعی میل شهوت تنزه وتفریح را بسوی خود جلب نموده .

میله ومأوی وآزادي وحشیانه اصل شده وزیارت فرع بلکه از خواطرمردمان خیلی غافل بکلی محو میباشد زیارت چیست وتوسل یعنی چه .

اطاق های مخصوص جنب مزار راکه وقف برای نشیمن زوار است یک دسته خر گدای مفت خوار حشیش کش یعنی چرسی‌ها غصب نموده اند چنان هیا هو ودود .

مردود چرس در فضای صحن زیارت بلند است که همان اندک زوار واقعی نمیتوانند نیم ساعت نزد مرقد منور اظهار ارادت کنند .

چرس یا حشیش چیست غبار برگ های بنگ (بنج) را جمع نموده در انبان میکنند مقداری را رطوبت داده خمیر سختی تشکیل داده به آتش چند مرتبه آشنا نموده بعد خورد خورد نموده به سر قلیان یا اندک تمباکو انداخته آتش می گذارند ومی کشند آن قلیان سفالی چر سیان فرمایشی‌است مانند مناری که چرسي ایستاده باید بکشد .

بوی گند دودش فضا را چنان فاسد می کند که انسانی طاقت نیاورده فرار میکند .

معلوم نیست که مزارات اولیای قندهارا ز کدام زمان محل چرس کشیدن وبنگ نو شیدن شده گمان برده میشود غفلت علمای دینی واهل شریعت زمانه های قدیم بوده خواه علمای عامه ویا خاصه اگراز اول آبادی زیارات عالم دینی متولی میشد ویک حجرهٔ بزرگ زیارت مکتبهٔ کتب دینی ومصاحف شریفه می بود وآداب زیارت مراعات میشد وتدریس وتحصیل صورت می گرفت کجا اراذل واوباش جرات می نمودند زیارات متبرکه اولیا را اشغال نموده مفحش وبدعت خانه درست کنند وا گر چرسیان تکیه‌های زیارات را بنگ نمی کاشتند این قدر زیارات ذراری حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله ذلیل وکم .

وقتی نمیشد که قمار بازها به بهانه زیارت یک حجره دو حجره تکیه ها را خلوت خانهٔ بر دو باخت قمار خود قرار بدهند وفسقهٔ بی حیا نیز راه یافته انواع فسق وفجور که قلم از نوشتن آن خجل میشود بکار ببرند عجب تراز ان که بعضی مزارهای دور از شهر دزد خانه هم شده ومیشود .

آیا سیاحان از قبیل تاجر وحاجی وزایر که هر طرف دنیا را باین وسایل سهل آمد وشد نموده اند ادنا زیارت مسلمانان دنیا یا کلیسای

نصاری ومعبد های یهود ودرم شاستر هنود وسیکه را چنین قمارخانه وساقی خانه دیـــده اند یا سراغ دارند آیا ممکن نیست خوانین متدین وزمیندار ان خدا ترس وتاجران اهل خیر وعلمای با عمل وفقهای عادل وکار داران خدا جوی قبور متبرکه دو ستان خدا را از کثافت مشتی لشکر شیاطین‌ها کمیزه کننند اهل شهری که زیارات شان فاحشه خانه باشد چه توقع آنیه دنیوی خوب وحسن عاقبت اخروی را دارند (واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا متر فيها ففسقوا فيها فحق عليهم القول فدمر ناها تدميرا .

مسئول نزد خدا اقویا میباشندضعفای مردم مانند گو ســـفند میباشند چه از دست ایشان می آمد .

با ری مرقد منور بابا ولی با آن همه حجاب های ظلمانی محل برا وردن حاجات ودفع بلیا تست هیچ حاجت مند ومبتلا که نذری نموده وتوسلی کرده از فیض ان زیارت محروم نمانده که اگر کرامات قدیمه وحالیه آن به تفصیل تحریر شود کتاب ضخیمی میشود .

وکرامتی که متواتر است قصه علیمردان نا می است که با غ علیمردان جز ومحله های شهر کابل به او منسوب میباشد وآن چنین است که علي مردان مبتلا می شود به فقر وفشار روز گار وطمنهٔ دوستان وشماتت دشمنان لاچار از کابل مهاجرت نموده پیاده به‌مدت یکماه یا چهل روز قندهار می رسد چند روزی سر گردان مانده

دستش بجائی نمی‌رسد ضمنا می‌شنود که زیارت وتوسل به بابا ولی هر مشکلی راحل می کند مدت چهل روز یومیه از شهر پیادهٔ یک فرسخ راه طی نموده بزیارت مشرف‌شده دفع پریشانی خودرا از خداوند تعالی بشفاعت مرقد مبارک آن سید جلیل القدر طلب می کند چون عادت اهل قندهار جاری بوده که بغرض استمداد از روح پاک بابا ولی علیه الرحمه یک اربعین پیاده مشرف می شوند زیارت وبه مقاصد خود کام روا می شده اند ومشهور بوده .

فلان کس چوکی‌بر داشته زیارت را وبه حاجات خودرسیده .

علی مردان مذکور نیز عمل نموده تا چهل روز فرجی بر ایش حاصل نشده مأیو سانه روز چهل‌ویکم بقصد رخصت ووداع حرکت نموده وتصمیم گرفته که‌قندهار را ترک ودیگر طرفی رو کند همان طوری که راه بزیارت نزد یک نمودن هنوز بین الطلوعین بوده سواری را دیده با جلالت شان که از پهلوی او می گذرد وسنگی از زیر سم اسب او می پرد وبه کمر بند علي مردان جائی که تکمه فولادی داشته می خورد وپس بزمین می افتد نظرش به تکمهٔ بند کمرش می افتدمی بیند طلاشده‌سنگ را فورا بردا شته به جیب می کند وعقب سوار می دو ،وفر یا دمی کند ای بندهٔ خاص خــدا اندکي آهسته تا بیایم قدمت را ببوسم سوار غایب می شود .

سرا سیمه زیارت می کند ودست به حبیب نموده تا چند پول

خورده به فقیر ساکن انجا بدهد پول هارا از کیسه که می کشد همه چون از مس بوده طلا شده می ترسد مبادا سرش اشکار وبدست ظلمه گرفتار شود زیارت نموده شهر می آید سکه ها را بسنگ مغشوش نموده چون طلای بی غش خیلی نرم است به ضرب سنگ پول های طلا را پهن نموده به صراف فروخته نذر زیارت را خریداری ومبلغی برای فقیر زیارت برده وچند روز مس ریزه وآهن پاره هارا به آن سنگ مس نموده مقداری کافی طلا بهم رسانیده وفروخته تهیه سفر دیده به کمال سر افرازی بسوی کابل عود نموده جایداد ومساکن وباغ ها بهم رسانیده طعنه زننده گان وشماتت کننده گان چون مگسان به دور شیرینی بازبخد متش به مداحی پرداختند باغ علی مردان که حالا محله وخانه ها ست از همان آثار است کیفیت مآل وآخر امر علي مردان وفاش شدن سرش وتعقیب ظالمان اورا وعاقبت سنگ را به دریا انداختن از موضوع رساله مزارات خارج می شود .

فصل سوم

مسلم ومشهور است که نهر بزرگ باتاب از مؤسسات جناب بابا ولی میباشد که به مهندسی خود وحفر نمودن چند هزار مرید تشکیل داده که هر طرف نواحی شهر را آب می‌داده چه زمین‌های

موات ولا مزروع که زنده شده بعد از مرور مدت هائی که قندهار از اثر هجوم نادر شاه افشار خراب شده احمد شاه نماینده تا درشاه شهر جدیدی نبا نهاد که حال همان شهر احمد شاهی قندهار گفته‌می شودوجوی‌شاه را احمد شاه بطرف شهر جدید کشید یکی از مخدرات سلسله شاهی که معتقد بود به بابا ولی علیه الرحمة در روءیا دید به او گفته‌شد نهری که بابا کشیده رو بطرف شهر جدید بیا رو آن بانو فاطمه نام داشته بر حسب امر روءیا نهر را تا شهر آورده وبه منتها رسانید واسم نهر فاطمه آب گذاشته شد بمرود ایام در زبان ها لفظ تخفیف یا فته یا تاب مسماشد .

جای عبادت وریاضت حضرت بابا ولی علیه الرحمه دران حدود سه موضع بوده یکی در خود قریه بابا ولی سردابی که ارام گاه دایمی آن بزرگوار است دوم قریه لنگر . سوم برای خلوت‌وریاضت خاص‌خود در قریه جبه‌دار باغی‌را که خالصه خودش بوده‌انتخاب نموده بوده ودر انجا احدی از مریدان ومنسوبین اهل خودش راه‌نداشته‌وچون منصب ابدالی داشته نقطهٔ حساس روحانی‌ورسیدن فرامین وتوقیعات از ناحیهٔ مقدسه حضرت امام زمان عجل الله فرجه وآمد وشد رجال الغیب وجلسه های نوری . برزخی ونشیمن بزرگان روحانیون مؤمنین جن ومامورین ومدبرین قوای طبیعت از جنس ملائکه ملکوت اسفل ومقسمین فیوضات اقدس همان باغ

بوده صفه وخیمه ئی که از موی بافته شده بوده در انجـا نصب بوده وطی الارض نیز از انجا مینموده واز انجائی که بشر فطرتا حس کنجکاوی وجاسوسی دارد نفوس زیادی از ارادت مندان در حینیکه میدیدند ان بزرگوار در خلوت میرود تعقیب سری میکردند وتا در خیمه وبالای وصفه هیکل شریفش را مشـاهده می نمودند چون وجرءت وجسارت نموده بین خیمه اهسته وپابر هنه می رفتند کسی را نمیدیدند بجزپوست آهو که قرآن شریف بالایش گذاشته دیگر چیزی درک نمی کردند بلی ادنا کمال ابدال طی الارض زمینی که به طرفة العین هر طرف مشرق ومغرب زمین را سیرمی کنند ومضطرین را که به حادثه لا علاجی دچار شده واستغاثه کنند فوریا درسی می کنند سرعت سیر ابدال از سیراجانین وقوه برق سریع تر است واین تصرفات به برکت یک اسم از جمله هفتاد ودو اسم اعظم . که دو اسم نزد نایب خاص وهفتاد ودو اسم الهی نزد قطب الاقطاب حجة ابن الحسن . علیه السلام میباشد وهمان یک اسم که به امر امام زمان به ابدال میرسد تا آن ابدال زنده هست به احدی نمیرسد وآن ابدال هم حق ندارد به احدی تفویض کند اختیار به نایب خاص است که به امر صاحب الامر علیه السلام فرمان می نویسد وانتظار است مجردی که ابدال محتضر شد ووقت قبض روحش رسید آن فرمان مبارک با آن یک اسم اعظم که

بر ورق زیتون نوشته شده بدست ملازم خاص حقه سر به مهری داده می شود که به فلان ابن فلان که در فلان جای دنیاست میرساند ملازم نیز طی الارض دارد وعدد این سلسله به سي نفر میرسد وایشان راسیاح می گویند . واز عباد معتدل مهذب اخلاقی وزهاد شرعی واهل جد واجتهاد میباشند واین منصب سیاحی نمیرسد به غیر از مجتهد اعلم اعدل که قابلیت قضاوت داشته باشد ومعیشتش از کسب حلال باشد ویا اگر محتاج به خرج خود از بیت المال شد خود را فی الجمله شبیه کند به برد است امیر المؤمنین علیه السلام که برای معیشت شخصی خود می نمود . منصب سیاحی بلکه ابدالی مال عوام زهاد نیست . سیاح که فرمان مبارک را به آن سماد تمند معتدل متشرع داد ابدال اول می میرد وآن سماد تمند بجایش بدل می شود لهذا مسمی به ابدال میشود یکی رحلت کرد دیگری بدل اومی نشیند . اما اوتاد جمع وتد میخ ومیخی که آســـیا بدورش می چرخد قطب نام دارد در زنده گمان نایب خاص امام ودر مرده گمان أولیاء الله وقبور شان میباشد قبور ایشان حاجت روای دنیوی واخروی متو سلین وزایرین است وروح قوی پاک شان در بدن های برزخی نوری که هر کدام هزار ان صفوف ملائکه ملازم دارند واسطه فیض از جانب امام زمان برای نقل وانتقال وامورات تصفیه اعمال وجا بجا کردن مقامات برزخی مؤمنین ومسلمین وغیر

آن از نوریان وناریان مباشندوسیاح وابدال واوتاد قابل‌می باشند که
صاحبان شریعت صلواة بر ایشان می فرستند در دعای ام داود که
بسیار معتبرو از معصوم رسیده یک جمله مضمون دعا شاهد است
اللهم صل علی الابدال والاوتاد والسیاح والعباد والمخلصین والزهاد
واهل الجد والاجتهاد . لهذا هرزا هدی بدون علم وعمل شـــرعی
وتهذیب اخلاق اگر این مناصب را بخود ببندد دزد ودر وغگو
وعوام فریب وضال ومضل مباشد .

باری باغ قریه‌جبه دار که خلوة‌خانه اسرار آن آقا بوده دراخیر
عمرش نظر گاه دوازده امام علیهم السلام شده بشرف قدم بوسی
یا زده امام‌حضرت امام زمان‌رسیده ناچاربرده از روی کار برداشته
مریدان واهل قریه جبه دار را وصیت کرده که در این صفهٔ
دوازده امام تشریف آورده اند وبشرف فیض حضور شان رسیده
ام بعد از من این صفه را احترام کنید همان باغ وصفه از ان وقت
به دوازده امام مسمی شده واز جمله زیارات قندهـار است وآن
صفه بمرور ایام صورت قبری تشکیل شده کرامات زیادی از زیارت
دوازده امام بظهور رسیده که کتابی علحده لازم دارد یکی ازان
در سنه ۱۳۱۵ هجری‌قری همسریک‌نفر اعیان درپیشانی وهردوگونه
رخسارش مرض‌جرب ظاهر شده بودو با وجود تداوی وخرج‌های
زیاد روز بروز آن زخم زیاد ترجر میزد تا پلک های چشم ودماغ

اورا نیز گرفت علاوه بر درد وسوزش وخارش صورتش قبیح المنظر
شده بود آن پسر مأیوسانه به زیارت مذکور آمده ملتجي شـــد
وقدری خاک قبر را برداشته به تمام روی مالید ودخیل شـده
سر را بر قبر گذاشته با آن نارا حتی خوابش ربود تا صبح وقتی
بیدار شد دستی بروی خود کشید صاف وهموار یافت تعجب کرده
گمان کرد در عالم رءیا میباشد پا ئین قبر نظر کرد پوست روی
پر از جراحت خودرا دید روی زمین افتاده از حدود ناصیه تا زنخ
مانند مار که پوست مي اندازد وهر کس از دورمي بیند خیال میکند
مار میباشد همان طور صفحه روی خود را به تمام وکمال مشاهده نمود
که دست قدرت قادر لا یزال به برکت قدم گاه دوازده امام تمام
پوست رویش را بدون الم ومحنت جدا نموده ودور انداخته ورویش
مانند قرص قمر بدر در خشان شده ناله میکشد ومردم را ا گـاه
مي کنند غریو واز دحامي عجیبي هویدامی شود .



فصل چهارم

برای مزید بصیرت قارئین کرام را سر گرم مي نمایم به مطالبي
که فضلا از عقاید دینی که ماوراء الطبیعة است حقیقت سه فصل
سابق الذ کراً عقلاو حسابد انند که قادر متعال عالم امکان را از ملک
وملکوت یک فابریک وماشین ا کملي خلق نموده کـه داری همه

چیز است از جمله کارگاه این فابریک یک برزه قراضهٔ ادنائی
کره زمینی است که ما از وخلق شده ایم ومسکن ما میباشد
وبعد از امرار حیات تقدیری پس بهمان زمین رفته خاک میشویم
واز نقطهٔ نظر عقلی ونقلی نوامیس شریعت خدا پرستی باز زنـــده
میشویم تفصیل این پیدایش از زمین ومردن وخاک ومحو شدن وپس
بهمین بدن عنصری زنده شدن را برطبق علم فیز یک وشیمی وقوای
جاذبهٔ مقناطیسی که موضوع بحث دانشمندان این عصر است
در رساله علحده نوشته ام که انشاء الله طبع ونشر خواهد شد
اینجا شرح مطالبی که نوشته شده عرض میشود کودکانه توضیح
در اخر صفحه ۱۸ الی اخر صفحهٔ ۱۹ اول این کره زمین که
ملیون ها زنده جان عاقل عالم وملیاردها زنده گان صاحب شعور
واراده از وایجاد شده خودش مرده هست یا زنده . به نظر
مامرده وبی عقل وشعور مینمایدهم کوراست وهم کرولال لیک دانشمندان
حکمای مامی گویندفاقدشیئی واجد شیء نمی شود محال است یک حجم
بی عقل بی شعور ومرده کر وکور این همه عاقل وزیرک وسمیع
وبصیر وناطق را از شکم خود بیرون بیندازد . حکمامارا قانع ساخت
پس می گوئیم زمین زنده ترین زنده‌ها واعقل ترین عاقل ها ست .
نادان از دانا سوال میکند اگر چنین است چرا لجام ومهارش وضبط
وربطش بدست کوچکرین نوع اولادش بشـــر میباشـد غیر

قابلیت ما چیزی از ومشاهده نکرده ایم . دانا مجبور است بگوید زمین یک دست گاه ماشین است که اشـیاء متنوعه از وحاصل میشود نا دان می گوید آیا خود کار است سواق یعنی موتر ران وقپودان یعنی کشتی باز وپیلوط یعنی طیاره ران نمیخواهد دانا چاره ندارد مگر اینکه بگوید یک موتر ران اگر لحه ئی غافل شـود مسافر وخودش هلاک می شود طیاره نیز می شـکند . همچنان قپودان کشتی وپیلوت طیاره .

پس جمله های معترضه چه جواب دارد . باید گفت زمین روح دارد که اسمش نامیه نباتیه آست وآن روح در زمین با الفعل است از خودش وخواصی چند دارد جاذبه ـ دافعه ـ این دو قوه الکتر یک یعنی برق نام دارد ـ ماسکه ـ هاضمه مربیه . فایده ونتیجه این روح چاقی ولا غری ونشو وآرتقای موقتی است یعنی کون وفساد ـ ظهور وفنا ـ در وجود انسان وحیوان زنده همین روح موجود ومحل حدوث آن کبد یعنی جگر است واین روح از خود فعالیت دارد ولی بی شعور است باید عنان تدبیرش بدست صاحب شعور عاقلی باشد . در خمیر زمین روح حیوانی با القوه خلق شده که در وجود اولادهای زمین که حیوان وانسان باشد با الفعل می شود آن هم به انواع مختلف چون خواص روح حیوانی هم مانند روح نباتی پنج قسم است. قوه لامسه ـ قوه ذایقه ـ قوه شامه ـ قوه باصره

قوه سامعه ـ فایده ونتیجه اش رضا وغضب راحت والم شادی وغم
است . پس به اولادهای پست زمین مثل کرم های بین جن یعنی
لای ولوش بحکمت بالغهٔ الهی یک قوه لامسه میرسد که فقط نرمی
ودرشتی وحرارت وبرودت را درک میکنند چشم وگوش ندارد
تاچه رسد به ذایقه وشامه با آن زنده گانی ضعیف جان خود را
دوست دارد اگر چوبی را به او برسانی خود را جمع میکنند واز
مرگ خود دفاع میکنند . مثلا مورچه وهر حشرات الارضی که
صوت وصدای جهر ندارد وذاتا خاموشند قوه سامعه ندارند چهار
قوه دیگر را فراخور وجود خود دارند واگر بابی گوشی وکری
صوت ولهجه میداشتند خلاف حکمت بود لهذا خداوند حسابی به
ایشان تعلیم داده که سبیل خود را بر سبیل هم جنس خود زده مانند
تلگراف ما فی الضمیر خود را یکی بدیگری می فهماند با آن که کر
ذاتی هستند چه قدر حرص وطول امل دارند وچه دستگاه منظم
اجتماعی در داخل وخارج زمین دارند والبته زیادتر از کرم زنده گی
را دوست داشته از مرگ دفاع میکنند وبرای بهایم وسباع
هر پنج قوه روح حیوانی با نتیجه عطا شده که غالبا قوه های
حیوانی حیوانات از انسان قرص تر است مثل شامه سباع وسامعه
مرغ خانه گی وباصره گربه وذایقه انسان ودور بینی غالب طیور که
قوه ذایقه ندارند وغیره که این رساله گنجایش ندارد . غرض

جمیع حیوانات با انسان ها در روح نباتی وروح حیوانی وتدبیر امور زندگانی ونسل وبقاء نوع مساوی میباشد قرآن مقدس می فرماید (وما من دابة فی الارض ولا طایر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم) البته اولاد های زمین هر بذری که دست قدرت قادر متعال در زمین کاشته بهره برده اند همه یکی میباشند چون زمین دارای دو روح است با القوة وبا الفعل وروح ولو ضعیف باشد شباهت به ملکوت پید امیکند لهذا عقول مجردهٔ بی حساب ازجنس ملائکهٔ ملکوت اسفل به امر قادر قهار از مقامات خود تنزل نموده در جمیع شرا شر وجود زمین از مغزتا پوست قاف تا قاف تعلق گرفته که شارع مقدس اسلام می فرماید که برهر سنگ وکلوخ وگیاه وبرگ وشجر ومدر وبحر وبرزمین ملکی مقرر است وچون هر ملک دارای یک اسم خدا واثر یک اسم خدا کمال ایشان است وموکلین زمین میباشند ولشکری بی حساب میباشند نمیتوانند فعل وانفعال وقبض وبسط وجذب ودفع وعقد وانعقاد وحل وانحلال وتاثیر وتاثر وحاصل ونتیجه وکون وفساد زمین را بدون قاید ومنصب دارانی که دارای دو قوه متضاده ملکوتی سماوی وارضی نا سوتی باشد انجام دهند فلهذا حکمت بالغه آلهی نفس وروح سوعی را از نفخات قدس تنزل داده بین جمیع اولادهای زمین انسان را معتدل تر خلق کرده بود بر گزید وبتوسط شریعت

آسمانی همه بشر را مکلف نمود چون همه بشر معتـــدل وفاعل ومختار خلق شده جمعی شریعت را قبول نموده مصداق ولقد کرمنا بنی آدم شدند وجمعی بر حیوانیت که نشو ونما وبهیمیت وسبعیت باشد باقي ماندند مصداق اولئک کالانعام بل هم اضل شدند لباس کرامت را نپوشیدند (ومن یهن الله فماله من مکرم) بصورت انسان ولی باطن درنده وبهیمه ومیمون وغیر ذالک اگر کمالات وصنایعی در هر دوره برای رفع احتیاجات ازین سلسله سر زده مثل طیاره وقمر مصنوعی وفابریک ها ووسایل حمل ونقل سریع همان شعور حیواني است هنوز بشر با این قدرت وتسخیر برقی وتعلیم وتعلم نتوانشته دفع ضرر ورفع احتیاجات خود را عشر تمدن مور ضعیف بی گوش وصدا که روزی هزار مور زیر پای بشر مي شود آماده کنند هم چنین از سایر حیوانات که مقام را گنجایش تفصیل نیست بدیهی است خانهٔ مسدس زنبور وسلطنت با عظمت زنبور عسل ونظام مکمل مور ضعیف در بطن زمین پس انسان هائیکه قبول شریعت را نموده بقوانین شریعت آسمانی تمرین نموده عبادات ومعاملات را بر طبق دستور آسماني مراعات نمودند برای نفس سوم ملکوتي قابل شدند وآن نفس ناطقه قدسیه میباشد که از تجلیات نفس کلیه الهیه میباشد واین نفس کلیه الهی قلب عالم امکان وعین الحیات جمیع عوالم است مرکزش بقول حکمای متاله وهو فی کبد

الامکان لیکن حکما قبله را ذوالقبله تصور نموده نفس کلیه الهیه را خدا پنداشته اند و بفرمایش قران مجید (فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر) میباشد خزینه علم و بستان حکمت خداست ید الله و جنب الله و عین الله الناظره واذن الله الواعیة ولسان الله الجاریة است و نبده اقرب حق ومشار الیه جمیع عقول وقوس نزول کاینات را خداوند از ونازل کرده وانتهای قوس صعود به اوست واوست خلیفة الله اعظم وامر حق وفرما نفر مانی کل به او مربوط است او همان امر حق است که قرآن مقدس تصریح نموده (انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون) واین منقبت قاب عالم امکان را در سوره یاسین که قلب قرآن است ظاهر نموده اوست قطب دایره وجود وقطب الاقطاب جهان آفرینش اعلحضرت محمد وآل محمد صلوات الله علیهم که در اصل مرکز خود یکي ودر عوالم جسمانیات از چهار ده مشکواة ظهور وبروز نموده پس في الجمله که نفس کلیه الهی وسبع المثاني را شناختی من هم فصل چهارم را خاتمه داده مثل میزنم اوایل فصل مذ کور را به این چند کلمه . کودکاني هفت رساله الی پنجاه ساله گرفته اند دورگم نا مي مراهق را که با سن شصت وچهار رساله گی هنوز به بلوغ عقل نرسیده اشکال می کنند میخواهند چیز بفهمند من هم کودکانه جواب میدهم میگویند از زمین بی عقل وشعور چه طور عاقل وصاحب شعور پیدا می شود چون کودک میباشند

ونمیدانند که زمین از جمله علل اربعه فقط علت مادی میباشد
قابلیت دارد بجواب شان گفته شد حکما میگویند موجد شیء
فاقد شیء نمی شود حال اینکه این جواب برای علت فاعلی میباشد
یابه ایشان گفتم جمله های معترضه کودک چه میداند جمله معترضه
چیست وکدام است جمله مستأنفه پس از جمیع مؤلفین ومصنفین
که ناشر کتب موعظه واخلاق میباشند استدعا مینمایم که محض
لله از مقام اظهار کمال علمی خود تنزیل نموده به زبان آسان تری که
ابنای وطن شان آشنا باشد کتب خود را بنویسند وقصد شان
خدمت جامعه باشد البته اگر کتب علمی درسی مینو یسند امر
دیگری است ونیز به آقایانی که علم کلام وفلسفه وسایر علوم
رسمی که چکیدهٔ افکار بشری است چه از مدرس یا محصل فهمیده
که مطالب علمي را خوب درک کرده اند توصیه میکنم که
قواعد واصطلاحات علمی را وحی منزل ندانند زیرا که همه مانند
سایر صنایع صنعتی است مبادا خود عقیده کنند ویا ما دون خود را
معتقد بسازند که این است وجز این نیست مثلا علم ذاتي حق را
تقسیم بندی نموده اند به علم اضافه وذو الاضافه ویا تقسیم بندی
الهیات بمعنی الاعم وبمعنی الاخص را فقط پلی است عبور کنند
ونیز در هر علمی که شاخص میشوند یا حکیم یا متکلم یا ادیب
تعلیم احکام فقه شریف را نصب العین اولیه خود قرار دهند هر کس

به قدر شاخصیت خود مبادا خدا نا خواسته حکیم ومتکلم وادیب جاهل مسئله بشمار آیند چرا که بنده ازین نمونه اشخاص درهر جازیاد دیده ام ادبی ادعا میکرد ملاسعد تفتازانی اگر زنده میبود در صف نعال مجلس درس من می نشست . زیاد اتفاق می افتاد که عوام از ومسائل عام البلوا سوال میکردند میگفت این چیز های پست کار ما نیست بروید از آخند های مسئله گوی بپرسید همچنین غالب متخصصین دیده شده شرایط وضوی خود را یا دندا شتند واین طور اشخاص درین صفحات هست ولی نه به اندازه واعظین مرز هندوستان که از صد مبلغ یکی رساله عملی مجتهد را نمی تواند به ما دون خود بفهماند واین قسم اشخاص را درسی سال قبل زیاد دیده بودم حالا شاید همه فهمیده باشند ودارای علم احکام شده باشند .

فصل پنجم

قصه تاریخی واقعی برای اقایان اهل فضل عرض میدارم سی وچند سال قبل ملای ادبی لیک ساده لوح قندهار آمد وواقعا قواعد صرف ونحو را طوطی وار خوب حفظ داشت وادعا میکرد من دریای علمم لهذا مسمی شد به ملا دریا واورا بمسجد آخند ملا طاهر مرحوم خادم مقرر نمودیم که اطفال رانیز درس بدهد شوخی از وسوال

بود ملا دریا اگر شاخ الاغ در کیسه ما باشد نماز خوانده
مي توانیم مي گفت شاخ خر نجس است نماز را باطل میکند
سوال میکردند نماز بر میت ایا جایز است که بی وضو بخوانیم
مي گفت نماز باطل میشود شماهم گنه کار میت هم عذاب می شود
باز مي پرسیدند شخص میتواند در حال جنابت بر میت نماز بخواند
افروخته میشد که این از همه بد ترکافر می شوید اگر جنب بودید
ونماز میت خواندید .

اخیر دریافت شد که قوه ضابطهٔ او ضعیف است به او میگفتند
کلاغ را اعلال کن میگفت کلغ کلغا کلغو کلغت کلغتا کلغن وهمین
طور صیغه ها تا کلغت وکلغنا میرسید حاضرین خنده می کردند روزی
از وسوال شد به منطق چه طورید جواب گفت بمدرسه میخوا
ندند من گوش میدادم خوب علمی است ولی در هر فقره انسان
را حیوان میسازد ویکي از دروغ های منطقی این است که خنده
عرض خاص است حیوان را انسان میکند شب پره روز کور را میبینم
دایما خنده بی صدا میکند ولی ابدا یک خفاش آدم نشده ونیز اگر
خنده عرض خاص انسان می بود محمد خان اخته بعمر خنده نکرد
لیک گاو وخر نشد همان طور انسان بود . باری در فصل سابق
ذکر شد که بدون شریعت بشر وحیوان یکی است در دو نفس نامیه
وحیوانیه سر چشمه نفس نامیه جگر است وسر چشمه نفس حیوانی

دل است اما نفس ناطقه قدسیه سر چشمه اش از کوثر ولایت مطلقه
است که خداوند از جاده لطف همه را صلا زده ان هم پنج قوه
ودو نتیجه دارد اول ذکر موافق شرع دوم فکردر معاش ومعادنه
فکر به ذات باری ونیز فکر کردن وتدبیر تصفیه نفس از رذایل
بر وفق تمرین مقرره اخلاق که برای همین خلق شده تا معتدل
نشوی وافراط وتفریط را ترک نگوئی کجا به شاه راه معرفت
می رسی واین فکری که قوه دوم نفس ناطقه میباشد نه تخیل ووهم
وقیاس دماغ است وحد محدودی دارد فکر در قدرت وصنعت
حق پله اول معراج سعادت معرفت است وفکر در ذات حق پرتگاه
اول شقاوت هلاکت است. قرآن بخوان وتأمل کن انچه را آسمان بتو درس
داده یاد بگیر از حد خود تجاوز مکن فتوا دادن به تشخیص ذات
حق کفر است یم ونم یا سبحان من خلق الاشیاء وهو عینها
تحقیر وتو هین خداوند است . قوه سوم نفس ناطقه علم است وآن
علم دین ومقدماتش میباشد که نتیجه اش علم شریف اخلاق است
وواجب است بر کسانی که از نفس ناطقه بهره می برند از سه
حال خارج نباشند یا مقلد باشند یا عمل به احتیاط کنند یا مجتهد
جامع الشرایط باشند اگر همه چنین شد زمینه نمی ماند که عابد
جاهل مسخره شیطان شودنجات در همین سه حال است که نوشته
شد قوه چهارم نفس ناطقه حلم است که بفرموده پیغمبر مکرم ﷺ

او معتدل نشده واز طرف دیگر معدهٔ مرید ممتلی پس هر منصف عاقل میداند که بجز هلاکت نتیجه ندارد . چون در جهان سفیه زیاد شدرند مفلس نمی‌ماند . والا خداوند اصل آفرین است نه خودش اصل ماسواست پس قوس نزول از ناحیه اشرف واصفای ممکنات است بسوی عوالم تیره وکدر . برای سیر تکامل ودست گیری گمگشته گان ورجوع وعودهم بسوی اشرف ممکنات است بشهادت کتاب‌های آسمانی ماسلف وقرآن مقدس محمد وآل محمد نزد علیهم السلام مرکز نزول وصعود چون مخلوق اعلای خداهستند ووجه باقی او نزول از نزدایشان نزول ازجانب حق است بسوی هیولا ومنتهای رجوع خلایق بحسب کسب مراتب هم بسوی ایشان است هرمکلفی که‌وجه الله راشناخت وپیروی نمود حزب الله است ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم را معصوم فرموده الینا وعلینا مائیم . هرکسی اعراض کرد بجهنم حسرت میماند اما پرورد گار جات عظمته تعالی الله ـ عمایقولون ـ همین معجون‌های ناملایم صدای مغرورین رابلند می کنند که سبحانی سبحانی مااعظم شاني . طب اکبر محمدی‌را زیر سبیل نموده طریق استدراج‌را تلقین‌می کنندیاادعا میکنند دست گاه من از دست گاه برادرم محمد صلی الله علیه وآله وسیع تراست اگر قوس‌صعود آن اشعاری که تحریر شد به دین اسلام ممزوج نمی شد قانون تحول که اصل انسان میمون بوده به دماغ بیدینان نمی نشست

وهزارها جوان مسلمان پیرو داریون وامثالش نمی‌شدندوا گر شعر شاعر که از بیراهه عبادت کرده وچنین گفته عشق گرازاین سرو گزان سراست عاقبت مارا به آن شه رهبراست نمی‌بودیا پیروی نمی‌شدکسی جرءت نمی کردباهزاران پسرامردخوشگل درحلقه‌های ذکر به‌اسم عشق مجازی بچه بازی کنند وا گر مقوله المجاز قنطرة الحقیقه شاه کار بزرگ اهل تحریر وتقریر نمی‌شد به محافل قدس سروش غیب هزاران دختر مسلمان زاده به اسم حور جنت هم‌آغوش جوانان شهوت پرست تازه مرتد نمی‌شد . وا گر فضلا وباسوادها الله الجميل ويحب الجميل رابه حلاجی ادله اربعه‌ندانی می نمودند که حدیث نیست مخالف قرآن ومخل عدل خداست هزاران پسران جمیل ودختران جمیله به اسم مظاهر جمال محبوب ازلی دستخوش شهوت رانی اهل حال وتارکین دنیانمی گردید واسفا قرآن مقدس می فرماید والله یحب المحسنین نمی‌گوید والله یحب الحسین ونیز می‌فرماید ان اکرمکم عند الله اتقاکم ونمی فرماید ان اکرمکم عند الله اجملکم واما عند العقل پس زشـــت رویان بشرکه محبوب آفریننده خود نباشـــند دیگر خدائي سراغ ندارند کجا بروندابن چه بی إنصافی است درباره سیاهان وقبیح منظران نه‌این طورنیست . حضرت‌لقمان به‌شهادت جمیع تاریخ وسیروتفاسیریک سیاه زشت منظری بود خداوند او رابرگزید وکلمات حکمت آیاتش رایک‌سوره خاص نازل نمود .زلیخای خوشگل‌را بواسطه

ادعا شده که در اثر مجاهدات از عالم غیب بر قلوب حکمای متقدمین
افاضه شده اگرچنین باشددر امرحقیقت باید اختلاف نباشد مباحثات
ومجادلات که برحجم کتب افزوده ماراى فهماندكه اشراق لدنى نيست
وحکمت مشاء که تقلید یونانیان است مقلدین به گرداب حیرت
سر گردانندحال پیروان شان چه خواهد بود امور ماوراء الطبیعه را
بحث وجدل فکر دماغی کجاحل میکند معذلك برای قوه فهم علم
شریف فقه چون در زمان غیبت واختلاف اخبار اهل عصمت تحصیل
اصول فقه الزم است پس مقداری اصطلاحات حکمت نظری لازم است
نه اینکه خودرا جامع المعقول ساخته یاعقیده مندشویم یا از تحصیل
علوم دین ناقص شده شب وروز مرض جربزهٔ ما مزمن شود . پس
حکمتی که نتیجه اول نفس ناطقه انسان است حکمت عملی یعنی علم
شریف اخلاق است که امروز ازمدرسه‌های دینی عامه وخاصه مسلمانان
مدرسه‌ئی سراغ نداریم که یک کلمه اخلاق تدریس وتحصیل وتمرین
شود وقرآن مقدس میفرمایدومن یؤتی الحکمه فقد اوتی خیراً کثیرا
باز معرفی میکندکه خیرکثیر در حکمتی است که به لقمان داده شده
ولقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله بعد حکمت را تفصیل میدهد
به موعظه لقمان برای پسرش آیاازان چند آیه غیر از توحیدواخلاق
چیز دیگری سراغ داریم ایا میتوانیم الهیات بمعنی الاعم وبمعنی
الاخص را باآن بحث‌ها به قرآن نسبت بدهیم وافضل موجودات عقل

کل علت غائی بعثت خودرا به کامل وتمام نمودن بمکارم اخلاق توضیح داده و کذالك جعلنا کم امة وسطا همال ماپس چرا ازخواب غفلت بیدار نشده ظهور امام زمان خودرا معطل نموده ایم . آن جناب داد میزند هل من ناصر ینصرنی از تمام مامليون‌ها نفوس سه صد وسیزده نفر آدم مهذب صاحب نفس مطمئنه میخواهد مادرس اخلاق‌را لم یکن شیئا مذکورا ساخته ایم تاچه رسد به تمرین وحاصلش . گفته شد در فصل پنجم که ســــالك ازقوة پنجم نفس ناطقه که نباهت است بمنصب سیاحی رسیده قابل صلوات وواسطه بین نایب خاص وابدال میشود همینکه یك نفر سعادت مند هر پنج درجه‌را کامل نموده به نتیجه اول نفس ناطقه که حکمت است رسید ابدال می‌شود منصب ابدالی همان خیر کثیری است که قرآن برای حکیم آلهی قرار داده . قوه جاذبه وولایت جزوی اوقاف تاقاف زمین‌را مي گیرد تمام قوای طبیعی زمین مطیع ومنقادش مي‌شوند . نتیجه دوم نفس ناطقه نزاهت است که‌تالی مرتبه معصوم ونایب خاص بلا واسطه حضرت قطب الاقطاب امام عصر عليه السلام از نزاهت حاصل می‌آید قبل از پیغمبر ما ازخلیل الرحمن گرفته تاجمیع الو العزم‌ها وانبیا ورسل ازهمین مرتبه بقدر سیر وسلوك خود الوالعزم ورسول ونبی ووصی شده اندلیك عصمت داشته اند باجواز ترك اولی تلـك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض درجات مناصب وتصرفات ایشان‌است

لیکن از سیاحی وابدالی ونایب خاص تجاوز نکرده اندچون باب نبوت بازبوده نبوت بحسب مراتب داشته اند والهام ووحی برایشان میشدوملک نازل میشد برانهاو اماسیر وسلوک شان همان عبادت مشروعه مقیده که از پیغمبر عصر خود تعلیم نموده بودند عمل می نمودند وتقوی که مخالفت نفس حیوانی است نصب العین خود قرار داده به تهذیب وتصفیه خود پرداخته تاقابل نبوت میشدند . نبوت مطلقه کلیه که از افق شخص شریف محمد صلى الله عليه وآله عالم را روشن نمود هرچه لازمه معاش ومعاد اهل زمین الی قیامت بود همه بتوسط قرآن وتبلیغ حضرت رسالت رسید بعد از آن بزرگوار وحی قطع شد وآن حضرت نیز مکرر به امت فهمانید که من رفتم برای تمسک شما قرآن واهل بیت خودرا گذاشتم . پس انبیای سلف منتهای منصب شان نیابت خاصه وابدالی وسیاحی بوده منصب نیابت خاصه همان مرتبه قطب است که صاحب ولایت ومتصرف کره زمین است در فصل سوم تحریر شد که سرعت سیر ابدال ازسیر اجانین وقوه برق تیزتراست مدرکش را در قرآن مقدس به سوره نمل قراءت کن درتاریخ سلیمان وبلقیس میفرماید سلیمان خطاب نمود به در باریان خود (قال ایها الملؤ ایکم یأتینی بعرشها قبل أن یأتونی مسلمین قال ـ عفریت من الجن أنا آتیك به قبل ان تقوم من مقامك وانی علیه لقوی امین) اقواترین جمیع جن های زمین بعد از ابلیس همان عفریت بوده به نظرحضرت سلیمان دیر آمد ازعفریت روی مبارک

گر دانید ومنتظر جواب دیگر کس شد . (قال الذی عنده علم من الکتاب) آصف این برخیا که بمرتبه ابدالی بوده ویک اسم از جمله هفتاد وسه اسم اعظم داشته عرض کرد بخدمت قطب یعنی سلیمان (انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک) عفریت سه ساعت مهلت گرفت که خاتمهٔ دربار سلیمان باشـــد یا یک دقیقه که سلیمان از جای خود برخیزد و بنشیند علی‌اختلاف‌التفاسیر حق آن است که اول تحریر شـــد کجا جرءت داشت عفریت استدعا کند که سلیمان از جای خود بر خیز دوباز بنشیند آصف عرض کرد به یک طرفة العین تخت بلقیس را حاضر مي کنم گفت آهیا یعنی یا حی غایب شد گفت شر اهیا با تخت بلقیس حاضر شد (فلما راٰه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربی الی آخر آیه . کودکان غوغا نمودند بازدور کودک شصت وچهار رساله‌را گرفتند وسوال گردند شراهیا یعنی چه گفت یعني یاقیوم کودکان برخاستندجست وخیز نمودند توب لاستیکی خود را پرانیده بصحن منزل افتاد گفتند از نشیمن گاه شاه سلیمان پیغمبر تا مقام بلقیس چه قدر مسافت است . گفتم شش ماه راه إلى یکماه علي الاختلاف من نه فلسطین رفته ام نه سبا گفتند تخت بلقیس چه قدر وزن داشته گفتم نمیدانم پوزخندی نموده گفتند تو که نمیدانی برأی چه آخند کودکان شدی گفتم اگر کودک نمی

بودم آخند کودکان نمیشدم گفتند ما فرض می کنیم تخت بلقیس همورن توپ ما بوده پنج مثقال ومسافت هم ده قدم بوده همه باز ایستاده شده پا بزمین می زدند ومتوجه توب لا ستیکی خود شده هم آواز صداها بلند نموده که یاحی دویدندنزد توب بدست های خود اشاره نمودند به طرف توب وگفتند یا قیوم قهقرانی نزد من آمدند دیدند بازیچه شان ازجانجنبید باز هم آواز گفتند آهیه دویدند نزد توب اشاره کنان صدا زدند شراهیه بقهقرا نزدم آمدند گفتند چرا نیامد به بهانهٔ ایشان را جائی فرستادم آهن ربائی بزرگی که دو کیلو آهن را بر میدارد والبته با آن قوه جاذبه ئی که دارد گلوله صد مثقاله آهنی را از مسافهٔ چند قدم بسوی خود جذب میکند وی کشاند ونیز گلوله آهنی تهیه کردم مغناطیس بزرگ را نزد خود گذاشته گلوله را بفاصله سه قدم مقابلش گذاشتم دیدم فوری گلوله را جذب نمود کم کم دور ترود ورتر تمرین نمودم تا حدی که نفس جاذبه آهن ربا توانائی دارد روی آهن ربا را به پارچهٔئی ستر نمودم که کودکان نفهمند .

کودکان آمدند باز سوال نمودند که چرا آن اسم تاثیر نکرد گفتم گوی شما ثقیل است با ازمن آهن مدور را به ایشان نمودم گفتند این صد مقابل گوی لا ستیکی ما میباشد انداختم به صحن منزل به مسافتی که میدانستم قوه جاذبهٔ آهن ربا اورا می کشاند گفتم

بروید پشت به من کنید قدرت خدا یرا مشاهده کنید که چگونه
صد مثقال آهن را بسوی خود می کشانم بچه ها اطاعت نموده دور
ایستاده پشت به من نمودندپارچه را از آهن ربا برد اشتم بین آهن
ربا وآهن گذاشتم پسر ها را امر نمودم همه متوجه توب آهن
باشید همه چشم‌ها را بهآن گنبد (به لفظ قندهاری) دوختنند آن
پارچه را از روی آهن ربابرداشتم انها ملتفت نشدند گفتم یاحی
یا قیوم دیدند آهن بشدت دوید نزد من آمد پسر ها از شدت
تحیر رو بسوی من هجوم اوردندآهن ربا را زیر فرش پشت سر
خود به چابک دستی از نظر انها پنهان نمودم هجوم شان چه بود
سه چهار نفر به یک پای من چسپیده می بوسیدند چند نفر پای
دیگرم را بوسه گاه خود قرار دادند چند نفر به دست های من
سجود ورکوع آورده می بوسیدند منظره عجیبي چون خانقاه
که در اویش کرامتی‌از پیر دیده نزدش رکوع وسجود میکنند تشکیل
شد اژدهای نفس پلید کودک شصت وچهار رساله با اینکه سی
سال مدرس اخلاق بوده‌به جنبش آمد زنگ تلفونی زد فورا خناس
رسید دستی به پشت اژ دها کشید اژدهای پیر که مدت ها عقیم
ونازاي بود به یک مالیدن دست خناس مار آتشین پر زهری زائید
خناس بچه تازه پیدا را به سینه چسپانیده خطاب کرد نور دیده
حب جاه با کودکان همکار شو حضرت آقا را ببوس وببوی پدرم

ابلیس ومادرم لا قیس بفدایش باد پسر نو رسیده بحکم پدر چون اشتر مارجستی نموده به سوراخ بینی نیم مهذب که خود را از رذایل گربه شوی نموده قیاس نموده بود تصفیه شده ومهذب کامل است داخل شد . دراقطار زمین آواز طبل شادیانه از شیاطین بلند شد سازها وآوازهای والون وطنبورو تا رچنان فضا را اشغال نمودکه لشکر شیاطین را کیف داده مانند اطفال مسلمانان صاحبان را دیو به رقص امدند . بوسه های متوالی مار نو تولد چنان پره های بینی نیم مهذب را به پرش آورد وپر باد نمود که از یک بوسیدن کودکان دست وپایش را بر خود بالید وبه خود گفت ده باشی بودم حالا دوازده باشی شدم فرمان حسن خدمت به امضای ابلیس که بدست خناس داده بود دیده شد خلاصه اش اینکه خناس پدر فدایت باد قلب موکلین بچه باز ها وزن باره ها وشارب الخمر ها وسایر فجور را شفا دادی همه‌ا ورا به پنجاه سال دربن ورطه ها افسار نکردند چون زمینه نداشتند موانعی جلو گیر بود تو بحب جاه که آخرش غرور است مهار نمودی .

فصل هفتم

بقیهٔ شرح فصل سوم این رساله میباشد

جناب بابا ولی سید حسن حسینی از علمای متبحر وخاصه در

علم اخلاق یگانه عصر خود بوده وخورد را چنان مصفی ومعتدل نموده بود که پس از شهادت شاه اقا علي ابدال به منصب جلیله ابدالی فایز گردیده ودر حدود سنه ۸۳۰ هجری بنا به استدعای شاه رخ میرزا پسر امیر تیمور که خیلی پادشاه عادل ویندار عالم دوست ومقر سلطنتش هرات بود در هرات تشریف آورده از راه قندهار هندتشریف برد ودر مراجعت قندهار را وطن اتخاذیخود قرار داد واز پس درهدایت وارشاد خلق نظر بلند وجد وجهدی زیاد داشت در هند وقندهار نفوس زیادی از بودائی ها وبر همن های هنود واتش پرست ها را مسلمان نمود ونفوذ کلمه او خیلی ممتاز بود علماي رسمی طوایف مذکور را به استدلال ومناظره ومرتاضین شان را که ازراه ریاضت نفس کمالی در علوم غریبه ونیر نجات وتسخیرات وسایر علوم غریبه بدست اورده بودند از همان‌طریق راه را بر ایشان سد نموده‌وکمالات‌دام غرور انها را خنثی نموده غالب انها را بشرف دین اسلام مشرف می نمودندپانصد وپنجاه وشه سال است که نور جمال وجلال آن سید جلیل الشان از افق قندهار طلوع نموده دورهٔ حیات عنصری وحیات برزخی ملکوتی آن جناب فیض بخش عام وخاص اهالی انجا شده چنانچه سابق ذکر شد بدن مبارکش سلامت است همچنانکه جواهراة را بسبب اعتدال شان‌مرور زمان‌وتغییر وتبدیل آوان مضمحل نمی کند

وازبین نمیبرد مانند یاقوت وزمرد وغیره باینکه ازعالم جمادات میباشند چگونه بدن معتدل انسان که فهرست ونمونه ملک وملکوت است ازبین برود سؤال مومیائی رسیدن به این مرتبه که بدن بی روح سالم بماند چیست ج حکمت عملی یعنی علم اخلاق سوال این علم بچه پایه استوار است ج تقوی یعنی مخالفت نفس برای خدا بحد وسط که قرآن خدا معین فرموده . نه مخالفت نفس که مرتاضین هرگروه برای دریافت کمالی که عوامرا فریب داده بر شوکت خود بیفزاید سوال مخالفت نفس از کجاقوه مي گیرد. جواب از صبر برای تحصیل رضای خدا . سوال در عالم اسباب ازکه مدد بخواهیم جواب مرکزش راخداوند درقرآن معین نموده . س کجا . ج یاایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین س وجود خارجی وهسته مرکزی صبر کیست که خداوند به اهل ایمان امر به استعانت نموده جواب افضل انبیا محمد صلی الله علیه وآله س صلوة وجود لفظی وکتبي وذهنی اورا فهمیدیم وجودخارجی وهسته مرکزی او کدام است که ازاو مدد بخواهیم ج افضل اوصیا علي علیه السلام سوال صبر اثقل واکبر وپرزحمت تراست ازصلوة چرا درآیه مبارکه عوض انها که ضمیر مفرد وراجع است به صلوة انهما نازل نشده که صبروصلوة رادربر بگیرد ج نبوت طوعاوکرها ازبشر اسلام میخواهد ولو بزور شمشیر وراه نمائي میکند اسلام واسلامیان را براه نجاة مثل

اهلبیتي کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی چون آن شمشیری که بشرهای صدر اسلام را کرها مسلمان ساخته ذو الفقار نام داشته وبدست علي(ع) بوده وبزرگان قریش وغیر قریش را که از قبول اسلام اعراض نموده است کشته ویکی از القابش قاتل المشرکین است لهذا ولو اطاعتش سبیل نجات است ولی بر مردم کبیر وثقیل وتلخ است که قبول کنند الا خاشعین س خاشعین کیانند ج واضح است وآن‌ها مردماني هستند که بعد از هجدهم ذی الحجه سنه ۱۰ هجری قمری الی سنه دویست وشصت هجری یازده امام‌را اطاعت کرده‌اند ودر پیشگاه حضور ایمان که ائمهٔ منصوص ازجانب خدا ورسولند خشوع نموده‌اند اول آن‌امام‌های یازده گـــانه علي وآخر انها امام حسن عسکری علیهما السلام میباشنددرعهدامیرالمؤمنین وحسنین علیهم‌السلام خوارج وناصبی نشده اند ودر عهد امام زین العابدین علیه السلام کیسانی نشده اند ودر عهدحضرت باقر وصادق علیهما السلام زیدی نشده‌اند ونیز در مقابل احکام شریعت عبادتی جعل نکرده زیر پرچم سفیان ثوری وامثال او نرفته اند ودر عهد موسی ابن جعفر علیه السلام افطحی واسماعیلیه نشده اند ودر عهدحضرت رضا وباقی ائمه‌واقفیه نشده‌اند وبعد از رحلت امام یازدهم ایمان به امام دو از دهم غایب اورده اند ودر سنین غیبت‌صغری که‌تاسنه ۳۳۰ منتهی شد امام خودرانادیده از چهار نایب خاص استفاضه نموده چون کوه بر ایمان خود ثابت

ماندند بصد ای عوام فریب انا الحق حلاج وند ای لا اله الا انا ولیس
فی جبتی الا الله بسطامي گوش ندادند وبعد از رحلت نایب خاص
چهارم امام زمان عقب رواة ثقات ومجتهدین عظام را که نواب عام امام
میباشند گرفته نعل بالنعل در پیشگاه مجتهدین خود خشوع نمودند
وعبادت شرعی نموده علم اخلاق را که وسط کننده امت است بحکم قرآن
مجید نصب العین خود قرار دادند نه غالی شدند نه خوارج نه آن قدر
ریاضت باطل کشیدند که مغز قرآن را ازان خود وپوست قرآن را به
کافه اسلام وا گذارند آه چه قدر مقصم بی انصاف بوده اند بلی به
مجتهدینی پیروی کردند خاشعین که یک سر سوزن از قرآن وحدیث
تجاوز نکردند به اول تقلید کسی را تکلیف سرسپردن نمودند و نه
بزور چماق وتشر نیاز پیر ودیگ جوش مهمل ملکوتی از کسی گرفتند
شاه اسماعیل صفوی وشاه طهماسب انارالله برهانهما که قاید اعظم
درویشان که به همت درویشان سلطان شدند با آن بحبوحه تصوف
چون دانشمند وحق جوی بودند ومیدانستند که اگر پیرنادان بی
سواد قاضی شود وفتوی بدهد اسلام واسلامیان هزار موافق فتنه سامری
گاوساله پرست میشوند ازحق نگذشته دین ومذهب اجداد خود را
ضایع نکردند آیت الله شیخ علي محقق کرکی را قاید اعظم دین قرار
دادند . بالاخره . خاشعین کسانی هستند که الی زماننا هذا که
سنه ۱۳۸۳ میباشد به پیشگاه چهارده معصوم خشوع نموده از

مکاتب حضرت صادق وزعمای آن پیروی نموده انتظار ظهور اعلیحضرت حجة ابن الحسن علیه السلام میباشند وکتاب خداهدایت مینماید متقین را که ایمان به غیب آورده اند مدرک آیه اول وشرح سطر بالارا که در صد کتاب وزیادترا گر متعسراست که بجوئید در کتاب الزام الناصب است رجوع کنید این ناصب آیا ناصبی های قدیم اند نه بلکه منکرین حیات امام غایب انه بنده نویسنده از اول جوانی مرام من این بوده که باید در امر دین ومذهب تحقیق کنم وبه شیوه پدر ومادر وآباء واجداد قانع نشوم زیرا که در قرآن مجید آیات زیادی مطالعه کردم که مشرکین قریش وبزرگان ادیان باطله عقاید اصولی ورفتار فروعی خودرا به تقلید نیاکان خود ارتباط میدادند وانکار مبدء ومعادرا می نمودند وهم نیز فهمیدم که قرآن در اصول دین ومذهب مارا به تفکر وتعقل وغور وتدقیق امر نموده فلهذا سعی بلیغ وجد وجهد در مطالعه کتب نموده بافی الجمله قوت علوم رسمی وحافظه خدا داد ترجمه اساس ونتیجه جمیع ادیان ومذاهب دنیارا ازنظر گذرانیده ونیز سیاحت نمودم معبدهای ادیان مختلفه را از قبیل کنیسه های نصارا ویهود وآتشکده های مجوس وبت خانه های مشرکین هنود وسیکهای بابانانک ومرتاضین هند وعملیات ورفتار وگفتارشان ازمذاهب قدیمه وجدیده ونیز بطن خانقاهای اهل حال وخلوت خانه ها از طریقه خاکساری تاذهبی وهرچه هست ونیزدر

پیرامون علوم غریبه از علم حروف واعداد وتاثیر کواکب ومنیاتیس وشعبه‌های مختلف گردیدم همه‌را تجربه کردم وبه ادق نظر درمعیار انصاف سنجیدم چهل سال‌را در برگرفت علم الله وشهد که اتقن ادیان‌واوثق مذاهب همین‌مسلکی‌را که از پد رومادر اخذ نموده بودم یافتم تمام دریارا بعون الله در چهار قطره می‌گنجانم اول امام زمان ما م ح م د پسر امام حسن‌عسکری زنده است چون معتدل‌حقیقی وصاحب بدن جواهری اگر بزهر وشمشیر وضرب وحوادث شهید نشود نمی میرد پس ما انتظار اورا داریم . دوم در امر مبدء ومعاد عقیده اثناعشری عاقلانه واتقن است سوم در فروع یامجتهدباشیم یاعمل به احتیاط کنیم یامقلد چهارم برای اینکه از جاده منحرف نشویم انحراف یابه زیاد روی است یابه عقب ماندن که افراط وتفریط است قوام ونگاه داشت عقیده علم اخلاق است این علم شریف را ترویج بدهیم اگر ندادیم بر اسلام سلام باد همین که مانده ایم ازمیان میرویم .

فصل هشتم

در مقابل زیارت بابا ولی بر سرتل بلندی قبریست سنگ برزبرسنگ که هیچ تعمیرنشده معروفست به ترک سربریده‌شاگرد بابا ولی کسانیکه واقعا زیارت بابا ولی می‌آیند انجا هم بالا شده‌قبررا

زیارت میکنند این ترکش که نامش معلوم نیست در علوم غریبه ذوق داشته ونسبتا به حد کمال رسیده البته شنیده که در قریه بدوان قریب قصبه پنجوائی که سابقا قلعه بزرگی داشته ومرکز حکومت پنج نواحی قندهار کهنه بوده کوهیست ودر ان غاریست کج وپیچ راه‌های طولانی تاریک غیر مستقیمی دارد - ومنتهای هرراه بچهار سوقی طبیعی میرسد که باز ازو چهارراه پیدا می شود بهمین منوال شش چهار سوق باید طی شود از انجا که گذشت به چهار سوق هفتم که میرسد کسی رفته نمی تواند چون مشاهده میکند که بدهن راه روچهارسوق دوشمشیر آویز ان است ازسقف هر کس عزم حرکت ورفتن رامیکند درهر قدم شمشیرها بحرکت ولرزه می‌آیند هرقدر شخص پیش میرود حرکت ولرزش شمشیرها شدید می شود یک قدم که برسیدن ماند آن دوشمشیر بحرکت شدید بچرخ می‌آیدواز سرعت چرخ دایرهٔ موهومی را تشکیل میدهد کسی جرءت نمی کند از راه رو گذشته بچهار سوق هفتم که اصل مقصوداست برسد کسانی که دلاور بوده اند قوت قلب داشته‌اند ازجان برای دریافت گوهرمقصود گذشته بجردی که پابه آخر راه رو گذاشتند آن دوشمشیر سرش راجدا میکند این طلسم از عهد جمشید است واسم آن غارجمشید است ونیز شمشیر غار میگویند چهار فرسخی قندهار است ونیز معروفست که جناب بابا ولی وصید شیر قلندر بقوه

وجذبهٔ ولایت رفته اند بچهار سوق هفتم ودر سدد نشده اندطلسم
را بشکنند واز چهار سوق هفتم هم توضیحی نداده اند وبسلامت
بر گشته اند . ترکٹ سربریده که شوق طی این مراحل راداشته
هر قدر از استاد اجازه خواسته جناب بابا ولی رخصت نداده ومی
فرموده سرت بریده میشود بالآخره بعد از رحلت استاد آنجارفته
سرش بریده شده سررا به کف دست گذاشته از غار جمشید
بیرون آمده راهرا همان طور پیموده چون شب بوده کسی اورا ندیده
صبح به همان حال به موضعی که فعلا قبر اوست ایستاده . یکٹ
نفر ملازم متولی که خادم جاروب کش زیارت بابا ولی بوده نظرش
افتاده صدای وحشت نا کی کشیده که ای مردمان بیائید نظر کنید
آدم بی سررا که ایستاده وسرش به کف دستش گذاشته مردمان
نظرها دوختند همه دیدند آن منظرهٔ عجیبرا یکمرتبه دیدند بزمین
افتاد . همه ازتل زیارت فرود آمده باز به تل مذکور بلندشده دیدند
ترکٹ شاگرد باباولیمیباشدمتحیرماندهبهرطرف خبردادند مردمان
زیاد جمع شدند نمیدانستند سر ترکٹ را کی جدا نموده تاعصرروزکه
خبر انتشار یافته بود رفقای سفر ترکٹ که اهل قریه بدوان وبا او
در غار بودند رسیده صورت حال را انچه دیده بودند گفتند . این
قصه محقق الوقوع ودر طومارهای خطی دود زدهٔ بد خط ثبت
واغلب اهالی قندهار از اباء واجداد بی اختلاف نقل می کنند غار

جمشید هم موجود درتاریخ حیات نویسنده بسیاری مشهورین بارفقا ومشعل‌هاوآب ونان وکاه زیاد که درهنگام رفتن راهي را کـه‌اختیار کرده اندکاه پاشیده‌اند تادر مراجعت راه را گم نکنند این راه را پیموده اند وبعضی آنچه نوشته شده درین رساله بجمعیت مشاهده نموده نقل نموده اند . ویک غار در حدود کلات توخی به اسم شبولان هم موجوداست کـه‌راه‌ها وچهار سوق‌ها دارد ودر اثرآتش فشاني مذاب فلزات کـه پاشیده شده ومرور زمان منجمد شده صورت‌های ناهموار شبیه انسان وحیوان وطیور تشکیل یافته غالب مردم‌خصوصا هندوهای بت پرست کـه انجار ابت‌خانه قدیم‌فرض میکنند بزحمت‌ها میروندوبر میگردند تا آخرهم نمی‌رسند اماطلسمی نیست خود کلات باباباٍ لای‌تلی بلند دفن است مرقدش زیارت گاه میباشد مشهور است سیدی‌جلیل میباشددوچشمه آب یکی گرم ویکي سرد از حدود زیارتش جاری روبه نشیب‌فرو میریزد چهار قوه‌دارد انسان قوه غضبیه ـ قوه شـــهویه ـ قوه وهمیه قوه عاقله ـ آن سه قوه دو طرف بدویکطرف خوبی دارد که امهات رذایل وخصایل محموده است غضبیه طرف افراطش تهور وطرف تفریطش جبن است حد وسط وخوبش شجاعت است که افضل ترین مکارم اخلاق‌است ازتهور دزدي وراه گیری وآدم کشي وغیره تولد مي‌شوداگر ازاین خطرها سالم ماند باز ازجبن بهتر است اقلا بجاهای مخوف برای

تحقیق مطلبی خودرا می اندازد یک نفرغریقی را از رود یاازچاه نجات میدهدومغلوبی‌را ازدهن گرگ ودیگردرنده‌ها خلاص میکند چه در دنی درمان است جبق که شخص جبان یعنی ترسونه سگ دنیا ونه الاغ آخرت میباشد مرد جبان خفتی مشکله است قارئین گرام دردهای درونی‌خودرا به مطالعه کتب اخلاقی دواکنید طلسم بردو قسم است یکی تأثیر وخواص حروف وعدد اسماء الله وملائکه بتوسط دایره‌ها ومثلثات‌ومربعات است که جاذب قوای طبیعت است بسوی مقصود موضوعش در علم اوفاق واضح است حضرت خواجه نصیر الملة والدین لشکر محدوده هلا کورا بوقت مساعد بطور مثلث ناری صف ارائی نمود سلطنت پانصد وبیست‌وچهار رساله بنی عباس را باذن اله ویران نمود. ناصر خسرو به عمل مشتری سلطان ماوراء النهررا ازپا در آورد . نه خواجه ادعای مرشدی کردونه ناصر ادعای پیری اما اوفاق مرد عاقل میخواهد که بجایش استعمال کند وکمال خودرا کمند خرمریدان قرارندهد . قسم دوم طلسم صنعت فیزیک وشیمی است منحصر بفرد مانند قصرهرمان وقصرخورنق وحمام اصفهان ودهلی ومناره جنبان اصفهان وغیره که از امور فنی وکاردستی استادان قابلی است ووالبته به اثار وضعی خود اجسام است که ذکر همه کتابي علحده لازم دارد آئینه سکندر وجام جم وماه نخشب وساعت ملک شاه سلجوقی ازهمان قبیل است واینکه

ترک سر بریده چهار فرسخ راه سر بریده تا حد مدفن خود رسیده باور کرده نی است چون طریقه ریاضت خلع بدن در علم روان شناسي واضح است وآن تقویت قوه اراده است به مرور زمان اگر شخص تو انست به بیداری از بدن خود روح خودرا بیرون نماید وبعد از سیر وسیاحت روحانی مراجعت نموده پس به بدن خود داخل شود بسیار آسانست که بدن بی سر خود را هر طرف ببرد زیرا که همان اراده روحی در عین زندگی محرکت بدن است . خلع بدن اعلا درجه طی الارض است اما معراج انبیا مانندادریس وابراهیم والیاس وعیسی علیهم السلام خلع بدن نیست بدن شان از روح مالطیف ترأست ومعراج اکمل حضرت ختمی مرتبت ﷺ که سر به دامنه اوج او ادنا کشید به ملیون‌ها درجه ازمعراج انبیای مذکور اکمل تروبدن مبارکش از اعلی ترین طینت اعلی علیین ولطیف تراز روح انبیا ومعتدل ترین جواهر نفیسه قدوسی وروح وحقیقت جمیع ممکنات میباشد قایلین معراج روحانی آن حضرت وشبهه حکمای طبیعی درجایز نبودن خرق والتیام افلاك که خیال‌بافی نموده اند . امروز به چرندیات شان زن‌های ثکلی میخندند معاد جسمانی دفع وشبهه ابن کمونه . هم بعد از ظاهر شدن حرکت جوهریه وتطورات اشیا که به هرصورتی‌شود باقی است وهمان چیزاست وزنده شدن‌غبارهای ابدان برساله علحده تحریر شده غرض جمیع شکوکث وهمه ضعف

عقاید از بی اعتدالی انسان است اگر علم اخلاق مطالعه وعملی شود هر مرد خامی مرض خودرا شناخته معالجه میکند .

فصل نهم

بالاتراز زیارت بابا ولی نزدیک قلهٔ کوه گنبدی است به اسم شاه حسینی وآن قبر اول فخر العارفین المتشرعین آقاسید حسین زنجیر پامیباشد ان بزرگوار از سادات جلیل موسوی وهمشیره زاده باباولی میباشد ابتدائی که تولد شده دریک پای مبارک او الی حد زانو زنجیری گوشتی طبیعی حلقه‌های به هم پیوسته برجسته نمودار بوده هر قدر بزرگ شده زنجیر هم بحرکت نشو وارتقا بزرگ شده ولی گوشت زیادتی نبوده به عضو چسپیده بوده از ان سبب بدان لقب ملقب شده واز اول طفولیت فطرتا محیر العقول بوده غالبا ازبین گهواره از نظر مادر خود غایب میشده مادرش گریان وپریشان به برا در خود بابا ولی أستغاثه می نموده آن جناب تبسم می نموده همشیره را تسلی میداده که پسرت را مؤمنین جن ورجال الغیب دوست دارند اوآیت خداوند است بین سادات. بعد دوروز یاسه روز بین گهواره پیدا می شده چشم سرمه کرده ویک یادوا نگشت حنا کرده تااینکه بزرگ شده در تحت تربیت خالوی خود ازکمالات علمی وعملی بهره مند وسرشار شده دائما لازم رکاب خالوی خودبوده

تا اینکه هرات وقندهار آمده وغالبا درکوه شاه مردان در وسط کوه مشغول عبادت بوده. گنبدی تا حال از آن جناب به یادگار است ونیز در قندهار کهنه چه ازعبادت گاه. که جزو شهر قدیم بوده وچه از منزل غالبا ازنظرها غایب بوده وظرفی بس وسیع داشته وارشاد مردم را به تفسیر قرآن واحادیث اجداد طیبین خود می نموده ومردم را به حفظ ناموس شریعت ومسلک اجداد خود موعظه می نموده وغالبا به برکات نفس قدسی شان مردمان بسوی طریق نجات گامی پیموده برخی به صراط الله مستقیم می شدند ونسل مبارکش در قندهار الی حال ازسادات جلیل باقی میباشدالبته از هر طرف دشمن برایش پیدا شده درهمان نزدیک قله کوه بابا ولی شربت شهادت نوشیده همان موضع دفن میشود بعد از مرور زمان که میر معصوم به منصب وزارت سلاطین مغول درهند میرسد به همرکابی شاه زاده بابر قندهار را تسخیر وفتح نموده چون میر معصوم پسر سید صفائی از نبیره های آقاسید حسین زنجیر پابوده ودارای کمال ظاهری وباطنی بوده ودر شعر پایه بلندی داشته تخلص شعرش نامی میباشد وقبرش باقبور سادات یعنی پدرش وسلسله اش در شهر سکر از حدود سند نزد منار بلندی که از مؤسسات اوست زیارت گاه خاصه وعامه وبلکه براهمه هنود است واسلام آوردن اهل بهکر وسکر وروری از برکت اوست غرض در قندهار همت می گمارد که زیارت

آباواجداد خودرا بطور بنیان رفیع معماری کنند اول به قبرمبارک جد اعلای خود شروع میکنند شب اقاسید حسین زنجیر پارا به رؤیای صادقه خواب میبیند که می فرماید فرزند نعش مرا ازقبر بیرون کن وببر در شهر به کوه شاه مردان که محل عبادتم بوده دفن کن زیرا که اینجا موضع قبرم بلندتر اززیارت دائی من باباولی میباشد وآن عالیمقدار حق تربیت وپدری وبزرگی بر من دارد گنبدی که برای عبادت خود درزندگی بدون گل کلوخ چین کرده بودم بحالش بگذار وبعد ازکشیدن نعش من همین قبری که مدتهای مدید آرام گاه من بوده وزیر گنبد کلوخی بوده صورت قبری بدون پیرایه ومحکم کاری درست کن تا آخرالزمان بقدرت کامله الهی همان گنبد کلوخی برپاخواهد بود میر معصوم از خواب بیدارشده سادات ذراری پیغمبر سکنه قندهار را که با اوهم نژادبودند همه را جمع وواقعه رانقل نموده بصلاح وصواب دیدسادات اقوام خود خود میرمعصوم باچند نفراجله سادات کلندها وبیلهارا برداشته مشغول کاویدن قبرشده احدی غیر سادات رامعین وشریک خودها قرارندادندتابه لحد رسانیده بدن مبارک اقا سید حسین راصحیح وسالم وخون تازه درگلوی مبارکش ظاهر باتکبیر وتهلیل وصلوات از قبربیرون آورده بزرگان ومشایخ جلگه ار غنداب وقریه جات الی سرپوزه که دروازه شهر قندهار کهنه بوده همه حاضر وهنگامه غریبی برسر پاشده فرقه

امامیه‌ازفولادیان‌وزمینداوریان‌ومحله جات‌وچهار دیوار وسایرطوایف باخبر همه درپای کوه بابا ولی‌حاضر محشری برپاشده اولیای امور جندی و کشوری باسرهای برهنه تابوت جنازه ان شهید سعیدرا باتجلیل وتعظیمی که زبان وقلم عاجز است ازکوه بابا ولی حرکت داده تاشهر قندهارکهنه دامنه کوه شاه مردان دست به دست‌رسید از وضیع وشریف کسی نتوانست سه قدم جنازه بردوش راه برود چون موضع عبادت آن جناب بالای کوه بوده جنازه چند روز بین جامع ارک که آثارش تاحال باقی است گذاشته بوده تاحجار ان به آلات سنگ تراشی قبرولحدی کنده آن بزرگوار را دفن نمودند وایوانی از آجر وگچ که دیوار دو سمتش همان سنگ خود کره بوده ولحد اقام زیر پایه واقع شده درست نمودند صورت قبر هم از سنگ تراشیده شده شجره میرمعصوم اقاسیدحسین زنجیرپا وازان بزرگوارتاحضرت باب الحوائج موسی ابن جعفر علیه‌السلام وابای گرامش تاحسنین وامیر المؤمنین وحضرت رسالت پناه علیهم‌السلام دراطراف نقش وکلمات قصار امیر المؤمنین ازقبیل (الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها یا کلمات آیات کتب آسمانی وجداری که در سوره کهف رسیده وکنزی که دروبوده طلا ونقره نبوده بلکه لوحی بوده وکلمات الهی از قبیل عجبت لمن ایقن بالموت فکیف یفرح وعجبت لمن ایقن بالحساب فکیف یجمع المال نوشته‌شده درمیان گنبدمشهور

به چله خانه نیز نوشته‌های یادگار میر معصوم نقش است پس شاه حسینی وسید حسین یکی است ونقل دادن جسد بزرگوار موصوف در اواسط قرن نهم هجری است وگنبد شاه حسین در کوه باباولی تاسنه ۱۳۷۳ همان طور کلوخ چین برپا بوده بعدگاه گل شده برپا است . سقف ایوان قبر دوم سید حسین زنجیرها خراب شده صورت قبر سنگی آقا را نیز جهال خراب نموده اند . زیارت شاه مردان هم دروسط همان کوه است قدری بسمت شمال چله خانه واقع شده شاه مردان قبرشاه مراد پسر شاه طهماسب پادشاه صفوی‌است که در تاریخ فرشته وغالب تواریخ‌هند به کیفیتی مفصل وارداست اینجا گنجایش ندارد بمرور ایام صورت قبر محوشده چراغدان گچ وآجر هنوز موجوداست شاه مراد درالسنه مردم شاه مردان شده بواسطه دوچشمه که از کمر کوه قطرات آب قطره قطره ریخته در سوراخ‌های سنگی جمع می شود ومساحتی از کمر کوه بسوی نشیب صاف وهموار است زایرین برای لغزش وتفریح صغیر وکبیر ازطریق باریکی خودرا برآن موضع صاف رسانیده رو به نشیب به پشت خودرامی خوابانند لغزش میخورند تاحدودی که منتهای لغزش است ودر انجاسنگ های بزرگی که زیر انها سنگریزه وریگ دارد لغزش خورنده گان‌راقهرا توقف میدهد آن سنگ صاف را لخشک شاه مردان میگویند وبواسطه بعضی علامات مذکور بقدم گاه شاه مردان امیرالمومنین

معروف شده ونیز در دامنهٔ همان کوه که نشیب مرقد زنجیر پا باشد
زیارتی است مشهور به آقای کلان واو از اجله سادات زمین داور
است کـه به سبب جوراعدا به قندهار هجرت نموده ودر خاکریز
نه فرسخی قندهار بواسطه قرب جوار مرقد شاه اقا مسکن گرفته
ودر انجانیز بحادثهٔ نی دچار شده واپس قندهار آمده در قریهٔ
چهار دیوار قریب کوه شاه مردان نزول نموده وعمر گران بهای خودرا
به عبادت پرودگار وفیض رسانی مخلوق خدا صرف نموده وسبب
ارشاد وهدایت مردم شده همه رابه عبادت شرعی وطریقهٔ کتاب
وسنت ره نمون شده مسلک ابا واجداد خودرا کـه فراموش اهالی
آن قریه که غالبا از بقیه فولادیان قندهار کهنه بودند شـــده بود
تذکر دادند وکرامات وخوارق عادات آن جناب زیاد اســـت وآن
کرامت که محقق الوقوع وتواتر دارد دعا کردن ان جناب برای
یک نفر نابینا وشفایافتن وبینا شدن آن است که تفصیلی دارد محل
عبادت ایشان نیز همان گنبدزیارت سید حسین زنجیر پا بوده ومشهور است
کـه مستجیب الدعوة بوده وابن صفت برای سادات صاحب کمالات
علوم غریبه . بشرطی میسر می‌شود کـه باقدرت نفس قوی وداشتن
شمشیرهای روحی از قبیل تسخیر جن وعلم اوفاق از مردم شریر
صدمه وآزار ببیند وصبر کند نه نفرین کند ونه برای دفع اعداقوه
باطنی وتصرفات خودرا بکار ببرد . نفرین کردن وحرام خوردن

برای سادات خیلی ضرر دارد . اسم آقای کلان سیدابوالحسن ویکصد وسی سال است از دنیا رفته اولادهٔ شان در چهار دیوار وشهر جا دارند وپسر اقای کلان مرحوم مغفور اقا سید کامران‌شاه میباشد که به جوار پدرخود باسایر سادات هم سلسله خود مدفون است آن بزرگوار هم جانشین پدر بوده باشریعت ظاهری کمالات معنوی داشته . ونیز در قریه چهاردیوار زیارتی آست صخی‌سرور نام دارد از ابرار قندهار کهنه بوده وشیخ سرورا سمش میباشد خیلی زیارتش باتأثیر است ودر نیم کیلو متری کوه شاه مردان زیارتی‌است معروف بزیارت سفید برای اینکه بدنش در سرداب ازهم نپاشیده پیر سلامتی هم میگویند او هم از اخیار بوده ومسجدی که جامع شهر کهنه بوده وچند روز جنازه آقا سید حسین زنجیر پا بوده یکصد وپنجاه سال قبل یک نفر مرتاض عامه عبد الحکیم نام نوري‌می‌دیده از خرابهٔ جامع مذکور درسحرگاه بالا میشود آن خرابه را برای خلوت خود بر گزیده بمرور ایام به ابادي مسجد کوشیده مدتی ریاضت کشیده بعد هند وستان رفته مردم عامه را چنین اعتقاداست که سلطنت سلسله محمد زائي به دعاي اوست فعلا معمور ودوسه خانوار از متولی وخدمه منزل‌ها درست نموده اند وغالبا نسوان عامه روز های پنجشنبه براي‌زیارت وتفریح جمع کثیري میروند ومسما بهمیا عبدالحکیم است صورت

مردان گنبدی است بی صحن مشهور بزیارت‌شاه اسمعیل واوسید نیست اولاده‌او در قندهار و هرات هستند معروف‌است که زیارت او برای مرض سیاه سرفهٔ اطفال نافع است واز جمله ابرار امامیه‌شهر کهنه قندهار است و در محله جات اطراف‌شهر کهنه زیارات زیادی است نهنگ شاه ـ جعفر طیار ـ پیر پرنده‌پیر انجیر ترجمه وسوانح انها معلوم نیست همهٔ انها از اخیار شهر قدیم قندهار وبزرگان امامیه‌عن‌اب‌وعن‌جد آن زیارات را احترام کرده ومیکنند متاسفانه که تکیه های همه این مزارات را چرسی ها اشغال نموده اند ودرسر تخت محله جات زیارتی است به اسم بابا ولی مست آن بزرگوار از اجله سادات حسینی بعضی ایشان را موسوی واولاد سید حسین زنجیرپا میدانند واز اقربای بابا ولی ابدال است‌زیارتش خیلی فیاض وذریه اش در قندهار از سادات چند خانهٔ وجود دارند . یک زیارت پیر سبز در محله جات نزد یک سر پوزه ویک زیارت پیر سبز در قریه گنبدگمان واقع است همچنان محبوب طایفه امامیه میباشند وبه شهادت یک نفر مورخ خبیر منصف عامه ملک غلام نبی نام که چهل سال‌قبل بانویسنده الفتی داشت گفت از آبا واجداد یادداریم که زیارات قندهار همه از شماست ونیز در گنبدگمان زیارت خواجه نیسوار ودر قریهٔ میان جوی زیارت حضرة شاه واقع است که در کتاب تحفة الکرام از خواجه نی سوار شرحی

وکرامتی نقل شده زیارات نا مبردهٔ که تحریر شد همه از خوبان است .

فصل دهم

در فصـــل ششم تحریر شـــد که منصب ابدالی را هر سماد تمند دارا شد قوه تصرفاتش چون آصف ابن برخیا خواهد بود لکن کسی که به این درجه رسید وسعت ظرفش بحدی میرسد که اگر ضروری اقتضا نکند علم خود را ظاهر نمی کند چون معتدل وخدا شناس است خود نمائی را در علم اخلاق فهمیده که از رذایل است وخود ستائی هم بدون واجب شرعی لاف وگزاف واز رذایل است حالا مرتبه قطب را مطالعه کن او بر علاوهٔ اینکه قوای طبیعت وذرات مواد کره زمین به اذن خدا در تصرف اوست وموکلین ملائـکه آب وخاک وباد واتش خـدام اویند وتازنده هست انگشتر سلیمانی در کلک اوست گاه گاهی کمک از قطب الاقطاب گرفتـــه تصرفی در آسمان ها هم بوقت ضرورت میتواند بنماید جائی که خداوند در قرآن مقدس حکایت ســـلیمان را در سوره ص می فرماید .

(ووهبنا لداود سلیمان نعم العبد انه اواب اذ عرض علیه با العشي الصافنات الجیاد فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت با الحجاب ردوها علي فطفق مسحابا السوق والاعناق) .

مفاد آیات اینکه حضرت سلیمان در آخر روز به تماشای اسب های ممتاز خود که یک هزار اسب بود وهریک خراج مملکتی می ارزید مشغول شد آفتاب غروب کرد نماز عصر نخوانده بود فورا حکم نمود موکلین آفتاب را که رد کنید آفتاب را به افق زمین آفتاب فوراً بر گشت نماز را بجا آورد غروب شد تفصیل آیات به تفاسیر رجوع شود مقصود از مرتبه قطب است که دارای دو اسم اعظم آلهی میباشد ونایب خاص امام هر کدام دروقت خود حشمت سلیمانی دارد لیکن بدون ضرورت واجب شرعی اظهار نمیکنند ونیز در سابق اشاره شد که این مناصب مال علمای اعلام است که از درجهٔ قضاوت بالا رفته سیاح وابدال واوتاد که در زنده ها قطب است میرسند وپله های این مقام بکمال رسانیدن نفس ناطقه قدسیه وبدست آوردن نتیجه که حکمت ونزاهت است میباشد پس این اشخاص تصرفات نبوت را دارند لیکن نبي نیستند ازاین جهة در احادیث مقبول عند الفریقین وارداست (علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل ویا العلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل) درصحاح سته هر در حدیث نبوی وارد

است ودر قرآن مقدس می فرماید (انما یخشی الله من عباده العلماء)
ومصداق این‌ها نمیتوان شد مگر به تزکیه نفس ومواظبت علم اخلاق
هر عالمی که در اسلام مهذب شد طوبی له . جناب احمد ابن فهد حلی
در وقت ضرورت تقویه دین ومذهب معجزه موسی نمود قلم خودرا
انداخت اژدها شد بدون خوف پس برداشت همان قلم بود . از طریق
شعبده وچشم بندی نبود چون نصرانی طرف مقابلش به جمیع علوم
غریبه وعوام فریبی استاد بود بلکه از طریق تصرف در قوای طبیعت
بود . ونیز معجزه یوشع وسلیمان‌را نمود در وقتی که مشغول مدح
امیر المؤمنین علیه‌السلام بود آفتاب غروب شد اشاره کرد وخطاب وامر
کرد آفتاب را لاتغربي یاشمس الی آخر آفتاب در آخر افق مغرب ایستاد
تامدح را تمام نمود یک باره آفتاب غروب وشام تاریک وستاره‌ها
نمودار شد . ابن فهد آیا این قدرت را قبل وبعد نداشت چرا کسی
خبر نبود که این قدر با کمال است چون علم اخلاق داشت دارای
شرح صدر بود باری در فصل چهارم تحریر شد که
ملائکه‌های لا احصی که بقوای طبیعت موکلند چون عقل مجردند
نمی توانند بدون برزخي که دارای دوجنبه باشد هم روحی وهم مادی
فعالیت کنند لهذا از معتدل‌های بشر چه عالم وچه بی سواد که لایق
منصب سیاحی راندارند وفطرتا ویا اکتسابا دارای مکارم اخلاق
میباشند باملائکه‌های موکلین قوای کلي مانند آفتاب وباد وظلمت

وضیا وزلزله وهر قوه کلی هم دوش از طرف حق مقرر میشوند بعضی میدانند ماموریت خودهارا وبعضی بی خبرند وبجنبه مادی خود که سنخیت بعالم ناسوت دارند به قوای طبیعت بی شعور تعلق میگیرند وبجنبه معتدل مهذب نفس ناطقـــه ملکوتی خود با ملائکه همراه وفعالیت میکنند وغالبا در خواب روح شان به امر حق باملائـکه فعاله واصل شده نظام عالم طبیعت را منظم می کنند ازخواب که بیدار شدند بکار وکسب خود می پردازند ابداً خبر ندارند روح شان در خواب ماموریت بزرگی را دارا میباشد واین نمونه مردم خیلی زیاد بین تجار متقی ودوکاندار وکسبه خصوص خوبان حمالان وکهنه دوزها وغیره آفتاب نشین ها پیدا میشود ظاهرا به نظر کوته نظران نمی آیند از حب جاه وغرور وعجب خبر ندارند از نشستن صدر مجلس وخیلا وتبختر وکبر طلای وجود شان بی غش میباشد روح وبدن همه انها حزب سیاح میباشد وسیاح حزب ابدال واو وزیر قطب واو نایب خاص قطب الاقطاب وقطب الاقطاب بندهٔ خاص خداوند عظیم که خوف آن خلیفة الله ازخدا بالاترین خایفین وعجزش بالاترین عاجزین عند الله میباشد که در جای خود انشاء اله درین رساله ذکر میشود ومقام آن گونه مردان متقی معتدل فوق الذکر در قرآن زیاد است دوآیه نوشته میشود (رجال لاتلهیهم تجارة اوبیع عن ذکر الله) الی آخر. ودیگر (وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا

خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما ودر احادیث وصف شان زیاد شده ودر
دعای ام داود وشـــامل صلوات اند که در او اخر فصل سوم
یک جمله اش ذکر شدو محققین خواهند دانست که عباد الرحمن صاحبان
وظایفند وارواح شان باملائکه فعاله توام است وگرنه عباد الله وعباد
الرحیم در آیه ذکر میشد . این سلسله بحسب مراتب اعتدال روح
تفاوت دارند مانند مراتب موظفین ملـکي ونظامي از کشوری وظیفه
پیاده گی وفراشی دوایر واز عسکری از سپاهی معمولی الی درجه
مدیری وافسری نازل تر از وزارت دارائی ووزارت حربیه ادناترین
انها کـه شب یاروز درخواب میباشد ارواح شان به اذن رب الارباب
میروند وفریادرسی وکمک می کنند سایر مردمان را اعم ازفرق
مختلفه اسلام وغیر اسلام ومستضعفین هر گروه را حتی دهری ها
ومشرکین را چون رحمان صفتی است که بخشاینده اسـت مؤمنین
وکافرین را در دنیا بشرط جان واین سلسله معتدل عباد رحمن اند
(وکذلك جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون
الرسول علیکم شهیدا بر احدی که یک خردل فهم را دارد پوشیده نیست
که علم اخلاق وسط کننده انسان است . عاقل منصف دقیق خواهد
فهمید که ارتباط سلسله کاینات طولا به مبدء المبادی به نص آیات
واحادیث بهمان قسم است که از نظر قارئین محترم گذشت وگرنه خود
میدانند وعقول عشره وارباب انواع ویک مصراع شعر. عقل اول

تاخت برعقل دوم بلی اگر مسلمانان خاصه بعد از غیبت کبری علم اخلاق را که حکمت عملی است تقویه می کردند احتیاج به حکمت نظری نبود متاسفانه که علم اخلاق راجزو حکمت نظری نمودند لهذا روح قرآن مهجور شد ومدت غیبت قطب الاقطاب امام حی بقیة الله عجل الله فرجه بطول انجامید وچه رخنه‌ها در بنیان دین پیداشد خدا کند حالا از خواب غفلت بیدارشویم علوم دینی ومقدماتش که معراج ما میباشد باقی علوم هم بجای خود واهل خود محترم است اما امام غایب ازجنس ماسه صدوسیزده نفر نوکرمتوسط معتدل ضرورت دارد مگرد شوار است نه مسؤلیتش بار دوش کیست . متولیان مدارس . گفته شد که نفوس معتدل مؤمنین درحال بی خبری موظفند برای فیض رسانی شعبه رحمانیت حق برجمیع مردم از آن طرف هر گروه باطل درمیان شان معتدل پیدا می شود به نسبت سایرفساق شان که بعقیده خود اشرار گفته می‌شود آن اشخاص متوسط که خوبان کفارند واسطه معنوی میباشند بین ابرار مؤمنین وقوم خود لهذا در خبر رسیده که اگر زمین از خوبان خالی شود زمین اهل خودرا فرومی برد . وهمچنین ارواح مؤمنین مرده در برزخ برای نظـــــام کلیه عالم به مراتب خود منصب ووظیفها دارند.مؤمنین ومؤمنات جن چه زنده گان شان دردنیا وچه مرده گان شان دربرزخ وظایف مرتبتی دارندلشکرهای سیاردارند

در روی زمین ومغززمین وجو هواونیز در اما کن متبرکه از زیارات معصومین گرفته تامزار یکنفر سید ویامؤمن معتدل برای اجرای وظایف باملائکه همدوش خدمت می کنند وبنده هویت جن را رساله علحده نوشته ام به اسم تربت کربلا که نسل نسناس ویأجوج ومأجوج ونسل گیری اولیه بشر دران ذکرشده بعداز نشراین رساله بعون الله بزحمت تفریح آمیز قارئین خواهد افزود در اواخر فصل ششم فی الجمله شرح نفس ناطقه تحریر شد . نفس کلیه الهیه که مخصوص قطب الاقطاب محمد وال محمد است وان نفس همان بسیطی است که حقیقت واصل کل الاشیاء میباشد عیبت علم الله وبستان حکمت خداست احدی جز ایشان بهره ندارد عالم امکان از همان جا خلق شده ورجوع همه بهمان جاست هرکس باز بماند بخود ظلم می کنند وسزاو ار انهاست ادعای عشق خدا وخدای عزیز جبار متکبر هم مصیبات بی انتهارا محک امتحان شان قرارداده انها بجان وعرض وناموس واطفال قبول نموده مظهر اسم یاصبور شده منصب غلامی حق به ایشان رسید وهمه موجودات غلام انها شدند به بحرصمدیت یعنی چشمه صادغوطه خوردند ازوجود مبارک شان قطرات کثیری ریخت از هر قطره پیغمبری خلق شد جمیع انبیای سلف از قطرات فیض وجود انهاست روح القدس درین عالم تاریک عنصری خادم ومربی دوره طفولیت شان ولی در معنی ارنده

زند گانی روح القدس ومادون او قایم به ذات ایشان وایشان قایم به ذات حق اند ان روح القدس فی الجنان الصاقوره ذاق من حد ائقنا الباکوره مختصر که نفس کلیه الهیه پنج قوه دارد ودو نتیجه اول صبر دربلا . دوم نعیم درشقا سوم ذل در عز چهارم عز در ذل پنجم بقای بعد الفنا سطحی ترجمه مختصری میشود اول صبر باقدرت دفع بلا دوم از زحمت حظ بردن وهمان بلیه را نعمت دانستن سوم در کمال عزت خودرا برای حق ذلیل کردن چهارم درعین ذات عند الخلق نزدخدا عزیز بودن وعزت وعلو نفس را از دست ندادن مظلومي محمد وال محمد علیهم السلام از اول بعثت تاسنه ۲۶۰ . تاریخ مشرقیان ومغربیان مطالعه شود وسوانح هر معصوم ملاحظه شود وطول مظلومی امام دوازدهم بفکر سلیم غور شود هر منصفی میداند که احدی نمیتواند ادعا کند که من صاحب نفس کلیه اللهیه ام پنجم بقای بعد الفنا که خاصه انهاست . هر ذاکر وورد خوان نتوانسته فنا فی النفس شود تاچه رسد فنا فی الحق در مراتب عرفان حقه قرآن وحدیث وحکمت عملی فنا فی الله محمد صلی الله علیه وآله وسلم وامیر المؤمنین علیه السلام فنا فی الرسول وباقی معصومین فنا فی العلی از قطب تا ادناترین سالکـــان شرعی فنا فی المعصومین وسایر خلایق بمراتب سنخیت که قبلا عرض شد فیض حیات ازمتوسطین میگیرند واعتصموا بحبل الله جمیعا خطاب بجمیع مکلفین است بواسطه معتدل شدن والا ذات جمیع عالم امکان قایم بر

ذات انهاست وان‌ها برزخ اعلی وفیض حیات ازخداوندمیگیرندتفصیل
این اجمال را زیارت جامعه کبیره جواب میگوید ودر زیارت امام علي
النقی وارداست اللهم صلی علی حجتك الوفی تاصراطك المستقیم والجاده
العظمی والطریقة الوسطی ودرقرآن شدیدا امر شده بحضرت رسالت
فاستقم کما امرت ومن تاب معك وحضرت ختمی مرتبت هم فرمود
مرا سورهٔ هود پیر کرد میدانست که کمتر مردم معتدل میشوند واین
ذره بي مقدار هم عرض میکنم که نوشته‌های اخلاقی من درین رساله
مزارات هم زحمت بي‌نتیجه‌خواهدبود الا ماشاء الله پس افراط وتفریط
انحراف از طریق خداست مؤمنین منحرب در برزخ زحمت خواهند
دید تابزور کتك معتدل شوند شفاعت هم در برزخ کمتراست وتاکسی
معتدل نشود بهشت مقدورش نیست همان اعراف است جایش .نتیجه
نفس کلیه الهی همان حکمت است بطور اکمل وهمان نزاهت است
یعنی عصمت اکمل ترك اولی در او راه ندارد .

فصل یازدهم

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف . از دوز خیان پرس که
اعراف بهشت است .ما که درین کرهٔ زمین سکونت داریم بي ثباتی
دنیارا به امورنصبی شناختیم . جناب جلیل القدر میرغلام علي شاه
دکنی قدس سره مزار مبارکش بیرون شهر قندهار بفاصله صدقدم

واقع است سلسله نسبش منتهی میشود به سید جلال الدین بخاری وآن بزرگوار اولاد باب الحوایج سید محمد نقوی عموی امام زمان میباشد در سنه ۱۱۶۰ قندهار تشریف آورده برای ارام گاه دایمی خود سردابی که حالا دفن است درست نموده مسجدی که پهلوی سرداب واقع شده هم از بنای او میباشد صاحب کرامات عدیده وغالبا کراماتش مربوط به خواص آیات قرانی بوده واحمد شاه سدوزائی وخاندانش اعتقاد تمام به آقای موصوف داشته اند حاسدان به شاه می گفتند که این سید هندی جوان را داخل حرم سرا میبرید تالی فاسد دارد شاه جواب داد که غیرت سلطان از غیرت دیگران زیاد است من عشق به عفت اودارم عرض کردند درست است لیک آتش که به پنبه اگر یک جا شود غیر سوختن پنبه چیز دیگر تصور نمی شـود . سعایت ساعیان حسود به گوش باطن یا گوش ظاهر آقا رسـیـد هفتهٔ یک روز که حسب الامر شاه باید حرم سرای شاه برود ترک نمود هفتهٔ دوم روز موعود ملازم شاه عقب سید آمد عرض کرد شاه انتظار شما میباشـد فرمود کـه امروز شـغلی دارم از شرفیا بی حضور شـاه عفوی طلبم این جعبه حلبی را همین طور سر بسته بحضور شـاه تقدیم کن خود ایشان بکشایند ملازم قطی را به شاه رسانید سرش را باز نمود دید یک اخگر . آتش با مقداری پنبه یک جا وآتش ابدا به پنبه سرایت نکرده حساد را طلب نموده

آهن و پنبه که سلامت بود به ایشان نمود خجالت کشیده در رکاب
شاه بخدمت آقا رسیده معذرت خواستند بلی آتش را خداوند
در سنگ و آهن اسیر نموده هر دو که با همدیگر فشار
خوردند برق آتش ظاهر میشود چون پدر ومادر آتش طبعا سرد
وخشک میباشند آتش که از هر دو تولد شد خودش حرارت
ندارد به مواد قابل سوزنده که رسید حرارت پیدا می کند
یا زهم حدت وسوزش ندارد ذرات بی حساب جوهر را کسیژن که
به هوا مخلوط است وبواسطه سوختن انها آتش وجود گرفته شعله
ورمی شود سوختن اشیا بواسطه اکسیژن است در قرب بحر منجمد
شمالی که از شدت برودت اکسیژن قلیل الوجود است آتش اصلا
به سعی بشر امروزه با اینقدر تجربه وجود نمی گیرد ونیز شاهد
این مطلب از جنس ذغالهای معدنی سی سال است ذغالی کشف
شده که مواد ش ضد جوهر اکسیژن است ان ذغال آتش میشود
حرارت باکفایتی برای دفع سرما دارد بین بخاری یک خانه
وسیع را را گرم می کند ولی بدن ولباس حتی تارونخ وابریشم را
نمی سوزاند زیرا که مواد ان ذغال جاذب آتش ودافع اکسیژن
است متاسفانه چون قلیل الوجود است بسیار گران قیمت که بغیر
از والیان نمره اول دنیا که در بین بخاری های چینی از واستفاده
میکنند دیگر شرفا واعیان وثرو تمندان دسترس ندارند واین ذغال

چون آتش شد موادش معتدل است زود از بین نمیرود وخاکستر هم ندارد فالبته استادهای مسلمان که حمام اصفهان ودهلی را درست کرده اند نرمه همین ذغال را کشف کرده بوده اند با جوهر کافورو روغن سنگیا مخلوط نموده اند وکبریت را به قوه فن مهوسی صاف نموده اند که دود نداشته باشد وفتیله از پنبه معدنی که درین عصرها کشف شده حتی از کوه های کلات قندهار درست کرده باشد وآن پنبه اتش قبول میکند لاکن نمی سوزدو از بین نمیرود مگر به مرور ایام وازین اجزائی که تحریر شد شمعی درست نموده اند که درزیر خزانه حمامات مذکور نصب کرده افروخته اند که سه قرن بلکه زیاده حمام را گرم وآب خزینه را نیز به اعتدال گرم نگاه داشته وبعد از آنکه ظالمان خراب کرده اند حمامها را شمعی یافته اند افروخته که درین مدت متماد یک نبد انگشت مصرف شدة وبعد هم نتوانسته اند ازو کار بگیرند دادو بیداد از ذات ملت اسلام جابر ابن حیان شاگرد مکتب حضرت صادق عليه السلام که یک نفر از جمله چهار هزار شاگردان مکتب حضرتش بود چه رساله هائی بما مسلمانها تحویل داد حکمت طبیعی یونان را بر گزیدیم وحکمت ایمان را مهجور ما ندیم چند نفر صنعت گری که بعضی دروسش را مطالعه کردند فقط از ترس استبداد نتوانستند عمومی کنند از کشته شدن سنمار مهندس

قصر خورنق وبریده شدن دست بهزاد وبه آتش سوختن مسیر عماد خطاط . که از جور ظلمه واقع شده بود یک مختصر یادگاری کمال خودرا گذاشته رفتند رحمهما الله بالاخره در کتابخانه فلسطین نیم ضایع ودر جنگ صلیب بدست دشمنان اسلام افتاد از همان کتب ضایع شده در ظرف سه صد سال کمال بروز داده سایر مخلوق دنیا خاصه مسلمانان را غلام خودساخته بذریعه قمر مصنوعی حرص دارند ساکنین مریخ ومشتری‌را نیزغلام خود بسازند خدانکند مخلوق مادی کروات مجاور وبالاچون ما غافل وبی کمال باشند باز هم منصفین نصارا آفرین شان یاد نوشته اند هر چه یافتیم از برکت تمدن اسلام ونسخه جات جابر ابن حیان شاگرد امام صادق است عليه السلام . حکمت‌طبیعی ایمانی ما که ازمرکز ولایت بما داده شده بود بدست نصارا افتاد خدا کند حکمت‌عملی اخلاقی ما که روح قرآن است از غفلت مابدست شان نیفتاده باشد که به آخرت هم‌مارا غلام خود بسازند بنده بیم دارم از یک حدیث علایم الظهور که آفتاب از مغرب طلوع میکند کنایه از آفتاب‌علم اخلاق نباشد واین بیم من مدرکی دارد . دوسال قبل در بیت المقدس بغرض زیارت مشرف بودم علمای نصارا که در کلیسای قیامت وکلیسای مهد ساکن میباشند . ورقه‌هائي به غرض تبلیغ مجانا نشر داده بودند وصورت قلب انسان را مانند برگ درختی

نقش نموده بودند بمرکز آن عیسی نوشته بودند بچهار جهة اسم مسیح امهات علم اخلاق را که عفت وشجاعت وحکمت وعدالت باشد رقم کرده بودندودراین صفات حمیده .شهوت وغضب ووهمیه را بصورت شیطان وسگ وخر نقش کرده بودند از سه طرف راه رسیدن بمسیح را به ان سه صورت مسدود کرده بودند واز یک طرف راه رسیدن به مسیح راخط باریکی گذاشته بودند بهابتدای آن راه صورت ملائکه را کشیده بودند وعقل را روی سینه ملک نوشته بودند . قارئین گرام میدانند که سر چشمه علم اخلاق مسلمان غیر این است که در برکت منقوش مطالعه کردم بلی در معامله مسیح افراط کرده اند . آن هم بهورزش اخلاقی که خودرا معتدل کردند بصیر میشوند که آغاز وانجام علم اخلاق اجتناب از افراط وتفریط ورسیدن بحد وسط میباشد پس عیسی خدانیست بنده خداست آه مسلمین برای ماچه باقی ماند . الاخجالات هنوز وقت هست علم اخلاق مهجوررا تمرین کنید . درصفحه ۷۶ راجع به کرامت میر غلام علیشاه دکنی شرحی داده شد قارئین کرام بقیه اش‌را مطالعه کنند تاتفاوت فیما بین کرامت وامور فنی وخواص اشیارا فی الجمله بدانند . اگر سیماب وطلق‌را باجزوی دیگر به کف دست بمالندومالش‌را مکرر کنندوبه همان کف دست وناخن‌ها که آلوده دوای‌مذکور است آتش بردارندوبدست نگاه دارند تاپنج

دقیقه دست‌زا نمی سوزاند وهمچنان بجمیع بدن لیکن موی وجامه‌را
می سوزد بلی شخص رند میتواند عوام فریبی نموده مریدها بگیرد
اگر کسی بخواهد مشت آن شیادرا باز کند کبریت محلول را به
بدن آن شخص مالیده بعد بگوید دست در آتش کن تدبیر آن‌شخص
خنثی می‌شود از همین قبیل است به‌دست حلوا پختن یعنی دست‌را
عوض کفچه بین دیگ حلوا که روغن سرخ وآرد بریان است
استعمال نمودن واما تعویذ گران دهاتی که کار درابه آتش داغ نموده
وبه زبان خود میزنند صدای آتش وگوشت زبانرا عوام می‌شنوند
وبخار را می بینند از دهن آن شخص بیرون میشود این عمل را به
ورزش به مرور ایام تکمیل می کنند زبان هم از آبله‌های زیادیکی
بعد دیگری کم کم ضخیم میشود وعادت میگیرد . وهمچنان درعلم
اوفاق مربعی است که به پر کردن عدد مخصوص صاحبش نمی‌سوزد به
آتش واین در دسترس هر کسی نمی گنجدوهمان طلسم به مثلث ناری
که بهمان عدد مخصوص پرمی شود می شکنند وباقی انواع شعبده
وچشم‌بندی است حقیقت ندارد به نظرتماشائیان همان طورمی‌نماید
اما کرامت اولیا غیر این مطالب است شخص سداد تمند معتدل
مهذب اول بخداوند مناجات نموده کمک می‌طلبدچون نفس‌مبارکش
به ورزش اخلاق‌سروری وحکم به قوا ومواد وموکلین عالم طبیعت
پیدا می کند وبه اذن خداوند سلب تاثیر از اشیا میکند وخواص

اشیا را بر ضد انقلاب میدهد مثلا یکی حنظل رابه یک نظر شرین
میکند وخربزه را تلخ مثل حنظل میکند لیک سنگ را نمی تواند
خربزه وانگور کند نفس پاک قوی تر به اذن خدا تغییر ماهیت
میدهد سنگ وخاک وریک وغیره را خوردني میسازد نفس قوی
تر مرض ها را از بدن مریض دفع میدهد نفس قوی تر کوروشل
را معالجه میکند نفس قوی تر دیوانه را معالجه میکند نفس معتدل
ومصفی تر مردهٔ که تازه سرد شده باشد بزحمت زنده میکند مانند
حضرت الیسع پیغمبر کهبالای دهن مرده دهن خود را مي گذاست
ومتصل میدمید تاخون منجمد آن مرده پس سیلان نموده به دور
می آمد ودل وجگر مرده که منبع نفس نامیه وحیوانی است گرم
می آمد ودل حرکت پیدا نموده سو فارهای تنفس را باز می کرد
بعد بسوی آسمان گردن کج نموده دعامی کرد موکلین قوه جاذبه
عزرائیلی به اذن خدا روح مرده را واپس نزد بدن میت می آوردند
روح چون اسباب خود را مکمل وماشین خود را چالان میدید به
بدن تعلق تدبیری گرفته مرده زنده می شد نفس قوی تر مسیح به
یک اشاره دست جوان مرده را به استدعای مادرش زنده میکردوآن
مرده چهار فرسخ هم دور بود از جائي که عیسی بود وتاثیر نفس
مسیح بر گل تاثیر نموده به اذن حق خفاش خلق شد ولی چون
بحسب ظاهر آن مخلوق بدست عیسی صورت گرفت وبیم غلو مردم

بود در باره مسیح فورا مسیح در نزد مردم اقرار به نقص خود نمود فرمود یا دم رفت مقصد برایش قرار ندادم باید غذا را از دهن خود بخورد وفضله را نیزاز دهن دفع کند ونیز روز کور است و درشب بینا با آن هم درباره اش غلو نمودند با این قوت واعتدال نفس عاجز شد از درست کردن خاصیت انسان که یک نفر بدرا بجنبهٔ نظر خوب کنند هدایت مخلوق را به همان موعظه ومعجزه اجرا می کرد چرا که مواد وقوه های جاذبه ودافعه وموکلین روحانی وعقلانی در ظاهر وباطن زمین وجو هوا و کروات وفلکیات الی سدرة المنتهی که آخر ترین سلطهٔ عقل فعال است موجوداست انسان های معتدل ونفوس طیبهٔ قوی خواه فرمان ماموریت را داشته باشند مثل انبیا وخواه نداشته باشند مانند اولیا بدرجاتی که در فوق فهمیده شد هر کدام حکم بر موکلین عقلانی میکنند وموکلین قوای جاذبه ودافعه مربوطه اختیار خود را می کشانند وقوه های جاذبه مواد جوهری اشیاء را که به اختیار ایشان است جذب وبه موکلین دفع وتحویل میدهند وموکلین به اولیا می سپارند واین همه کش مکش به طرفة العین صورت گرفته بدست نبی یا ولی ظهور میکنند جمیع معجزه انبیا و کرامت اولیا ازین قبیل است خداوند مسبب الاسباب ابا دارد که مجرای امور را بدون اسباب صورت دهد از ناقه صالح تا خفاش عیسی بهمان گونه میباشد که فهمیدی . مسیح فرصتی که

آسمان میرفت فرمود ایها الناس کورها و گنگ ها کرها وزمین گیر هارا
درست کردم ومرده های قدیم وجدید را زنده کردم به اذن خدا
ولاکن خیلی مایل بودم نفسم آن قدر صاحب تصرف شود که یک
احمق گمراه را به یک نظر ولایت دانا وبصیر بسازم خر سوار
اور شلیم نتوانست انتظار شتر سوار فاران وسید داماد را داشته
باشید من به انها تن دادم وایمان آوردم شما هم بانها واشان ایمان بیا
وریدتا هلاک نشوید . وبنده اسباب معجزه وکرامت را در چهار
سطر اخیر صفحهٔ ما قبل که اجمالا اشاره کردم به امت حضرت
خلیل خداوند نشان داد در قصه چهار مرغ که گوشت واستخوان
مرغ ها را حضرت خلیل کوبید وبا هم دیگر مخلوط وحل نمود وبه
ده کوه مکه تقسیم نمود وبعد صد ازدمه دیدند فضا پراز ذرات شد
ویک ذره از ذره دیگر جدا شده تن های مرغان پیش دست خلیل عليه السلام
درست شده وبه سرهای خود ملحق شده زنده شدند همان طور
شدند که بودند (ربي ارني كيف تحيي الموتى) تا كذلك يحيي
الله الموتى رجوع شود به تفاسیر اگر طالب تفصیل باشند . حضرت
صادق عليه السلام هم همین معجزه را به نزد اصحاب عملی نمودند . مسیح
حق داشـــت اظهار عجز نماید چون قوه نفسش از زمین تا انتهای
ملکوت اسفل بود اسباب ومواد هدایت فوری نظری در انها پاشیده
نشده بود چرا که نقض غرض شده بعالم تکلیف وفعل واختیار

صدمه میرسید زیرا که پیغامبران بسیار مجد ند به هدایت گمراهان اگر به نظر نبوت وولایت می توانستند فوری یک نفر را هدایت کنند نوح عليه‌السلام فرزند وعیال خود ولوت (ع) عیال خود وموسی (ع) قارون ذی رحم خود عیسی علیه السلام یک نفر حواری خود را هدایت نظری می نمودند اما اقوا ترین واعدل واصفا ترین عالم امکان حضرت محمد ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله که از تخوم زمین تا انتهای اعلا علیین وفوق آن یک میدان سواری سمه علمش بوده وهست تیره ترین مکلفین را به یک نظر منقلب و مؤمن نمود که فرمودند من شیطان خود راغالب شدم ومؤمن نمودم به هر کس معلوم است که ابلیس اقواترین ابالسه را در کفر وطغیان برای زحمت حضرت ماموریت داده بود وهمچنان صاحب ولایت کلیه سلطان اولیا علیه السلام با یک رفیق مصاحب خود به راهي عبور می نمودند پسر برادر رفیق مولا که خیلی خیره سر ومماند بود از طرف مقابل می آمد ومواجهه شدتندتند به امیر المؤمنین نظر نموده متکبرانه گذشت وسلام نداد عمویش خجل شد ومرگ خود را بدل از خدا خواست مولا به ضمیر رفیق خود ملتفت شد فرمود خیلی خجالت کشیدی عرض کرد کاش می مردم فرمود در ستش کنم عرض کود ز هی سعادت به یک نظر خاص جوان دویده به پای مبارک مولا افتاده از خوبان شد ونظر مبارک حضرت سید

الشهداء علیه السلام زهیر بن قین را در راه وسي نفر جاسوس ابن سعد را در شب عاشورا وحر شهید را در روز عاشورا نیزهمان طور نمود.

فصل دوازدهم

جناب میر غلام علیشاه به یک نفر قوی النفس از مردمان عامه سرد چارشده بود که دارای جمیع علوم غریبه بود که یک عمری ازحکما ومرتاضین هند وسندو بنگال فنون عدیده از تسخیرات جن ومسمر بزم ومنیاطیسم وتسخیر کواکب وهر کمالی که در هندوستان بوده اخذ کرده بود ومانند احمد شاه سلطان مقتدری را مرید خود ساخته بود واحمد شاه هم مرد قرصي بود وشخص زود باو روست عنصرهم نبود که زود اسیر کند کسی شود وقتي که سخن چینان توانستند جرءت کنند وبه شاه اشکال کردند که میر غلام‌علی شاه جوان وجیه را چرا حرم‌سرامی‌برید آتش وپنبه را یک جامیکني سر کرده سان همان شخص قوي بوده وجعبه آتش وپنبه ارسالی میر غلام علیشاه که بحضور شاه رسیدشخص مذکور که مرد گاهی بود جمیع آزمایشات‌فنی که‌در منتهای‌قوهٔ‌معلوماتش‌بود بخرج داد فهمید که آتش وپنبه عادی میباشد قوه جاذبه ولایت ذریه پیغمبر سلب تاثیر را از اتش نموده‌که پنبه را نسوزاند انصاف

کرد وبه احمد شاه گفت این کرامت است شاه را ابر داشته نزد
آقا بر دو عذر خواست آفرین باد به او جهل مرکب نبود آن
شخص شریف میاقمر الله نام داشته در شکار پور از دنیا رفته قبه
وبارگاه عالی دارد ـ آقا میر غلام علیشاه واپس به دکن تشریف
برده بقیه عمر را آنجا گذرانیده برحمت خداوند واصل شده حسب
الوصیت جنازه اش را قندهار آورده به محلی که خود آن بزگوار
در زنده گی تهیه نموده بود دفن نمودند وزیارتش پناه قندها رشد
واکثر اعیان واشراف وعلماوسادات بمرور ایام هم درآن تکیه
مقدس بجوار اقاي موصوف دفن شده اند که اگر تحت الشماع
زیارت میر غلام علی شاه واقع نمیشدند هر کدام مزاری علحده
زیارتگاه خاص وعام میشدند مانندعلي اصغرصاحب خاص آقای
موصوف که از شاگردی خدمت آن بزرگوار در خواص سوره ها
وآیات قرآن خیلی بلند رفته بود که اگر یک نفراسب سوار از
پشت دیوار زیارت از اسب خود احتراما فرود نمی آمد وهمچنان
جسورانه سواره می گذشت علی اصغربه انگشت شهادت اشاره می
نموده وآیه ئی قراءت میکرد آن سواره ناگهان از اسب برزمین می
افتاد ـ علي اصغر صاحب بعد ازمیر غلام علیشاه خلیفه وجانشین
بود از دنیا رفت وبه سرداب به جوارمخدوم خود دفن شد واولاده
علي اصغر صاحب در قندهار مشهور به صاحب زاده میباشند ـ

ویکک قلبه زمین وقف زیارت مذکور از طرف سلاطین سد وزائی
مقرر بوده درین سال ها عمرانات شده زیارت بدون وقفیات ماند
ونیز دفن است دران مزار آقا میر تقی شاه مرحوم که از بزرگمان
دین وصاحب نفس قدسیه زکیه بود وهمچنان جناب اقا میر مهدی
شاه آقا که به عصر ما بود واز خوبان روزگارو اجله سادات بود
شبي که از دنیا رفت شخصي از خوبان محله تو بخانه رویا نمود که
صفوف ملائکه از اسمان الی منزل اقاصف اندر صف برای تشییع
جنازه اقا آمده جنازه اقا را صلواة گویان به آسمان بردند - به یادم
آمد میر - تقی شاه مرحوم در لب جوی شاه دفن است وبا فضلی
که داشته گمان میکنم شهید شده وشاید میر مهدی اقا پهلوی پدر
دفن باشد وگرنه بمزار میر غلام شاه خواهد بود ونیز دفن است
در تکیه میر غلام علي شاه مرحوم مبرور ملا محمد که بر علاوه
علم وفضل ظاهری در اخلاق وحکمت عملی در عصر خود شاخص
بود وبزرگواری بس صابر وقانع وفقیر وفقیر دوست بود شبي در
عالم رویا مرحوم سید میر ابراهیم را که نیز از جمله اهل منبر وآخند
اطفال بود خواب دید در محبس برزخ غمگین نشسته ازاو سوال
نمود چرا محبوسي فرمود جدم امیر المؤمنین از من حساب چهل یکک
میخواهد از خواب بیدا رشد وتعبیر نمود که سید میر ابراهیم
شایداز پریشانی پول زکات نقدی که به اوداده اند بفقرا برساند .

بمصرف خود رسانیده وچون سید زکات واجب را نمی تواند بخورد بعد از مردن در برزخ به عذاب است از خواب به بسیار وحشت بر خواسته مدت هشت ماه بر خود واهل وعیال خود ضیق گرفته هرچه بدستش مي آمده به نیابت سید به فقرای مستحقین زکات میداده وخود بقوت لا یموت گذاره می نموده تا بعد از مدت شبي در عالم رءیا دید سید میر ابراهیم را شادان وبر تختی نشسته کتابي نزدش گذاشته وقلمی بدستش واظهار ممنونیت کرد از اخند ملا محمد مرحوم که اینک به مساعدت تو باقیات من همه تحویل شد واینک بحساب خود وارسی کردم چیزی باقی نماند فرمان ازادی من از حضور امیر المؤمنین علیه السلام رسیده فارغ وآزاد شدم خداوند جزای خیر به تو بدهد . آخندها ووکلا در هرجا هستند بدانند که خداوند لحاظ احدی را نمی کند وپول وجوهات امانت است که از اهالی بدست شما میرسد باید به اهلش برسانید ودر اقتصاد خود ها ساعی باشید از حد زی خود تجاوز نکیند که هلاک میشوید الحاصل ملا محمد مرحوم در عهد خود سر آمد خوبان ودر اخلاق حمیده کم نظیر بود ونیز در تکیه میر غلام علي شاه سید اشرف مرحوم که فقیه خوبی بود ویک اندازه علم کلام هم خوانده بود وفی الواقع سید مهذب کاملي بود دفن است ومرحوم حاجی صمدعلي خطیب وروضه خوان عصر خودش ومرحوم اقا سید محمد روضه

خوان هراتی نیز دفن میباشند ودرین سال‌هاآقا سید محمد مشهور به دیوانه برحمت خدا واصل شدودر تکیه موصوف دفن شد مدت پنج سال است که مرقدش زیارت گـاه خواص وعام است قوه مکاشفه و خوارق عادات او مشهور ومعروف بحد تواتر است وبرادران عامه اعتقـاد کاملی زیادتر ازما بجنابش دارند ـ زیارت کابلی شاه‌در راه معسکر واقع است خیلی جذاب وبا اثر میباشد سوانحی از ترجمه زندگانی او را سعی نمودم بدست نیامد چون ذریه اش در قندهار وجود ندارد یک نفر مؤمن ثقه حاجت مهمی داشته وبرای توسل بحضرت ابو الفضل علیه السلام بحکم استخاره زیارت کابلی شاه را بر گزیده مدت یک هفته متوالی یومیه زیارت مشرف شده بعد از حمد وسوره خواندن مشغول توسل به‌ابو الفضل العباس علیه‌السلام میشده وان توسل خیلی مجرب است لیک برای مهمات امور شرع باید خوانده شود از برای امورات جزوی وزود زود خواندن خطر وسنگینی دارد طریقه توسل ـ یکـــصد وسی وسه دفعه در یک مجلس قراءت شود یا کاشـــف الکرب عن وجه الحسین علیه‌السلام اکشف کربی بحق اخیك الحسین علیه السلام ـ در ظرف یک هفته حاجت آن مؤمن بر آورده شده ونیز در عالم رءیای صادقه دیده که از جانب کابلی شاه قاصدی برود منزلش آمده چند دست لباس جدید مکمل برای او آورده وپیغام کابلی شاه را چنین آورده

که آقای وحیدی سلام میرساند وخیلی متشکر است واین ها را برسم هدیه وسوغات برای شما فرستاده ازین رویا جلالت قـــدر صاحب مرقد معلوم شده وحیدی لقب یا تخلص شعری آن جناب خواهد بود واز حسن اتفاق تاجر خیری از عامه صورت قبرش را بلند ودور قبرش دیوار مشبکی قرار داده ونیز مسجـدی پهلوی قبرش درست نموده ملا امام ومؤذن وحجرها برای نشیمن اخند ومحل درس اطفال قرار داده - چرسی ها باقالیان بزرگ خود قرار نموده اند زیارت بابا سید حسین عرب رضوان الله علیه ازمدینه منوره در قندهار تشریف آورده در کمالات صوری ومعنوی ممتاز بوده ودربدو ورود بر خورده به شخص کاملی دارای علوم غریبه از مردمان عامه و گمان میرود مـــلا شال باشد چون نامبرده از بنگال علوم شعبده ونیرنج را اخذ نموده وشهرتی کامل داشت وبحضور آقا سید حسین به دیوارسوارشده حاضرین را چنان نمودار کرد که دیوار زیر پایش میدود بعد آقای موصوف را وادار نمود ناچار به دیوار سوار شده به کرامت دیوار را واقعا از جا کـنده دیگر جا استوار نموده وفرمود خداوند تبارک وتعالی موادجواهر اجسام را به کـف کـفایت ما قرار داده وقوای جاذبه ودافعه را برای مامسخر نموده ونفوس فعاله را مطیع ما قرار داده وما سادات را به کـثرت نفوس بر گزیده وما را مبتلا وسر گردان نموده

که در هر کجای دنیا پرا کنده شویم وشما را به ما امتحان نموده که عوض اجر رسالت که مـــودت ما هست شما امت به ذریه پیغمبر خود چه میکنید بد ان شما مارا مقتول ومسموم می کنند خوبان شما به نیر نگ وشعبده میخواهند ما را زبون کنند ملا شال باحاضرین بحضور آقا پوزش نمودند که الحق تصرف در کاینات وولایت تامه مال شماست با با سید حسین در قندهار ازدواج نموده صاحب اولاد شد وهم محبوب دلهاي عامه وخاصه گردیده زنجیر درب خانه اش را عبور کننده گان الی زماننا هذا میبوسند اولاده اش در شهر وبیرون زیاداست وبرحمت خدا واصل شده مرقد مبارکش مزار خاص وعام گردید ونیز قریب سمت غربی شهر زیارت سید حسن پیر آوارسادات جلیل است از توسل به مرقدس فایده ها برده شده وساداتی از طریق عامه منسوب بهایشان است بنـده هم متوسل شده زود نتیجه گرفته ام وخداوند توفیقم داد عمارت مخروبه اورا بچند نفر اهل خیر درست نمودم فصل سیزدهم پایان اس کودک ٦٤ ساله با تازه مریدان از جنس کودکان در او اخر فصـــل ششم قارئین مطـــالعه فرمودند که کودک شصت وچهار ساله بوسیله آهن ربای بزرگ کودکان را مرید خود نمود اما این پیری ومریدی یک روز بیشتر دوام نکرد فردا پیر بطمع آجیل منتظر نومریدان بود که به نا گاه کودکان

پای کوبان هیاهوزنان بدست هر کدام یک یک عدد آهن ربای یک شاهی قیمت کوچک وبه کف دست هر کدام یک یک میخ یک انچی وبدست بعضی سوزن رسیدند به نا خن های خود بطور ریشخند طرف کودک شصت وچهار ساله اشاره کنان وسوت زنان آهن ربا های خود را مقابل میخ وسوزن های کف دست خود نموده قوه مقناطیس آلات مذکور راجذب می نمود خنده های متوالی شان سوهانی بود که سر اژهادی نفس رجیم را سائیده وبراده نمود و پس مثل کرم ضعیف شد بچه خناس مادر را چنان دید مرض خناق گلو گیرش شد هیئت جاسوس شیاطین سیار عبوری کردند مار آتشین حب جاه را قریب الموت یا فتند مانند ولوله کج بحثان بجوش وخروش آمده تلگراف های متوالی به وزارت بهداری زدند دکتر های حاذق دست کول های خود را از قرص های لجاجت وسوزن های حمیت جاهلیت ولاستیک رگ بند کنندهٔ مکر وفریب وقاروره های شربت های مقوی عجب وریا مانند کیسهٔ دین فروشان مملو نموده آمدند وقتی رسیدند نفس آخرین بچه خناس بود که باین جمله مختصر قطع شد ما را با معلم اخلاق چه کار بکس های مملو ازدوای شان چون عبادت ریا کاران خنثی ماند تا باز به مصارف لازمهٔ بازاریان نیم متدین بر سد - نیم مهذب ازین منظرهٔ غریب مانند چرسی مفلس بچرس نرسیده ونیم

پولداربنگ خورده وتریاکی نا دار چای نخورده گیچ ومبهوت مانده بود به خود آمد مانند فاسق محتضر خود را غرق لجه خجالت یافت لطیفه فرشته رحمت را دید با گریبان دریده وروی خراشیده اورا خطاب میکنند چه طور حاضر شدی که کودکان بلا تکلیف پشت به قران مجید که به طاق مقابلت گذاشته بود نموده دست وپایت رامی بوسیدند مراعات قرآن را نکردی ومیدانستی نصف کمتر کودکان سید وذریه محمد وعلی وفاطمه علیهم السلام میباشند چرا تعظیما لآبائهم دست ها وپاهای خود را از بوسیدن شان جمع نکردی به کفاره این غفلت اولیای اطفال را یک جا نموده باب معرفت علمی بروی شان باز کن ـ مجلس اولیای اطفال تشکیل شد نیم مهذب عرایضی چند بحضور شان عرض نمود آقایان اقا زاده گان راجع به تخت بلقیس که به یک طرفة العین از سبا به بیت المقدس رسید از بنده برهان فعلی خواستند من کودکانه بوسیله مقناطیس بزرگ ایشان را قانع ساختم لابد به طبع کودکی مرا بحضور شما به بزرگواری معرفی نمودند شما اول درباره ام گمان بدبردید سوء ظن سرورین گناهان است دوم عجله نموده بدون تحقیق اطفال خودرا بر من اجری نمودید تعجیل کار شیطـــــان است وتوهین نمودن یک پیر مرد سالخورده برای جوانان وکودکان سبب کمی عمر است ـ آن جوانی که بی ادب باشد ـ گر به پیری رسد

عجب باشد سوم بعقیدهٔ اولادهای خود صدمهٔ شدیدی وارد نمودید برای امروز آنهاهمان قناعت شان به برهان فعلی کفایت بود تا به رشد خود رسیده تمیز بین کرامت وفنون رامی نمودند چهارم اگر زود زود برای ساعت گذرانی اولاد خود بازیچه ها خریداری نمی نمودید بازار مجسمه فروشی بطور معامله صحیح رونق نگرفته خانه های شمایت خانه نمی شد حضار عذر خواهی نموده گفتند تمنا داریم ما کودکان چهل ساله وپنجاه ساله را راه نمائی کنید واطفال مارا دو مرتبه ما را دو مرتبه عقیده مند فرمائیـــد ـ طفلان را حاضر نمودند ـ معلم خطاب کرد نوردیده ها از شماعفومي طلبم که گذاشتم ساعتي دست وپای مر ببوسید واین غفلت من از اثر لقمه های چندی است که عقلم حرام وشعورم شبهناك میدانست نفس غالب شد تأویل بر مباح نموده خوردم یك روز مرا ابلیس افسار کرد بحب جاه وعجب وغرور انداخت الله الحمد حرکات شما ولو برای شما خوب نبود مرا از خواب غفلت بیدار کرد بیاورید مغناطیس های خود را همه آوردند گفتم بروید بازی کنید چند دقیقه بعد بیائید رفتند شیشه دوائی ابگین از جیب خود کشیده بحضور پدرهای شان آهن رباها راآبداری کردم پسرها آمدند گفتم من به سوزن ومیخ های شما حکم کردم که دیگر اطاعت آهن رباهای شما را نکنند کودکان متحیرانه مغناطیس ها را گرفتـــه میخ

وسوزن های خودرا مقابل می نمودند جذب نمی شدند حتی آلات مذکور را به انها وصل می نمودند پس می افتاد حیران شده به پدرهای خود گفتند ما گفتیم این بزرگوار صاحب کرامت است تمنا کردند حکم بفرمائید که بار دیگر آلات ما اطاعت کنند کودک شصت وچهار ساله گفت بچشم بروید بعد بیائید رفتند شیشهٔ دیگری از جیب کشید برمغناطیس ها مالید دوای معجون شکلی را اطفال آمدند مشغول کار شدند دیدند مثل سابق اهن رباها سوزن ها را جذب کردند باز آمدند که دست وپای معلم را ببوسند نگذاشت گفت بروید درهای خانه ها را قفل کنید تاتماشای دیگر بشما نشان بدهم یک سره دویدند قفل ها پیدا کرده درها را قفل زدند معلم به کف دست خود معجونی مالید پسرها آمده انتظار تماشا را داشتند معلم بر خواست جمیع قفل های آهنین را بازنمود یک قفل از برنج بود معلم نزدیک نرفت انها هم تکلیف نکردند پدر ها از پسرها حیران تر محترمانه به معلم میدیدند جرءت بوسیدن دست اورا هم نداشته معلم گفت ایها الناس میان فنون ومعجزه فرقی نیست هر دواز قو او مواد موجودهٔ طبیعت ظاهر میشود ـ لیک صاحب فنون به درس وبحث وتجربه وورزش محتاج است ونیزهر قدر ما هر باشد عاجز میشود ـ اما پیغمبر وامام واولیا علم شان لدنی است وعاجزهم نمی شوند آب شیشه اول آب پیازوسیر بود که من قبلازحمت

کشیده تهیه کرده بودم چون سیر و پیاز به آن نرمی را با آن قوه شدید؛ مقناطیس خداوند مسلط نموده اثر آن را می برد ـ شیشه دوم معجـونش مرکب از خون میش وسرکه بود که قوه جاذبه آهن ربا را پس زند، میکند معجون سوم خود محلول سنگ مغناطیس بود که بر کف دست مالیدم از فشار جاذبه مغناطیس قفل های آهن باز شد ولی به قفل برنجی عاجز ماندم چون مغناطیس مس واهن یکي نیست سـؤال مگر مس وبرنج مغناطیس دارند جواب از تخوم اسفل سافلین عالم جسمانیات از جماد ونبات وحیوان وعناصر وانچه درعالم امکان است جزوي وکلی هر چیز مغناطیسي دارد وهر مغناطیس مغناطیسی الی ما لا نهایه وهمچنان از اول ملکوت اسفل ازعالم نفوس وارواح وعقول ولاهوت وجبروت الی ملکوت اعلی واعلا علیین الی اوادنا هر کدام مغناطیسی وهر مغناطیس مغناطیسي دارد وانکه فوق خود مغناطیس ندارد خالق موجودات جل شأنه میباشد وبراي هر مغناطیسي ضدي ومحو کننده خلق شده ضعیف وزبون تر ازان قوه شدیده مثل سیر وپیاز ومغناطیس آهن واکه دیدید کاهربا را من یاد شما میدهم حاضرین به یک صدا بلی بلی کهربا ـ زهر مهره را چه طور بموضع گـزیده شده می ما لیدمي چسپد چه قدر زهر را از باطن انسان مي کشد ـ حضار ـ بالی بالی ـ گوسفند به آن مظلومي چگونه مغناطیس وتیل است (یعنی غندی) چه طور که نظر

دوخت رتیل با آن جست وخیز بجای خود میخ میشود تا گوسفند آمده اورا میخورد هر گوسفند بدشت ده بیست دانه رتیل میخورد بین حضار دو نفر شبان ایستاده شدند صدا زدند بلی آقا گرگ هم مقناطیس دارد خود را به گوسفند می‌مالد و پیش شده میرود گوسفند از عقبش مي‌دود تا بجای خلوت گرگ ایستاده میشود بیچاره گوسفند مجذوب بدهن گرگ خود را مثل سر سپردن مرید به نزد پیر مي‌سپارد صیاد ایستاده شد جناب آقا واجب العرضم هر کدام ماشکاری‌ها که یکصد دانه آهورا شکار کرده و کشتیم میرگن مي شویم. کودک ٦٤ ساله به علم تازه‌ئی برخورد به مجمع البحرین طریحی وقاموس وصراح وغیاث اللغة مطلع بود لیک میرگن رانفهمید. سؤال کرد اقای شکاری میرگن یعنی چه . صیاد کم حافظه بود دوازده مرتبه اسم مقناطیس راشنیده دریک مجلس لیک یاد نگرفته گفت همان آیه را که شما میخوانید . میرگن آهوی دونده را بفاصله بیست قدم صدا میزند بایست فورا ایستاده تسلیم میشود . مارگیر به نطق آمد آقا اگر چه افسون‌های ما مقناطیس نیش‌های گزنده‌هاست ولی چند مار وعقرب را که گرفتیم خود ما مقناطیس شده به افسون محتاج نمی‌شویم . کاسب صحرا گرد گفت آقا سگ‌های خیمه نشینان بیابان هم عوعوشان انسان‌را بجاخشک می کند . مجلس بس غریبي بود مقناطیس مقناطیس خود مجلس مقناطیس شد کودکی صدا زد آقا لهجه آخند ظالم‌اطفال

یکـ قسم مغناطیس است که هم جاذبه دارد وهم دافعه . به یک صدای درشت دهن مارا بهم دوخته لب‌های مارا خشک میکنند از یک طرف قوه ماسکه مارا از بین برده ازارهای مامرطوب می‌شود کودکـ وسواسی بر خاست وگفت از مغناطیس کروحوض هیچ مغناطیس پرزور تر نیست تاریخ دان سری جنبانیده گفت بلی مقناطیس یاقوت نزد هشام بن عبد الملك بوده که بقوه جاذبه اش انگشتر یاقوت خودرا از دریا کـشیده ومغناطیس سنگ ربا هم هست ومغناطیس مرض یرقان را پرستوک میشناسد اگر کسی احتیاج شد چوچه‌های پرستوکـ را به زعفران زرد کـنند ما در شان قیاس می کنند به مرض یرقان مبتلا شده اند میرود از سواحل دریا سنگ زردی ربارا پیدا کرده به آشیانه می آورد سنگ را برداشته دفع یرقان را بنمائید ونیز مغناطیس موی ربا هم هست . سلمانی ریش تراش از جا جسته اقای مورخ دخیل توام موهای درشت صورت جوانان ومیانه سالان کـسبه موص یعنی پاکی های مرا زود زود کند می کـنند این که بجهنم اجرت زیاد میدهند لیک طلبـــه‌های ۲۵ وسی ساله نمره یک ونمره دو ونسبتا متقیان شان نمره ۳ و ٦ ریش‌هارا نزدم مکینه میکـنند وطلبه‌های وسواسی سرهای خود را مکینه میکنندمبادا قیامت شان نوشده خونی ببینند اجرت هم کم میدهند مکینه خریدن پدرم را در اورده آن سنگ مور با کجاست مورخ . آن سنگ

از جمله مال های بختیشوع طبیب بوده که متوکل عباسی اورا
کشت واموالش را ضبط نمود وخاصیت آن سنگ را فهمید وخیلی
مسرور بود که از حدت دم پاکي وکثافت نوره فارغ شده بود
غلام بختیشوع از روم برای متوکل نوشت که چون خلیفه برمن
لطف نموده مرا نکشت میخواهم خدمتی کنم آن سنگ را در شب
اول برج میزان که ستارهٔ شعرا طلوع میکند بین خون میش بگذارید
تاثیرش زایل نمی شود . متوکل فریب خورد وهمان طور نمود اثر
ان سنگ زایل شد مغموم شد . مفضر از بین حضار صدا زد بلی به
عهد هبوط آدم که هیچ اسبابي نبود آدم واولادهایش به همان سنگ های
مغناطیسي هر جنس رفع احتیاجات خودرا می نمودند. جن گیر گفت
تمام جن هریک به اندازه وجودخود قوه جاذبه دارندوختم وتسخیرات
ماجن گیرها مغناطیس انهاست . نیم مهذب صدا زد که ان کسی
که به علم اخلاق خودرا کامل معتدل کرد خودش مغناطیس کل
مغناطیس ها میشود اگر معتدل به جن هائی که به بیست سال زحمت
ایشان را مسخر کرده ئی حکم کند ترا کتک میزنند . باالاخره
مدار زمین وجمیع کواکب در بین فضا وخط سیرشان وصعود هبوط
وانخفاض وانحطاط دور افلاک وشموس وکهکشان ها ودور انها
همه مغناطیس وتشکیل اجزای عالم امکان مثل دایره موهوم نارجواله
از قبض وبسط آنا فآنا صورت می گیرد این است که دنیا ثبات

ندارد وفائی است وزنده گانیش لهو ولعب ومتاع غرور است . اگر روح یکک نفر را مغناطیس قوه‌های عزرائیلی قبض نکند جمیع کره زمین را با اهل وفلکش خراب میکند همین طور مغناطیس‌هارا بالا ببر وقوه‌های عالم ملائکه‌را تاصور اسرافیل در سماء العالم مجلسی وسایر کتب اخبار مطالعه کن عجز عالم امکان‌را خواهی فهمید‌العظمة لله مجلس مغناطیس چون به پایان رسید دو کودکک دو سخن‌خنده آوراد انمودند . کودکک‌قندهاری ازساعتی که شنیده آب سیروپیاز تاثیر سنکک آهن ربا را زایل میکند به خیال شکستن طلسم غار جمشید وشمشیرهای دو ارش که از اثر نصب‌چهارسنکک مغناطیس به اطرافش که به حکمت معینه فنی نصب شده . افتاده صدا زد بابا من انشاء الله رفقای دلا ور پیدا میکنم چند بوطل آب سیر وپیاز می برم شمشیر غار را فتح میکنم . پسر هوشیاری گفت که خدارا شکر میکنم که کودکک شصت وچهار ساله را یکشبانه روز شیطان افسار کرده بجب جاه انداخت که به کفاره وتوبه اش چنین مجلس فنی واخلاقی باز شد . خدا کند باز به گیر خناس شبانه روزی بیاید که ندامتش مجلس دیگري را فراهم اورد . پسر کتخدا گفت بعد ازین من معراج السعاده خوانده عمل میکنم تا گناهم فاتح خیر شود تاچه رسد به ثواب .

فصل چهاردهم

در بیرون دروازه شکار پور قندهار زیارت ملا دوران از
برادران عامه میباشد هفتاد سال قبل از دنیا رفته مرد صاحب حال بوده
خود را به دیوانه گی زده کشف داشته مردم نیت میکردند مانند
فال فلان حاجتم روای شود یانه بعضی را بد شنام جواب میداده
واز ما فی الضمیر اطلاع میداده ودر یک کیلو متری بین دروازه
کابل وشکار پور زیارتی است مشهور به شن غزی او برادر یاعمو
زاده خواجه عبد الله انصـــاري میباشد نسب او بـه ابو ایوب
انصاری (رض) میرسد زیارت مذکور مقبول عند الفریقین است
در قریه ده خواجه مرقد سید علی اصغر شاه که به برادری میرغلام
علی شاه معروف است میباشد پهلوی مرقدش قبر خواجه صاحب
که یک قریه ویک نهر بزرگ در قندهار به اسم او معروف است
وخواجه موصوف از جمله چهل خواجه که از مشهد مقدس الی قندهار
واطراف دفن میباشند ـ میباشد وعامه وخاصه از زیارات شان استفاده
میکنند وبنده اسم چند نفر را که بشرف زیارات شان رسیده ام
از قندهار واطراف ذکر میکنم ـ خواجه ملك در پنج کروهی

شمال شرق قندهار در جلگه ارغنداب ـ خواجه عاقل وخواجه کامل در قریه منارة ارغنداب خواجه نیسوار که سابق ذکر شد ـ خواجه احمد نوغان بین گرشک ونوزاد بدن خواجه احمد هم سالمست در کتاب تحفة الکرام شرحی دارد ـ خواجه بیدار وخواجه الفت در توابع گرشک ـ در بیرون دروازه بردرانی حضرت جي بابا اولاده امام مجدد الف ثاني (رہ) تکیه وبارگاهی دارد از سر هند شریف قندهار تشریف آورده ـ از زیاراتی که در عصر زنده گی نویسنده ظاهر شده ـ مقابل زیارت میر غلام علی شاه قبرستان عمومی بوده بمرور ایام خاصه که قلعه خراب وبر وسعت شهر افزوده شده قبور پامال وبعضي آبادي ها شده ضمناً چند کوره کچ واجر پزی درست شده وبکار انداخته شده یکي ازین کوره ها مشهور شد که از سه سمت کچ وخشت وآهک پخته میشود وازیک سمت آتش اثر نکرده مصالح خام میماند بعد از سعی وتفحص صاحبش مجبور شد یک ربع کوره را خراب وزمین را کاویده لحدی ظاهر شده مردهٔ سالمی که کفنش خراب نشده در بین لحد بود بعد ظاهر شد از سلسله کلانتر مهدي مرحوم بازار هرات است مردی زرگر باخدا ومتقی ومنزوی بوده عیال اختیار نکرده به دالان منزل کلانتر روی صکوی مسقفی زنده گانی می کرده هفته یک روز کاسبي میکرده انگشتر های برنجی میساخته ومی فروخته قوت شش شبانه روز خود را نان خشکي وچای

وشکر مهیامی نموده نان کسی را نمی‌خورده شب وروز به عبادت مشغول بوده سوره مبارکه یسن وردداٸمی او واشک متوالی از چشمانش جاری بوده شاید اسم او نجف علی یا محمد جعفر بوده حالا زیارتش مزار خاص وعام است - ونیزدر ان حدود سابقا تکیهٔ بوده مشهور به تکیه‌تاج‌علی‌دو قبرمتبرکی بوده بنام آقا وبی بی - وایشان زن وشوهری بوده انداز سادات دکن که هر دو صاحب کرامت واز اجله‌سادات سلسله سید تا جدار بوده‌اند یکصدوسی سال قبل در وطن خود حیدر اباد در عالم رویا دیده اند که بروید قندهار واز انجابه گرشکٔ از مال شخصی خـود گنبدی بالای قبر مبارک سید محمد تا جدار بنا کنید ایشان بنا بررویای صادقـه مال زنده گانی‌خودر اخراج نموده دوازده هزار روپیه کلدار با خود قندهار آورده گرشک رفته اند کوره خشت وگچ درست کرده به مدتی گنبد موجودهٔ مزارسید تا جدار را درست نموده اند وقصد داشته اند که متوطن گرشک شوند موانعی بر خورده قندهار آمده قریب‌مزار میر غلام علی‌شاه به تکیه تاج علی مشغول عبادت شده اند تا از دنیا رفتهٔ هما نجا دفن شده اند وان تکیـه مشهور به تکیه بی بی واقا شد در این عصر که قلعه شهر برداشته شده عمرانات رونق گرفت تکیه مذکور جزو مکتب شده ونظر به بعضی اثارکه از ان قبورظاهرشد از محو شدن محفوظ‌مانده در وسط

مکتب بطور صفه مربع مستطیل درست نموده اند ونیز قبر میر اسماعیل شاه مشهور به اقای جولانی که در سنه ۱۳۳۷ قمری در اثر حادثه اي شهید شده دران حدود محجری بناشده مزار حاجت روائی است سید موصوف شصت سال قبل از غزنین قندهار آمده با رهای بزرگ علف را بردوش نموده بعد از مدتی علف را به خریطه‌های کرباس ومملو از کفش کهنه وجدید وکلاه هاي در از باب انزمان از کهنه ونو ونان خشک واشیاء متفرقه مبدل نموده بار سنگینی همیشه بر دوش می نهاد غالب شب ها در بیرون شهر به تنهائی بسر میبرده بارهاا جا مره واوباش نصف های شب بطمع لخت کردن واستفاده ظالمانه خود را بسید میرسانیده اندوبه ظهوروبروز کراماتی ترسیده نا کام می شدند ومستحفظین درهای شهر که شب درمي بستند واقا بیرون شهر قدم میزده یکباره سید را میان شهر میدیدند بندهٔ نویسنده در حدودسن ده سالگی بودم بمنزل دائی خود دیدم نصف شب آقا آمده بخانه بیرونی مهمان خانه بار خوردراانداخت وآب طلبید من وپسر دائی هم سن بودیم آب بردیم باآ خــود زمزمهٔ داشت ـ کودکانه با پسر دائی گفتم چیست کرامت این سید مسایل دین خود را یاد دآرد یلانه علم الله وشهد اندران شب خواب دیــدم نزد اقا به سراچه نشسته ایم ومــارا از غوامض مسایل فقــه درس میدهدغرض کراماتی را که برادران عامه ازاو

دیده ونقل میکنند با اینکه میدانستند از خواص است رساله علحده لازم دارد بفاصله مختصری در شمار غربی مزار میر غلام علی شاه مرقد شهدائی است که در هجوم کفار شهید شده اند گنبد شان دراین عصرها از آهن چا در درست شده ونیز بیرون دروازه هرات هم چنان قبور شهدائی است که از دست کفار شهید شده اند درین عصر ها گنبد کاشي ومنظره با صفائی است ودر جنب جاده دروازه هرات رو بسمت جنوبي بیخت ویک نفر شهید است که بحادثه سنه ۱۳۳۷ در یک گودال دفن شده اند صورت یک قبر است که حالا در وسط جاده پیاده رو پهلوی نهر کوچکی واقع شده وشخص خیری صند وقی مشبک بالای قبر نهاده عامه زیاد تر از خاصه کراماتی از ان قبر دیده اند شمع روشن میکنند وفاتحه میخوانند در کنار قلعه دروازه کابل زیارتی است مشهور به یکه خاک در زمانی که قلعه قندهار را درست مي کرده اند سه دفعه دیوار سور به آن پهناوری بسر میرسیده وخراب مي شده مباشرین عاجز مانده رجوع به علما وروحانیون نمودند یکی از خوبان رأی داده بود زمین را حفر کنید شاید بنده خاصی دفن باشد اگر چنان بود اساس سور را قدری دور از قبر بر پا کنید ولو مخل قانون مهندسي باشد به رأی مذکور عمل نمودند همان طور هم بود لحد را باز نکرده صورت قبری درست کردند ودیوار قلعه را دو زرع دور بنا نهادند وبسر رسید درین عصر که قلعه از غالب اطراف شهر خراب شده قلعه مجاور قبر

را خراب نکرده اند همان کجی دیوار قلعه هوید است ودر جنب
زیارت مسجدی هم بعدها درست شده ویکی ازخوبان بیست سال قبل
خواب دیده که کسی به او میگوید که اگر حاجتمند شدی زیارت
یکه خاک بروهم هزاران وکه او شهیدمظلوم است وبخدمت شهدای کربلا
محشور است ـ ودو تکیه ایست به اسم شکر بابا وبگت بابا که از
سوانح زندگانی شان بی اطلاع مانده ام ـ در قبرستان دامان راه
بلابا ولی صحن ومسجد وقبری است مسما به صوفی صاحب واعیان
واشراف عامه موتای خودرادرجوارش دفن میکنند ـ نزدیک کوتل
مورچه وکان طلا تلی است ودر ان جا قبری است به نام مقصود
شاه واو همان مسعودشاه بیگلر بیگی میباشدکه سه صد وچند سال
قبل از جانب سلاطین صفوی حاکم قندهار بوده وبنیان زیارت
شاه اقا را در محال خاکریز او بنانهاده وسنگ شاه مقصود به وقت
او از معدن های کوه شاه مسعود کشف شده ومردم تسبیح ها
درست نموده اند وسنگ های مذکور الوان مختلفی دارد وهمه
زرداست لیک بعضی زرد سبزمایل وزردسیاه فام وزردشفاف که اوراکان
نور میگویند وزرد بسیارمصفی به کمی سبزی مایل اوراکان لام میگویند
ومرغوب همه همان نور ولام است پنجاه سال قبل که دوهزار قران
نقره یک مثقاله یک سرمایه تاجر متوسط بشمار میرفته قیمت یک تسبیح
اعلا العال سنگ لام بوده همینطور الی تسبیح یک قران وسنگ مذکور

که با گلاب سائیده ومحلول شود قدری بخورند برای طپش قلب
مفید است لهذا زیارت شاه اقاوتسبیح ها مسمی به شاه مسعودشده
ونیز در قریه صوف تکیهٔ وسیع وقبری است بنام سلطان مخدوم
ودر راه پنجوائی در قریه صالحان قبری است به اسم سلطان عطا
ونیز در قریه ضلع خان زیارت با اثری است باسم شاهان ولی
وقریب شهر کهنه تکیه وقبری است به اسم سلطان ویس معلوم نیست
از زمرهٔ سلاطین اند یا از جمله موجهین صوفیه چون در مناصب
ودرجات شان سلطان غالبا لقب دارند اما منصب شاهي نزد شان
عمومیت پیدا کرده وپست شده مثلا نو مرید را که سر سپرد
وتسلیم پیرشد اول اسمش را تغییر داده هر اسمی که گذاشتند
آخرش شاه دارد بلکه گربه و کبک وقمری وهر حیوانی که به پیر
منسوب است یک اسمی از اسامی انسان بر او گذاشته شاه را
در آخرضم میکنند سراغ دارم گربهٔ یک نفر پیر که حمایلی
از مهره های درویشي به گردن داشت اسم اورامست علی شاه
گذاشته بودند ونیز یک نفر تاجری را که من می شناسم یک
شب به محفل قدس شان شامل شده بود اورا قادر علیشاه لقب
داده بودند ـ از ان ها بگذریم به عیوب خود وارسي کنیم در
محله جات تکیه وچشمه ئیست وبالای چشمه سقفی است به
اسم خوجه خدر یعني خواجه خضر وآن در قدیم بت خانهٔ

با شکوهی بوده مربوط به بت پرست های شهر کهنه قندهار وآن بت خانه از زینت بسیار ضرب المثل بوده هر موضع مزینی که در آفاق بزینت مدح می شده شعرا آن را در شعر به بت‌خانه قندهار تشبیه می نمودند ـ منذر ابن جارود در عهد عبد الملک مروان بالشکر اسلام قندهار را فتح نموده آتشکده گبرها را در قیطول وبت خانه مذکوررا خراب نموده قندهارا را بنورمساجد ومحراب نورانی نموده ـ در اواسط قرن دوازدهم هجری که شهر کهنه خراب وشهر جدید فعلی قندهار بنا وتکمیل شد بلوچستان وسند الی بندر کراچی بمساعدت فتوحات احمد شاه جزو افغانستان شد هنود مشرک از شکار پور وحیدر اباد سند چند خانواری بغرض طبابت وتجارت به قندهار آمده ساکن شدند کارشان رونق گرفته برتعدادشان افزود مواضع اجتماعی خود را در شهر سه چهاردرم شاستر معبد در بازار شکاوپور وبازار کابل درست کردند ومورخین شان بت خانه قدیم قندهار را در یافته موضع مذکور را به خریداری اشغال نموده چشمه راخانه درست نمود به دیواری از دو طرف وابادی مختصری قناعت کرده یک نفر میشر یعنی روحانی خودرا متولی قرار دادند وچون اعتقاد بزنده گانی خضر عقیده عموی بشر اعم از یهود ونصارا واسلام ومشرک وگبر است موضع مذکور

را مسمی بخواجه خضر نمودند فعلا آبادی با کفایت نموده اندایام ویساک ویاخسوف وکسوف که روزهٔ یک شبانه روزه‌از گا وگشت میگیرند وسایر مراسم‌مهمه‌مسلکی‌خود را بجا آورند اول زنان‌مسلمانان محله‌جات‌بغرض هم سایگی زیارت خوجه خدر برای تماشای زنان هنود میرفتند ومانوس می شدند تماشا به مرورزمان مبدل بزیارت‌شدشوهران شان بحکم ائمه مساجد در صدد منع بر آمده جلو گیری می نمودند برزنان کار دشوار شده دو مرض برای خود قایل شدند زن های اولاد داد شیرده ادعامی کردند شیر ماخشک ویا کم شده علاجش منحصر به آب چشمه خوجه خـــدر است وبعضی مکار ترین شـان خودرا جن زده معرفی کرده حرکات واصوات گریه وخنده های کریهانه نموده از زبان جن های خودمیگفتند ما از لشکرخوجه خدریم اگر هفته دو مرتبه یاچشمه خضر روی‌خود را نشوید اورا تلف میگیریم باالاخره بازار تعویذ گران مسلمان کسادو گردن متولی هندوی مشرک کلفت شد این روایات از محله جات به شهر سرایت کرده قیامت شوهران شهری نو شد غالب شوهر ها که بندهٔ زن وامت خشو (یعنی مادرزن) بودند زنان را سوار وپیاده میبردند مدت هـا کار بهمین منوال وخوجه خدر زیارت مشترکه بین مسلمان وهنود بود ـ لله الحمد حالا خوب شده شیر مصنوعی مجانی از یک طرف راه بهانه را بر

مخدرات مسدود نموده وهم طبا ثابت شده که آن صداها ونداها وجن زده گی ها امراض اعصابي ودماغی است به سوزن ها وشربت های مقوی معالجه پزیر است وفال گیرها وجن گیرها صاحب نموده اند با جن ها وجن ها هم خود را بي وقار کس نخر دیده به کوه قاف فرار نموده اند وزنهای مسلمان هم هزاران خوجه خدر وچهل دختران را فدای یکساعت شنیدن ها ز رادیو نموده خانه نشین شده اند .

فصل پانزدهم

یک پسر نرو ماده وچهل مادر عجب معمائی است حلش برای تفریح قارئین کرام کمک می کند قریه چهل دختران ازقدیم الایام جزء قرای قریب سر پوزه قلعه قندهار قدیم بشمار میرود خود قندهار در هجوم نادر افشار بکلی ویران وبشهر کهنه مسمی شد اسامی قریه جات بحال خود ماند قریه مذکور به دامنه کوهی که هم کوه چهل دختران نام دارد واقع است وآن موضع زیارت گاه بزرگ هنود سند است وخاص است مثل خوجه خدر عمومیت ندارد که زنان مسلمات اورا نیز براي زیارت وازدیاد شیر اشغال کننـــد مرتاضین قدیم هند وسندبراي زیارت از وطن ها دور همیشه رفت

وامد داشته اند وچون زنهاي مسلمه را هی نداشتند که چهل دختران بروند لشکر جنی را هم براي انجا قایل نشده اند واین قندرهار افغانستان وقلعه قندهار دکن بقلم مورخین ممزوج شده از حیث واقعات وحوادثات وقدیم بودن کدام یک بر دیگري وبت خانه با زینت مشهور آیا مال قندهار هند بوده یا این قندهار وماهی گندهارا که جده گروه (خداي زمینی) هنود است برین قندهار انتساب دارد یا قندهار هند از نقطه‌نظر شواهدهر تعریفی که برای قندهار در افواه وتاریخ وشعر وعقیده وواقع وافسانه شهرت دارد همین قندهار است که ماگلزارش رامي نویسیم بشهادت تفسیر منهج که حضرت سلیمان علیه‌السلام بابساط قندهارمی آمده گاهي شب می‌مانده گاهی روز همین قندهار است که درکوه کرد علامت تخت‌سلیمان ودر بارو بستان حتی‌محبس‌دیوان وغولان‌دران کوه هوید است شاهد دوم عقیده (مشرهای بزرگ) هنود سند ولو افسانه است دلیل قوی میباشد قندهاری که جده گروه به او منسوب است همین قندهار است والا حکما ودانشمندان ومرتاضین مشرکین سند به قندهار حیدر اباد دکن نزدیک‌تر بوده وهستند یک نفری بزیارت کدام علامت مذهبي در انجا نرفته ونه عبور ومرور دارند زیارت گاه شان یا گنگا از توابع کلکته هند است یا چهل دختران قندهار‌مبنای‌اصول دین مرتاضین

بزرگ سند راجع به یک پسر نرماده وچهل مادر نقل ازبزرگان
بر جسته هنود سند واین‌ها غیراز بودائی هاهستند ـ ماهی گنده‌ار
اززمین گنده‌ارا ازمین گنده‌ار روئیدمادر زمین شدهزاران سال ریاضت
کشیدبه کف دست خود بارها گندم کاشت وسبز شدحاصلش رانان
پخته وخورد ریاضت دست خشک کردن وزبان را به تمرین کشیدن
ومرزبان‌رابه تخت پیشاني رسانیدن وحبس نفس نمودن وصدها
ریاضتی را متحمل شد تا قوی النفس شد خودر اتکان داد تا
اهرمن را یعنی‌شیطان را محو کند وخود جانشین شده‌با برهما یعنی
خدای آسمان اطاعت‌کند اهریمن هم جن بود وهم بواسطه ریاضت
آسمان هاقوی بود از قصد گنده‌ارا خبر شد خود را رسانید
وگنده‌ارارا فشارداد گنده‌ا را از کار رفت ودر نتیجهٔ فشار
کیسه ئی از بطنش بیرون آمد بین آن کیسه چهل کرم بودبمرور
ایام وکفالت گنده‌ا را چهل دختر شدند دورهروان
شدند خدمت مادر رامی کردند وریاضت می کشیدند
ـ کوزه بزرگی از گل پخته کرده ساختند وبه دامنه کوه که به
اسم شان چهل دختران‌شده بود زیر زمین کردند وطبقی نیز سفالی
درست کردند وبالای کوزه نهادند وخون عادت شان که هر ماه
جاری میشد به کهنه پاک نکرده بین کوزه تحویل می دادند
تامدت های مدید کوزه مملو از خون حیض چهل دختران شد

گندهار امرد روحش به دختران تحویل شد به هزاران سال دخترها بمردند روح هر کدام تعلق به کوزهٔ خون میگرفت تا اینکه کوزه تر کیدو گروه از وظاهرشد گروه سخت صاحب قوه بود بریاضت شاقه ـ خودرا به کمال رسانید شش ماه مرد بود وشش ماه زن مردم به او معتقد شدند واو بالا ترین ریاضت نکاح نکردن‌را میدانست می گفته هر کس‌به عمرخودنکاح نمی کرد وعقب زنا نمی گشت از سوختن بدن در آتش بعد از مردن معاف است ـ این عقیده را تمام طوایف هنود دارند ـ گروه با گاو الفت داشته‌لهذا گاواو گاو گروه‌نام داشته‌و گروه تمام گاوهای دنیارا مقدس شمرده کشتن وخوردن گوشت انها را بر هنود حرام قرار داده وگفته گاو به احترام زنده گانی کند کشته نشود اگر بمیرد کفن شده دفن شود گفته اگر کسی گوشت گاو خورد هنود از دست او چیزی نخورند کشیدن چرس را مستحب قرار داده ونوشیدن بنگ را واجب دانسته ودر شب های چهار شنبه‌خیرات کردن بنگ را به ارواح مرده گـان سنت قرار داده وزیـــاد نوشیدن‌شراب را حرام قرار داده وقلیلش را نیز مکروه قرار داده وشوهر کردن زن بیوه را حرام قرار داده وگفته زن بیوه می تواند زیر جامه های شوهر مرده خود را که شونی نام دارد شب که خواب می شوند لنگی بخود بسته کـند واگر احیانا

زن شوهر مرده حامله شود واولاد بزاید براوبد گمان نشوند که
از تاثیر زیر جامه شوهر مرده او خواهد بود. وگاوها بر جمیع
علوفه های مردم مسلط است که بخورد کسی را نمی رسد که انهارا
منع کند. سازو آواز را عبادت قرار داده وبوقت سکرات موت
تا روح او قبض میشود یکدسته سازنده را بالای سر مرده واجب
دانسته وبه تشییع جنازه سازورقص را فرض شمرده. غرض گروه این
قدر بزرگ میشود که بر همای آسمان در آخر غلام اومی شود ووقتی
که بر هما مرد (گروه) بر هما می شود وحالا بر هما همان گروه
چهل دختران است که سالی یکي مرتبه از آسمان آمده بوقت معین
به دریای گنگا غوطه ورمی شود ونیز از فروع دین هنود ریش
وسبیل وسر تراشیدن است به مرگ پدر ومادر واگر پدرفقیرومرتاض
باشدو بمیرد تراشیدن ابرو نیز واجب است بر پسر بزرگ اوهفده
روز عزا داری میت واجب است وپسر بزرگ باید در هفده روز
عزای پدر شلوار نپوشد وانگ هم نزند اگر ضروری اتفاق بیفتد
که پسر بزرگ زیر جامه بپوشد باید روزی یک هزار روپیه
از میراث پدر از حصه خود به برادر کوچک خود بدهد تا او
عوض برادر بزرگ کون برهنه کندواگر میراث پدر نداشت مشرها از
پول انجمن درم ثال مي پردا زند این بود وجه تسمیه چهل
دختران قندهار از زبان بزرگان هنود اگر قارئین گرام بخواهند
از غالب عقایدهنود آگاه شوند به جلد اول ناسخ التواریخ رجوع

کنند. هنود برای احترام گاو گروه جمیع گاوهارا احترام میکنند ولی دراویش الاغ پیردیرخودرا بقربان شکم خود نمودند. پیر الاغی داشت صرصرشاه نام. مریدان دوروز دیگ جوش و پیر هم نیازی نیافته بودند مریدان با هم عهد بستند امروز الاغ پیررا به اشاره خودش فروخته دوسه روز مطبخ خانقاه وجهنم شکم را رونق میدهیم حلقه زدند دور پیر تا ذکر جلی بخوانند وسماع کنند سر مرید بصوت دلکشی این شعر را خواند. عقل ما از فاقه گی از سر برفت خر برفت وخر برفت وخر برفت. یا ران هم او از شعررا خوانده دوسه نفر هم مشغول چرخ ورقص وحدت شدند پیر از آهنگ شان لذت برده سر می جنبانید ونیز دست های خود را حرکت میداد ومیخواند خر برفت وخر برفت وخر برفت دو نفر مرید قبل ازان سوق الدواب رفته دلال الاغ ودو سه نفر مشتری حاضر نموده بودند دلال دید پیر دست ها را تکان داده خر برفت میگوید اذن فحوائي دانسته خر فروخته شد از بهایش ظهر نان وکباب خیلی وافر بمیان آمده خوردند عصر باید پیر برای تفریح خر سوارشود خر حاضر نبود سؤال کرد صرصرشاه کجاست عرض نمودند بدست های مبارک اشاره مي فرمودید خر برفت بعضی ازنومریدان گمان کردند برای حضرت آقا چنین وحی رسیده خررا فروختند ده یک بهایش خرج امروز شد بقیه پول حاضر است پیر پول ها را تسلیم شده مطلب را

دریافت دم نزد چشم ها را به پلک ها پوشیده چند دقیقه مراقبه بود مجلس هم سکوت محض چشم ها را باز نموده فرمود بلي فرزندان من دیشب در مکاشفه دیدم صرصر شاه آمد دودست را بلند نموده به گردنم نموده ازمن وداعی بحسرت نموده خدا حافظی گرفت اخلاق . کبر وغرور طرف افراط نفس است . علو همت وغیرت علونفس وسیردیده گی حدوسط وانسان را بعزت دارین میرساند دنائت نفس وردائت وخست وچشم گرسنگی طرف تفریط نفس است دو جمله اول از قوه غضبیه نا شي میشود اولش شقاوت ودومش سعادت است جمله سوم از شهویه ووهمیه زائیده مي شود از دفائت نفس ضعف عقیده واتباع هر نا هیقی شدن تولد می شود در بشر دنی النفس زیاد است ازین سبب هرماده رندی به گردن هزار ها نفوس سوار می شود . میر علي محمد باب چه بود وچه ها نکرد پدرش به حرام زاده گیش اقرار کرد . جاسوس نصرانی اوراقي چند به اسم زنجیر خوش بختي نوشت وعالم را آگاه کرد که اورا من جرعه های شراب نوشانیده اغوایش نمودم از پیش هم بین سیگار چرس مي کشید با زرین تاج قرة العین که شوهر دار بود زنای محصنه نمود او مسیلمه کذاب شد وقرة العین سجاح یمامه . چه می شد که علمای آن عصر رضوان الله علیهم اورا با اقوالش غبار کفش خودند انسته مجلس های مناظره بر ایشي باز نمي کردند

وچرا ناصر الدین میرزا باب ومعشوقه اش را برای راجای کشمیر نفر ستاد که هر دو شهوت پرست را رئیس فاحشه خانه های کشمیر قرار میداد تا زنده بودند شراب میخوردند واز بی شرفی لذت برده عقب وحی والهام وتدوین کتب واغوای دنی النفسان نمی گشتند وتا امروز عالم اسلام به این فتنه های شرم آور گرفتار نمی شدند.
میر علی محمد وملاسلطان گون ابادی واقا خان محلاتی را در صحایف تاریخ به دقت نظر ملاحظه کنید با رفتار پیروان شان که چه قدر بشر را فاسد ساخته اند بعد آفرین خواهید گفت هنودی را که درین فصل شناختید چه ایشان بهمان عقاید فاسده خود پای بند ولی این سه طایفه خاصه بابی ها برای ارتکاب جمیع رذایل از هر قید خود را رهانیده اند.

فصل شانزدهم

قلعه شاه میر که آخر جلگه ارغنداب ونزدیک محال کشکنخود است وجه تسمیه اش به سبب زیارت سید جلیل القدر شاه میر میباشد که از سادات عظیم الشان صاحب کرامات عدیده ومرقد مبارکش زیارت گاه وامان مخلوق انجاست وذریه اش در شهر قندهار وده بلوچ ها ساکن میباشند ونیز در کشکنخود زیارت سلامت بابا که بدنش سالمست موجود است ودر بین زنکی آباد وسفید روان زیارتی

است به اسم حاجی گلون وبسیار فحص نمودم ترجمهٔ زنـــده گانیش را نیافتم ودرقریه سفید روان مزار مبارک سید شیر قلندر پسر سید حسین زنجیرپا واقع شده وآن بزرگوار موسوی نسب واز اجداد میر معصوم است که سابق ذکر شده ومیر معصوم انجا نیزرفته زیارت جدش را درست کرده .

مرقد مبارکش به دامنه کوه واقع است وکرامات وقوه جاذبهٔ تصرفش در قو او مواد طبیعت مشهور بین الانام است وایئـکه در فصل زیادی آب به یک اشارهٔ دست رود از غنداب را بطرف دشت کشانیده تابه قري ومعموره ها آسیب نرسد به همه مردم عامه معلوم است وتا حال که از چهار صد سال متجاوز است وقریب پنج صد سال است با سیل های زیاد وآب خیزی ها واینکه به مرور چهار قرن اوضاع جغرافیائی غالب رود های دنیا بلکه هرچیز بواسطه فشـار با دها وآب های طوفان تغییر وتبدیل میشود رود مذکور تا جائی که اشارت گاه سید شیر قلندر است بحال سابق است واین قوه جاذبه در مرقد مبارکش شاهدی بس واضح است چون زیارتش به دامنه کوهی که بر فراز آن عبادت خانه آن بزرگوار است واقع است بین زیر کوه ودیوار زیارت راه عابرین واقع شده در وسط دامنه کوه سنگ بس بزرگي تخمینا صد خروار مدور که وصل به خود کوه نیست وهر طرف زیر سنگ نمایان

است وآن موضعی که سنگ برا وقرار گرفته بسیار نشیبي دارد وته ان سنگ مثل بالایش مدور به هندوانه می ماندودر زیرش سنگ کوچکی بقدر یک من گذاشته شده که سنگ بزرگ بالای آن استوار است هر بیننده خواه عامي خواه دأنا ومهندس وحجار وصغیر وکبیر که مي بیند یقین میکند که به قوه نظر کیمیا اثر صاحب زیارت بر پاستچه اگر بغلطد وپائین بیاید دیوار خاکي سست بنیاد زیارت را خراب وقبر مبارک را ویران میکند صاحب تحفة الکرام هم ذکر نموده ونیز درین قرن چهار دهم که از وسعت تعلیم وتربیه غالب مردم چیز فهم شده اند هردانش مندی فکرها کرده تا راه تأویلی برای آن سنگ بگشاید عاجز مانده واقرار نموده که نباید همه چیز دنیا را موهوم پرستی قیاس کنیم وعباد تخانه ان جناب بر فراز کوه ایوانی است که پایه هایش از خود کوه تراشیده شده ومیر معصوم نسب نامه خود را تا باب الحوایج موسی ابن جعفر علیه السلام بر دیواردرونی وبیرونی او نگاشته به خط نستعلیق خوشي نقش شده ونیز جهال واوباش غالب خط های بیرونی اورا بضرب کلند محو نموده اند واینکه برا دران صوفیه عامه نقل میکنند که سید شیر هفت سال در عبادت گاه خود به دیوار سنگ پشت را تکیه داده محو ذکر وفکر وعشق خداوند بوده کسی جرءت

نداشته اورا بحال آورد تا اینکه سیل بنیان کن رودار غنداب
رو بطرف قریه نموده مردم بالای کوه بر آمده صداهای استغاثه
بسوی آقا نموده آقا بخود آمده گوشت وپوست پشت مبارکش چون
دران مدت به سنگ چسپیده بوده خود را تکانی داده که چه
خبر است گوشت های گردن وشانه وپشت تا کمر ان جناب جدا
شده به سنگ چسپیده جراحت فاحشی به آن بزرگوار رسیده
وسبب استغاثه مردم را فهمیده به یک اشاره دست رود را از جانب
معموره منع نموده درست نیست بلکه غالب مناقب اولیا در کتب
تذکرة الاولیا وتذکرة الخواص وتاریخ قدیمه هند وخراسان وفارس
نوشته شده ازشدت محبت مریدان است واین خبر که در افواه اهل
حال قندهار جاری است از همان افراط محبت است . دشمن دانا
بلندت میکند . برز مینت میزند نادان دوست ودر علم روان شناسي
وتمرین روح این کار عجبي ندارد مواد غذائیه وذرات مائیه درجو
هوا موجود وقوه جاذبه در نفس نامیه چنانچه سابق ذکر شد مهیا
وسوفارهای نا مرئی تمام بدن بر علاوهٔ دهن وخیشوم آماده خداوندی
که بقدرت کامله خود چند نفر حق طلبان اصحاب کهف را با
سگ ایشان قرن ها به اسبابی که ذکر شد رزق داده وزنده نگاه
داشته قادراست که صید شیر وامثال اورا بدون آب وطعام مرکبه

عادی زنده نگاه دارد ولیکن رهبانیت به دین اسلام حرام ونماز پنج گانه بر هر فرد مسلمان واجب وبر جسته گان وافراد کامله مسلمانان خاصه سادات کرام به شریعت مقدس مواظب پس این طور نسبت ها به بزرگان توهین وتهمت است واولاده سید شیر در قندهار زیاد وغالبا فاضل ومتشرع ویکي از بزرگان این سلسله را بنده در طفولیت درک کرده ام مرحوم سیدوهاب شاه اقا که وحید عصر خودبوده وبواسطه رشته‌حسبي که خاله‌ام عروس اقای موصوف بوده بر بعضی اسرار آقا - وقوف یافته آم که ذکر همه موجب اطناب است ویک کمال اورا که از خارج مردم فهمیده اندو همه دران عصر اطلاع پیدا نموده بودند طی الارض است که هر روزه بعد از تعقیب نماز به مدت هشت دقیقه از منزل خود چهار فرسخ ونیم راه را به قراءت یک آیة الکرسی طی نموده زیارت جد خود سیدشیرقلندر تشریف برده حمد وسوره خوانده وا پس می آمدند وبرای مزید بصیرت قارئین واقعه محقق الوقوع آن‌عصررامی نویسم تابه‌قدرت کامله الهی بدون‌عالم‌اسباب پي ببرند تفصیلش طولانی است اصل مطلب تحریر میشود در سال وبائی که قبور در قبرستان وسیع قندهار زیاد حفری شده لحدي کهنه بین قبری که داشتند حفری کردند سوراخ شد بین لحد جسد زنی را دیدند - که گوشت وپوستش

ریخته لیک استخوان های مفاصلش جدا نشده اسکلیت او نمایان
است لیک یک پستان او تازه وقطرات شیراز سر پستان اوبیرون
می شد از روی تعجب لحد را باز نموده دیدند پسری زنده از لحد
بیرون شده متوحش وصداها میزند وسر انگشتان دست را بین
دهن نموده میمکدواز مردم خیلی مترسدبه زحمت اورا گرفتند به
کش مکش ناخن ها را از دهن کشیده دیدند از سر انگشتانش
نیز قطرات شیري چکد اورا گرفته شهر اوردند تا یک ماه از فراق
قبر وپستان مادر مرده گریه های وصداهـــای منکر وجست
وخیزها مربي های خود وهمسایه گان را نا راحت نموده بود
وازدحام تماشائیان منظره عجیبی را تشکیل داده بود تـــا اندک
مانوس شد وسالهـــا گـذشت وبزرگـث شد لیک حرف یاد
نگرفت الا دو کلمه یکی قند چون برای تسکینش قند به او بسیار
میخو را نیدند ودیگر دشنام که پسرهای محل اورا اذیت میکردند
میگفت گـام لهذا اورا قندوی کور زاد میگفتند شعورش چند
ان کار نمیداد لیک دیوانه نبود واز سر هر انگشتش تا بزرگ
شده بود به فشار دادن قطرات شیر بیرون میشد چون عادت بین
قبر فراموشش نشده بود هر چه به او میخورا نیدند با زناخن را
مکیده شیري نوشید زنده گـانی او بعد از قبر تخمینا بیست
وپنج سال بود وفامیل پدری ومادری اومعلوم نشد ثابت است

که مادرش در غربت حامله دار مرده العظمة لله ـ در قریه ولکان یکصد وپنجاه سال قبل مرقدی طولانی بین نی زار بوده به‌اسم امام زید واز آثار خرابه های محیطه نیزار معلوم میشده که در قدیم صحن وبار گاهی داشته مردم قریه هم چندان پر داخت نمی کردند حتی اطفال اطراف آن قبر را با زیگاه خود قرارداده بودند روزی دختری بالای قبر سوار شده چوبی بدست ومتصل بقبر می زرد وکلماتی که برای را ندن حیوان استعمال می شد ی گفت نا گهان برقی از قبر جهید دیده های اطفال خیره شد بعد از لحه ئی دختر را بیهوش یا فتند اهل قریه از قضیه خبر شده دختر را خانه اش بردند مدت چند روز بیهوش بود پدر ومادرش نذورات وقربانی وتوسل بقبر نموده اورا دخیل نموده تا خوب شد لیکن زبانش از نطق عاجز ماند الی اخیر عمر ـ بعد اهل قریه نی ها را درویده صحنی وقبه آجری روی قبر درست نمودند وکرامات عدیده از ان زمان الی حال از ان مرقد منور دیده شده ومی شود زایری نیست که بی نیل مقصود بر گردد بنده در جوانی به مرض طپش دل مبتلا بودم ،معالجه یونانی وداکتری ورفتن خارج وتداوی فایده نکرد شبی بزیارتش مشرف بودم عارضه ضربان قلب عود نمودد امن را بالا وقدری خا ک قبر شریف را به موضع طپش مالیدم فورا خارشی پیدا شده‌دانه

بقدر خشخاش دران موضع مرزد مدت سی سال است که بعون الله به آن مرض مبتلا نشدم معروف است که صاحب قبر زید ابن یحی بن زید بن علی بن‌الحسین است اگرچه در کتب انساب وتاریخ برای یحی زن وفرزندی ننوشته اند لیکن بنده در بحر اللئالی خوانده‌ام که یحی بن زید داماد حضرت صادق علیه‌السلام بوده چون بعد از شهادت پدرخود زید شهید یحی به خراسان آمده وچند دفعه خروج کرده گاهی غالب وگاهی مغلوب شده ودر هرات محبوس شده ورهائی یافته ومردم به اندازه ئی به آن بزرگوار محبت داشته اند که حلقه های زنجیر آهنین که در محبس به پا ودست مبارکش بسته بوده بمبلغ ها خریداری واز هر نخود آن زنجیر خاتم ها درست نموده تبرکا به کلک می نمودند واز هرات بقول صاحب تحفة الکرام از طریق قندهار بیهق یعنی مقر رفته مردم انجا اورا کمک نموده به جوز جانات حالا به سر پل مشهور است تشریف برده وهم در انجا شهید ودفن شده ومزار مبارکش زیارت گاه خاص وعام است ممکن است فرزندی زید نام داشته ودر حکومت بنی امیه متواری میزیسته ودرپایان کار در قندهار یا بشهادت یا اجل طبیعی از دنیا رفته باشد واسم او از قلم نسابه ها ومؤرخین بازمانده باشد لقب آن عالیمقدار زین الدین است شاید لفظ زین به مرور ایام زید شده از جلالت قدر

وعظمت شان وتواتر کرامات وتاثیر قبر واجابت دعا ورؤیاهای صادقه صالحین شکی نمانده که از جمیع صاحب مزارات قندهار به حضرات ائمه معصومین حضرت سید مرسلین علیهم السلام نزد یکتر است ونیز اگربوسایط آبائی نسبش به سایرفرزندان زیدشهید منتهی شود از یک مشکواة ونور واحدند - در نیم فرسخی سمت جنوبی قندهار مزاری است به اسم شیر سرخ وقریه هم به آن اسم مسمی است یک قبر بین گنبد است که شیرسرخ باشد ویک قبر در غرب جنوب بیرون گنبد است بفاصله سي قدم شیر سبز نام دارد وآن دو قبر نیز از قدیم وبازمین یکسان شده بوده نادر افشار که قندهاررا محاصره نموده بود خیمهٔ خاص او انجاز ده بوده شب شیر سرخ - سهمگینی دیده با تهوری که داشت بیم نموده وجای دیگری شب را گذرانید وفردا شب خیمهٔ اورا به موضع دیگر بر سر پا نمودند نصف شب شیر سبزی ظاهر شده نادر بازتر سیده بقیه شب را دیگر جا به سر برد فرد ایش به صلاح وصواب دید میرزا مهدی ملقب به میرزا زکی ومتخلص به ندیم هر دو موضع را کاویده علامت لحد آشکار شد واز سوراخ خشت های لحد دیدند بدن های سالم کفن پیچیده راهمه دانستند هردونفر از جمله اولیا - میباشند صورت قبرها را درست نمودند منجملهٔ ناظرین احمد شاه بود اعتقاد به هم رسانیده با خداوند نذر

نمود که اگر زمام حکومت قندهار بدست او بیاید صحن
وبارگاهی مفصل انجا را درست کنند همان طور هم شد قندهار
سابق ویران ودشمنش مقهور – وخودش بعد از قتل نادر مستقل
شد شهر قندهار فعلی را نبا نموده به نذرخود وفا نموده گنبد
وصحنی برای شیر سرخ درست نموده زیارت گاه سلسله شاهی
واهل قریه ومرور ایام زیارت گاه خاص وعام گردید وبرای
شیر سبز خواستند گنبد وبارگاه درست کنند بعضي خوبان
در خواب دیدند که صاحب قبر شیر سبز حاضر نیست قبرش زیر
سقفی باشد – صورت قبر را بخشت وساروج وکچ درست
کردند فردا دیدند کچ وساروج ترکیده وپاشیده خشت ها ازقبر
بر زمین ریخته چند دفعه موظفین حکومت قبر را درست مي کردند
خراب میشد باالاخره بحالش واگذاشتند تا حالا قبر همان طورخاکی
میباشد چون نام ونشاني برای دو قبر نو ظهور سراغ نداشتند
بهمان شیر سرخ مسمی شد وواضح است که اولیاء الله در برزخ
به ن بدهمان لطیف نوری انساني سیر در ملکوت وناسوت رانموده
باذن الله فیض رسان سایر مخلوق خاصه زایرین خود میباشند شان
اولیاء اجل است که بصورت حیوان ودرنده خودرا بزنده گان
نشان بدهند چنانچه سابق اشاره شد که در هر مزار اولیاء الله
روحانیون مؤمنین جن ونیز ملائکه موکل میباشند چنانچه در

اخبار معتبر وارد است که در قبور زایرین حضرت سید الشهداء علیه السلام شش هزار ملک در هر قبری موکلند تاقیامت وازصبح قیامت الی قضي الامر خادم زوارمیباشند البته خدا خواسته بوده قبر محو شده ان دو ولی خدا آشکار شود موکلین باذن الله بصورت دو شیر نادر راترسانیده اند چنانچه خودنادرشاه أفشار اقرار نموده که من در جنگل مازندران بارها شیرشکار نموده ام مااین دوشیر که مراترسانید از شیرهای عادی نبوده أند واززمانی که این زیارت ظاهر شده وباو طاعون به اهل قریه اصابه نکرده ودر بیرون شهر کابل مزاری است سید حسین شاه نام دارد مشهور ومعروف است که برادر شیر سرخ میباشد از این قرینه ثابت است که شیر سرخ سید میباشد ـ مؤمنی در قندهار شب بعد از دعاوتوسل پهلوی قبر شیر سرخ خوابیده ونیت کرده منصب شیر سرخ را بداند در مراتب قوس صعود بچه اندازه است در خواب کسی به او گفته سید جواد قطب است غرض زیارت مذکور محبوب عند الفریقین است .

فصل هفدهم

جناب جلیل القدر سید میر احمد موسوی نسب شریف آن جناب منتهی می شود به شاه زاده عظیم الشان احمد بن امام موسی کاظم علیه السلام که شاه زاده احمد مدفون است در شیراز ولقب مبارکش در زمانی که زیارتش ظهور پیدا نموده به شاه چراغ معروف شده وتفصیل زیارتش در بحر الانساب مرقوم است - سیدمیراحمد موصوف به کمالات صوری ومعنوی آراسته وکراماتش عدیده وهر صاحب کمالی را دیده ونا دیده دل بحضرتش مایل ابتدائی که قندهار تشریف آورده اند با برادر بزرگوار خود سید جعفر یکجا آمده در قریه اختر مطاری نیم کیلو متری شهر فعلی قندهار که در ان زمان قریه با اهمیتی بوده وغالب مرتاضین در انجا بیتوته داشته فرود آمدند - اول کسی که از بزرگان صوفیه افاغنه بحضور دو برادر سید میر احمد ومیر جعفر مشرف شده ملا شاهونام که خانقاه علحده در طریق با با ولی داشته که تکیه ملا شاهو تا حال معروف است وارادت مندان ملا شاهو هم الی ده هزار نفر تخمین شده کشف

هم داشته ولشکری از جن نیز در قید تسخیر داشته ازخانقاه خود
بسینه خزیده تا خود را بحضور آقایان رسانید وتاحضور اقایان
رسیده سینه وشکم او مجروح وخون جاری بوده والبته چنین رسم
تعظیمی از آن طور شخصی منتهای قوه روحانی اقایان است وگرنه
سالا رده هزار نفر باقوه های باطنی کجا حاضر می شود برای
دو نفر سید امامیه مسافر این طور فروتنی کند فرصتیکه ملا
شاهو شرفیاب شد اقا سیدمیر احمد بر او عتاب کردچرا چنین
کردی ما ذریه پیغمبر این تکریم وتعظیم را دوست نداریم خلاف
شرع است ما وشما مملوک خدائیم نمی توانیم بدون اذن شریعت
یکموی خود را بکنیم دیت جراحتت بر خودت واجب است اما
سادات را که خداوند مثل تخم کبک به هر جای دنیا پراکنده
نموده ومي نمايد وغالب ما از جور امت کشته ومسموم در حبس
از دنیا میرویم وجلای وطن را با زحمات طاقت فرسا متحمل می
شویم برای ترویج شریعت غرای محمدی (ص)است واینکه لباس
صوفیت را در بر میکنیم تظاهری است که بمضمون آیه کریمه
وجادلهم بالتی هي احسن عمل میکنیم واین اسم ولباس بر ماثقیل
تر است از هر مصیبتي دین اجداد ما پا بمال شده واسم طریقه
مرتاضین مشرکین هنود را مردم برای رسیدن بجاه ومرید
گیری عشق خدا وعرفان گذاشته اند وخداوند بیزار است از

عبادتی که موافق قرآن مقدس نباشد ما نا چاریم کوه بکوه ودشت
به دشت رفته جان بیارنیم وبدعت ها را از بین ببریم برای اینکه
عالم وبا سواد بودی وخونین کردن خود را برای تعظیم من از
جهالت وبی علمی نبود معذور نیستی ترا مجـــازات میدهم قوه
مکاشفه ات را محو کردم زیرا که کشف برای طالبان قرب خدا
حجا بیست بس کلفت وبرای جاه طالبان وشیا دان مرید شکار
دامی است که ابلیس در کارگاه خیال شان میبافد هوای نفس
وریاست خانقاه را ترک کن توکه فاضل هستی علوم رسمی را تحصیل
کرده نی لباس آخوندی بپوش بروبه ارغنداب کلات مردم انجا
را ارشاد کن کتاب کیمیای سعادت که در علم اخلاق نوشتـه
شده با سایر کتب دینی به ایشان درس بده شنیده شده که
متشرعین انجا هم فساد اخلاق پیدا نموده اند امام های جماعت
مساجد عمده را به رشوت وسر قفلی اشغال کرده مسلمانان را نماز
میدهند وآخندهای حریص زکات واجب را خاص خود دانسته
بوقت حاصل از زمین داران می گیرند ـ حال انکه خداوند در
قرآن مقدس زکات را هشت تقسیم کـرده یک حصه از هشت
حصه راسهم عاملین زکات قرار داده انها را اصلاح کن ونیزمراقب
باش که امام های جماعت از خوبان خود انجا باشند ومامومین
بشناسند پدران شان را مبادا جاسوس کفار از خارج آمده به لباس

اخوندي امام جماعت شود ویا به لباس درویش بعضی نمایشات شعبده ونیرنگ وسحر وتردستی را بمردم نموده پیر وسر حلقه شده بمرور ایام مفاسد اخلاق وطن خود را به مسلمانان تحویل داده مکارم اخلاق وکمالات مسلمانی را آموخته به وطن خود سوغات ببرند - برود را رغنداب کلات بقیه عمرت را بگذران چون وفات نمودی انجا زیارت ومزار میشوی وقبر تو محبوب مردم میشود چون در انجانب نوبه زیادست زایرین ومتوسلین قبر تورا خداوند از تب نوبه یعنی تب (سه یک) نجات میدهد انشاء الله ملا شاهو حسب الامر اقا سید میر احمد در انجا رفته اصلاح مردم را نموده عمر را به پایان رسانده رحلت نموده دفن شد الی حال مزارش زیارت گاه وهمان مریضان تب نوبه از راه های دور زیارتش امدورفت نموده از مرض نجات پیدا میکنند وآقای مذکور نیز قندهار را وطن اتخاذی خود قرارداده منبع فیوضات دارین بوده برای عامه وخاصه - تا رحلت نموده به همان قریه اختر مکاری دفن شده مزارش فیض بخش خاص وعام است وبزیارت سید میر احمدی معروف است از آقا اولاد ذکور نماند دختری داشته غرق دریای وحدت جلیس قرآن شب زنده دار ومرجع زنهای مبتلا ومستمند ومستجیب الدعوه بوده شوهرهم اختیار نه نموده چون رحلت نموده پائین پای پدر خود دفن شده - میر جعفر

مرحوم برادر سیدمیر احمد هم به کمالات صوری ومعنوی اراسته ملاذ ومعاذ مخلوق بوده بعد از رحلت پهلوی قبر برادر وبرادر زاده دفن شده پسر میر جعفر اقا میر حسین شاه نیز وارث کمالات عمو وپدر بوده ملجأ وپناه عامه وخاصه بوده خوارق عادات اورساله علحده لازم دارد چون رحلت فرموده حسب الوصیت سمت غربی نزدیک دیوار زیارت پهلوی قبر پدر خـود دفن شده پسر آقا سید حسین میر نجف شاه جامع کمالات عموی بزرگ وجد وپدر بوده در قریه گندگـان سکونت داشته ملجاء وملاذ عالی ودانی وعامه وخاصه بوده آوازه کمال وقوه روحانیتش شایقین ومحتاجین صاحب امراض عسر العلاج از قبیل جنون وصرع را از محالات بعیده قندهار واز هرات وکابل وهزاره جات حتی اهل بادیه ور یگستان را جلب وقریه گـندگـان شب وروز محل ازدحام مسافرین بوده وبقدرت کامله الهی خاجتمند ومریضی بی نیل مقصد از حضرتش مراجعت نکرده ومرحوم سید وهاب شاه اقا که در فصل شانزدهم ذکر خیرش تحریر یافته دختر خود را به میر نجف شاه موصوف تزویج نموده وان بی بی هم از کریمه های سیدات عصر خود بوده ودر عصر میر نجف شاه مرحوم بعضی مرتاضین مسلمان هند واز هزاره جات داریان علوم غریبه بغرض زیارت وامتحان وزور ازمائی قندهار آمده بخدمت آقا مشرف می شده اند ـ وآقا مجسمه تواضع

وحلم واخلاق حمیده بوده حس رقابت وانتقام وتظاهر وخجل
نمودن طرف مقابل را نداشته واردین خود را پذیرائی وکمال عجز
وانکسار هر کدام را موافق کمـــال وظرفیتش قانع ساختـه
بعلم اخلاق حد وسط واستوار بودن به شرع مقدش وصیت می نمود
واردین مغرور می آمدند ومهذب برمی گشتند یک نفر خیره
سر اهل تسخیر از هزاره جات بخدمت آقا رسیده لدا الورود
گفت بیا باهم قدرت خود را معلوم کینم به نرمي فرمودند دوسه
شبي مهمان من باش اگر واجد کمالی بودی که من فاقد آن بودم
از شما اخذ میـــکنم وهمچنین شما جهلش مرکب بود اصرار کرد
که من عجله دارم باید بفهمم که این قدر شهرهٔ افاق شده ئی
از کدام را هست فرمودند من برای مجادله وریا کاری چیزی
یاد ندارم شما هر چه دارید به اندازه تحمل من نشان بدهید
ـ آن شخص بدست اشاره کرد یک کمب قند وکاغذی چای ازغیب
نزد آقا گذاشته شد گفت این یک ذره از کمالات من است فرمودند این
مال دزدی است تصرفش حرام است این مال فلان زن بیـوه
میباشد از اهل کندگان که جن های تو آورده اند آیا چه قدر
مال دزدی را خورده ئی وبه عوام مسلمانان خورانیده گفت
چه طور ثـابت میکنی که این مال دزدی است فرمود الآن
ظاهر شود ملازم را فرستاد آن زن حاضر شد فرمود از خانه ات
چه گم شده عرض کرد خبر ندارم فرمودند برو به خود معلوم

کن رفت بعد از لحه‌ئي آمد که اقا یک کعب قند ومقداري چای بطاق
خانه گذاشته بودم که دامادمن از شهر دیدن من می آید پذیرائی
کنم حالا نیست نمیدانم کدام ظالم برده فرمودند بیا مال خود را
بشناس آمد قند وچای رادید گفت همین است فرمودند بر دار
روبه طرف همان نمودند دیگر چه کمال داری به خجالت عرض
کرد توبه کردم فرمود نزد خدا توبه کن علوم غریبه را جاهل مسئله
ونادان یاد گفتن به شمشیر برنده نمي ماند که به دست زنگی مست
باشد بدا بحال استادی که ظرف شاگرد را نسنجیده واورا وادار
به تعلیم احکام قرآن ومسایل دین نکرده این چیزهائی که در شرع
حرام است تعلیم میدهد یاد دادن ویاد گرفتن آن حرام است الا به
ضرورت برای اهلش الحاصل ترجمه زنده گاني آقا میر نجف شاه
مرحوم کتاب مخزن الاسراری لازم دارد ـ به حجم مخزن الادویه
طاقت شنیدن واقعه جانسوز کربلا را نداشتند لهـــذا به مجالس
روضه نمی نشستند گاه گاهی عقب مناقب خوان میفرستادند مي
آمد به محضر آقا مدح میخواند اگر مداح بحال اقا اطلاع نداشت
ودر آخرمدح مرثیه میخواند آقا از حال طبیعی خارج می شد وغالبا
در زمستان که نزدیك اجاق آتش نشسته بودند ومرثیه بگوش شان
میرسید دو دسته آتش هارا بر سر وروی خود میریخت تا اتشي
نمي ماند وصدایش ؛ هم به ناله بلنـد نمي شد وخاموش بود تا بر

زمین افتاده بیهوش میشدآتش نه بجان ولباس ولباس‌آقا ونه بفرش ونالین تا ثیر می نمود - ونیز به آن شخص تصخیری بعد از مهیانی در حال وداع فرمودند که اگر ازین بعد جن های بیچاره راکه بقید تواند مجبور کردي کمال‌دزدی‌برایت‌بیاورند درهرجاي دنیا باشي بهان جن هایت امر میکنم تراکتك کاری‌حسابي بنوده واذن میدهم که از قید اسیری توازاد شوند - بر قارئین کرام مخفی نماند که بنده نه کتاب مناقب می نویسم نه کتاب رجال بلکه کتاب اخلاق است‌بطلیقه تازه‌که تاریخ مزارات قندهار را در ان پیچیده ام چون صاحبان‌مزارات مدکور‌تصرفات جنبه‌ولایت را از راه مخالفت نفس وتهذیب اخلاق یافته اند نه از راه فنون ریاضتي‌معینه در کتب علوم غریبه زیراکه کافر ومسلمان اگرفنون‌مذکور رابریاضات معینه تعقیب کنند جیزي دریافت میکنند مگر سست وناقص کهاکر بر خوردند به یکنفر مرد کامل معتدل (وسر کشي وادعاي هم سری کردند به نتیجه کمال خود کتک میخورند وان کمال از ضمیر شان محو میشود چنانچه در فوق وسابق فهمیدي قرآن مقدس هم ما وشمارا بطور وضوح فهمانده در قصه سحره فرعون وعصای موسی وچه قدر تکرار کرده وما وشمار اشریعت اسلام از کسب علوم غریبه نهی کرده برای انیکه ارکانش‌سست وتالی فاسد دارد میرنجف شاه در اخیرعمر وصیت کرد مرابه قبر پدرم میر حسین شاه دفن کیند که بمن چنین

اشاره شده برحمت خدا واصل شده به مزار سید میر احمد بقبر پدر خود آرمید رضوان الله علیه وعلیهم .

فصل هجدهم

ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون آیه ۹۵ سوره اعراف ـ یک هزار وسه صد ونودوشش سال است از اول بعثت الی امسال نظام نامه آسمانی دریغ میکند وافسوس میخورد که اگر مردمان ضعیف الایمان وفاقد تقوا نمی بودند ابواب برکات آسمان وزمین بر ایشان کشوده میشد ولا کن افسانه شمردند مضمون کتاب سعادت خودرا پس ما مواخذه کردیم ایشان را را به آن چه کسب نموده ومینماید ـ برکات اسمان وزمین رزق مقدره مقرره نیست چه برای بقای نوع کافر واسلام عادل وفاسق حیوان وحشرات وهوام به شعبه رحمانیت حق سهیم وشریکند ـ پس آن ایمان وتقوا مکارم اخلاق است نه اسلام تنها وان برکات اسمان وزمین علم است که به تحصیل احتیاج ندارد واگر برای مقدمات محتاج به تحصیل باشد مقداری طالب مهذب زود به نتیجه پی

برده از پله هاباآسانی به بام کاخ سعادت میرسد وموآخذه هم جزائی نیست چه یوم الجزا در قیامت است هنوز نیامده ـ ما همه علت بعثت سرور کاینات صلی الله علیه وآله را به مضمون لهجهٔ شیرین خودش دانستیم که مکارم اخلاق است ونتیجه جمیع احکام قرآن وقصه ها وضرب المثل هایش را فهمیدیم که مارا موافق فطرت ما بحدوسط می کشاند واز افراط وتفریط وامساک وتبذیر نهي میکند دانسته راندانسته انگاشتیم وبجهنم بي علمی وغفلت به اندازهٔ برروي افتاده ایم که تقلید مفاسد اخلاق کفار را می نمائیم وایشان تقلید مکارم اخلاق قرآن را نموده پیشرفت میکنند تا زود باشد همین ایمان ناقصی که در طبقه اول ما مانده رقدیمی وکهنه پرست بشمار میرویم از ما بر باید آی قارئین طبقه دوم وسوم از صنف جوانان بینکم وبین شرف شما این درس های مدارس جدیده از کلاس اول تا نهائی کدام مضمون به دین مبین شما موافقت ندارد وکدام علم از علوم جدیده را قرآن وحدیث تقصیر کرده وبرای شما نیاورده آیا شما را تحصیل فاکولته ها به فسق وفجور رهنمون کرده نه والله اگر نفوس شما تسویل نموده شما رابه شهوت پرستی فرضا این جنبه ظلمانی شما ست ومحیط هم شما را فرصت داده آخر شما بشر میباشید جنبه نورانی هم دارید نمی توانید خصایل محمودهٔ انسانیت را به الفاظ خارجه که یاد گرفته اید ترجمه کرده چهار

پنج جلد کتابی تازه سلیقه عصری به کتاب خانه‌های خارجه از
مطبوعات خود تحویل بدهید کتاب های پیشینیان شما که به اقرار
خود شما با ترجمه رونق افزای مکتبه های خارجه هست آخر
شما را چه رسیده از خواب غفلت بیدار شوید نوشته های هذا
که بدست های مرتعش ودماغ ضعیف تحریرمی شود وظیفه شماست
مرد شوید مطبوعات خود را قوی کنید ادبیات ورجال خود را
زنده کنید از ساختن سوزن که عاجزید تا چه رسد به طیاره
همین کمالات علمی واخلاقی خود را از دست ندهید اگر به
قربة الی الله حالی نمی شوید اقلا نبوغ خود را به تاریخ های آتیه
به ودیعه بگذارید ـ نفس قدسی مردان خدا را مشاهده کنید که به
بی حالی قلمم راحرکت میدهد تا زنده گانی مردانه شان رانوشته
ضمنا خدمتی بجامعه بنمایم ـ جوانان خیال نکنید که شما اشنائی
خود را از خدا بریده اید او هم بالمثل کار میکند نه بخدائیش
قسم او مهربان تر است بر شما از خودشما بر خود رحم کنید ـ
شما اهل قندهار رجال با کمال خوبی داشتید که علما وعملا شمارا
بشاه راه سعادت سوق میدادند قدر ندانستید استفاده نا کرده از
دست دادید شما نمی خواهیدازبین شمادسته ئی نوابغ ظهور کنند که در
آتیه صفحات تاریخ دنیارابه زنده گانی درخشان شمامنور کنندوباعث فخر
وطن شما باشدخواهید گفت طریقش کجاست مطالعه اخلاق جلالی ـ

اخلاق محسنی ـ کیمیای سعادت معراج السعاده ـ جامع السعادات شما ها دو برادرانیدافاغنه وامامیه سه کتاب اول مال برادران بزرگ دو کتاب دوم مال برادران کوچک ـ نتیجه گرفتنش عمل کردن ـ این گلزار قندهار نمونه یک قطره درسی است که ازدریاری مواج علم وعمل یک نفر شخص کامل شما این ذره بی مقدار نویسنده اخذ کرده سر مشق اول که اقای مرحوم جهة بنده نوشتنداین است :

چون در گذر است عمر به درویشی به
چـــون بیم حسابست نمد پوشي به
چون رزق مقدراست کم کوشی به
چون گفته نویسند به خاموشی به

واینک بجمیع مسلمانان دنیـا بعون الله تحویل میدهد آن شخص کامل را همه می شناسید مخدوم واستادم میر عبد الجواد شاه مرحوم پسر آقامیر نجف شاه مرحوم کـه قلیلی از اخلاق وخوارق عادات اورا دراخیر فصل هفدهم مطالعه کـردید ـ اگر این کتاب رجال می بود به اندازه پستی خود حق اورا ادا میکـردم لیک رساله مزارات است ـ همه اورا به لباس کار داری ونویسندگی وملک داري وسیادت محترم می شمردید از علوم او غالب شمابی خـبر مانده بودید ـ مطالعه کـنید از علوم رسمی صرف ونحو ومنطق وفقه فریقین وکلام وحکـمت به اندازه ما یحتاج خود

وبعضي از ان علوم را درس میگفت از تفاسیر عربي وفارسی وکتب احادیث کامل با خبر ومباحثه می نمود قوه حافظه غربي در مطالعه تاریخ وقریحه سر شاری در تمیز صحت وسقم تاریخ داشت ودر نجوم واوفاق ورمل واسطر لاب وجفر وسایر علوم غریبه وحید عصر خود بود ولی از یکي کار نمی گرفت الا جفر که رغبت تامی داشت ووقت بیکاری خود را با رفقابه آن علم می گذرانید در شب نشینی وتهجد ومناجات بجز دائی خود میر عبد الخالق شاه مرحوم نظیری نداشت در کشف کامل نفسی نه خیالی مثیلش را ندیدم در نویسنده گی از علم حساب وسیاق قدیمه ما هر ودر جدول ردفاتر نو ظهور مبتکر بودند در عرفان حقیقی عشق لایزال مستغرق وصابرو ساکت ودر جامعه عفیف وشجاع وحکیم ومجسمه عدالت بود خوارق عاداتش کتابی لازم دارد لیکن غالب میانه سالان عصر حاضر با خبرند اوهم برحمت خدا واصل شد ودر مزار سید میر احمد به قرجد وبدر خوابید دیگر اوضاع عالم چنان بسرعت برق تغییر یافت که دیگر توقعی نیست تا ظهور حضرت حجت عصر عجل الله فرجه این نمونه اشخاص جامع را ما در دنیا بزاید الا ما شاء الله وغالبا در حیات خود اقای موصوف میفر مودند صحبت من در دنیا با شما مدتش قلیل است باز بمزارمن خواهید آمد بنده مطلب رادرک نموده

بعد از رحلتش بسی مظلومان را به توسل قبرش ارشـــاد می
نمودم دو سه روزی زیارتش رفته کام روامی شدند یک نفری
را که حاجت مهم ومشکل لا ینحلی داشت گفتم با اهل‌واولاد
خود شب را نزدقبر اقا صبح کن عمل نمود شبانگـاه رءیا
کردم مکتـوبي به القاب خوبي بخط وامضای مبارک اقا برایم
رسید به این مضمون که کار مهمانان فرستاده گی شما مشکل
بودتا چار لشکر خوف وهراس را بر ظالمش مسلط کـردیم
فردا ناجح خواهند شد انشاء الله فردا معجزه شد قضیه ایست که
غالبا اطلاع دارند - در سمت شمالی مزار سید مـیر احمد مزار
جمی‌سادات جلیل القدر که‌برجسته گـان‌ایشان‌سید کاظم‌شاه‌مرحوم
وپسرش سید رضـای مرحوم معاصر ما میباشد کـه در اخلاق
حمیده وخدمت بجامعه وکمالات روحیه وعلوم شرعیه واصلاح
ذات البین آیت وشاخص بود رضوان الله علیه وعلیهم ودر خاتمه
مرقـد مبارکی یادم آمد قریب زیارت سید شیر قلندر بین دشت
شوره زار قبری است بدون محجر مشهور به سید عین الدین پدر
سید حسین زنجیر پا اگر چنین باشد تعجب است با زحمات میر
معصوم نامی وزیر که سابقا ذکرش تحریر شد در عمرانات‌زیارت
اجدادش وسایر مزارات چرا از تعمیر جداعلای خود غافل مانده
شاید موانعي که ما نمیدانیم بوده‌غرض زایرین زیارت سید شیراز

فیض ان قبر محروم نمانند .

فصل نوزدهم

زیارت خرقه مبارکه منسوب بحضرت رسول اکرم ﷺ احمد شاه مؤسس شهر نوی قندهار در حین گیتی ستانی خود ان تحفهٔ رحمت وثوب جنت را از بخارا به قندهار آورده صحن وسیع وحرم رفیع درست نموده ان پارچه سعادت را بین صندوقی لایق به ودیعـــه گذاشت وشهر قندهار بواسطه ان گوهر گران بها به لقب أشرف البلاد ملقب شد وآن صحن وبار گاه ومسجد جامع وغرفه های زیاد برای درس علوم وآب جاری وحوض بزرگ ودرخت های همیشه بهار مانند سرو ومتفرقه وباغچه های گل های رنگارنگ معطر نمونه ایست از حدیقه های بهشت در دنیا وزیارت گاه عمومی مسلمین است وتفصیل آن خرقه مبارکه که نجاشی پادشاه حبشه برای انحضرت ﷺ هدیه فرستاده وبالاخره به اویس قرنی رسیده رجوع به تواریخ شود ودر أول کتاب تذکرة الاولیا در ترجمه اویس قرنی رضوان الله علیه مجملی عمده از ان بدست می آید الحاصل که آن محل شریف ملاذ ومعاذ انام است هر حاجتمنـــدی

متوسل شده محروم نمانده وبندهٔ نویسنده در بعضی جمعه ها نماز مخصوص حضرت رسول مقبول ﷺ را در ان حرم شریف بجا آورده ام فیضي که بواسطه شرافت مکانی از ان نماز برده ام به تحریر وتقریر نمی گنجد وشرح آن در کتب ادعیه وارداست وزینت میدهم به کیفیت آن نماز رساله هذارا وآن دو رکعت است بعد از نیت وتکبیرة الاحرام وقراءت سوره مبارکه حمد در حال قیام پانزده مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلة القدر ـ ودر رکوع پانزده مراتبه سوره قدر مذکورودرقیام بعد از رکوع پانزده مرتبه ودر سجدهٔ اول پانزده مرتبه ودر جلسه بین السجدتین پانزده مرتبه ودر سجده دوم پانزده مرتبه ودر جلسه بعد السجدتین پانزده مرتبه قراءت میشود سوره مذکور ودر رکعت دوم به کیفیت رکعت اول الی آخر وتشهد وسلام ـ اگر چه نمازی که ما مسلمانان میخوانیم به تصدیق دانشمند ان جامع دکترهای مغربي یک نوع ورزشی است که مزاج مادی بدن را معتدل میکند واعتدال مزاج قوام صحت بدن وممد حیات عنصري دنیاست وطبابت وتداوی برای همین است وامراض مختلفه داخلی که مقدمه ممات است حادث مي شود از بي اعتدالی واختلاف مزاج از افراط بخوردن وآشامیدن وخفتن ومباشرت شهوات حیوانی بهم میرسد وموضوع علم طب ووجود دوا براي اصلاح مزاج است والبته اطبای با اطلاع مغربی فهمیده اند

که نماز های یهود ونصاری ناقص است ان یکی رکوع های مکرر دارد ولی قیام با طمانینه وسجود وقعود ندارد وباز دایما نیست عمومی مگر برای روحانی شان وآن دگر سجود درهم برهمی دارد وقعودی لیک قیام ورکوعی ندارد پس ان ورزشی که مولد خون صالح ومزیل صفرای سوخته وبلغم لزج ردی ومصلح خلط فاسده سوداومصفی خون فاسدومحرک دوران خون است قیام ورکوع وسجده ها وقعود نماز مسلمین است وشرط تاثیرش به ارامي وطمانینه ومکث در رکوع وسجود است ـ والبته اثر طبي نخواهد داشت نماز را زود زود کودکانه ادا کردن ـ وهمچنان که حرکات نماز مصلح اخلاط اربعه فاسده است مزاج طبیعی مادی را معتدل میکند الفاظ ونیکوئی قرائتش وخصوص توجه داشتن مصلی وحتی المقدور حضور قلب مصلح قوای سه گانه شهوت وغضب ووهمیه ومنور قوه عاقله است آیات واحادیثی که درباره ادای صلوة رسیده وعقوبتی که درباره تارک الصلوة مقرر شده اگر هزار یک آن را تحریر کنم کتاب خیلی ضخیم لازم دارد پس آن نمازی که قیام ورکوع وسجود وتشهد آن معادل همدیگروتهرا طمانینه ومکث ودرنگ دارد همان نماز حضرت رسول (ص) است که فهمیدی وتاثیرش در بدن وروح اکمل تر است بندهٔ نویسنده غالبا امراض مزمنه خود را که از معالجه طبي نومید شده ام به نماز حضرت رسول (ص)

معالجه کرده‌ام و تکرار برادران ایمانی را توصیه میکنم که از فیض زیارت
خرقه مبارکه که منسوب بحضرت ختمی مرتبت (ص) در جمعه ها خود
را محروم نفرمایند- دستت نمی رسد که بچینی گلی ز شاخ - باری به
پای گلبن ایشان گیاه باش - بلی لباس چه قیمت دارد چون
منسوب بآن سرور است وچرمی که از جنس او کفش پاوزین وافسار
وغیره درست میشود چه اهمیت دارد لیکن وقتی که وقایه قران مجید
وجلد کتب دینی شد باید بوسید وچوب چه قدر دارد هیزم است
بهر سوختن اما درب مساجد واماکن متبرکه وکعبه معظمه را
باید احترام کرد واین ها مقدمهٔ حرمت نگاه داشتن وجـــود
پیغمبر است واما وظیفهٔ مهم مسلمـین ادا کردن اجر رسالتست
وآن مودت ومحبت واحترام اولاد های پیغمبر (ص) از سادات
عظام است به هر مذهبی باشند احترام زنده ومرده شان به مسلمانان
لازم است کلمه طیبه بنام حضرت رسالت خواندن ودرود بر آن جناب
وآلش فرستادن وجز و تشهد نماز واجب ونافله از روی وجوب
دانستن امتحان عملی در عقب دارد عقل قبول نمی کند کـه به
پادشاه مجازی عرض کنیم که ما شما را بدل وجان دوست داریم
ولی اولاد های شما را اعتنا نمی کنیم وآن پادشاه دوستی مـارا
قبول کـند تا چه رسد بپادشاه کونین - ودر شمال غربی زیارت خرقه
مبارکه حرم وگـنبد خود احمدشاه بابای غازی میباشد - ودر وسط

شهر مسجد موی مبارک است که آن جبه موی نیز بحضرت رسالت پناه (ص) منسوب است هم شرافت مسجد وهم موی مبارک البته اهل شهر ولو از مجاورتش دور باشند گاه وقتی مشرف شده هم زیارت کنندوهم دو رکعت نماز تحیت مسجد بجا آورند واین نوشته ها را جوانان تعلیم یافته عصر که مطالعه کنند به کهنه خیالی نویسنده حکم میکنند من قبل از ان میگویم به ایشان که لا قیدی وبي عقیده گی شاهم یک پل است که به تقاضای محیط از وعبور میکنید زود باشد که انشاء الله به لذت دین بر خورید ویک مسلمان حسابي عالم ومروج دین مقدس اسلام خواهید شد ـ کامیل فلا ماریون مدتی مذهب پوسیده داروین طبیعی را ترویج مي نمود بالآخره از راه همان علم خدا را شناخت وکتاب خدا در طبیعت را نوشت وفهمید طبیعت در ذات خود ماده وقوه ها نیست بی شعور نظام این عالم عاقلانه وحکمی است وما هم کرم های لای ولوش همین نظامیم کارهای شخصي خودرا به گیچی وبی اراده اداره نمی توانیم پس خدا در طبیعت هست من میگویم اگر مرگ نمی بود هر لا قیدی وبوالهوسی که دل مامیخواست می کردیم چون مرگ است وکتاب ها ونمایندهای آسمانی بما گفته اند پس از مرگ زنده گانی دایمی ودر بار مجازات ومکافاتی هست پس اگر العیاذ بالله قیامت وزنده گانی

دو باره نباشد رسوم دینی اهل دین هم مثل یک فلم سینمائی ظهور کرده وگذشته واگر گفته انبیا بر حق بود خساره وندامت مال لاقیدها ست ـ مابشریم نه حیوان صرف ما عقیدهٔ وعمـل راما به الامتیاز انسان از حیوان میدانیم واحتیاط البته بشر دارد نه حیوان ـ در بیرون دروازه هرات لب نهر پاتاب هم قبور مندرسه ئی بوده ودر اصلاح کردن کجی نهر چند سال قبل که لب نهر را حفر میکردنـدبدن های سالمی خشک ظاهر شد پس قبور را بصـورت احسنی درست کردند برای همه کس ثابت شد که زمین مرطوب که آن بدن ها را به مدت های ممتاد از بین نبرده وخاک نساخته دلیل واضحی است بر خوبی صاحبان بدن پس فصـلا زیارت گاهست واز زیارت سیـد حسن پیرد ویست قـدم بسمت غربی واقع شده وهم در قریه پیر پا یمال که بسمت جنوبی پشت کوه بابا ولی اتفاق افتاده زیارتی است به همان اسمی که ذکر شد وخودقریه به اسمش منسوب شده ودر قبرستان قریه گندگان قبر مبارک سید سلطان شاه مرحوم که از قریه چهار دهنه بود ودر عصر مازنده گانی پر بهای خودرا به پایان رسانید وسید جلیل فاضـل بسیار وجیه بود قد رسا وچهره زیبای جذابی داشت در خواص آیات قرآن وعلم شریف جفر ماهر بود وسیاح بود در یک سفری به قصبهٔ لمپشنگ که محل سکنای جماعتی از سادات سادات شـادی

زائی حسینی که طریقه عامه را دارند گذرش افتاد مردمان عام انجا فقط فریفته جمال وبها ووقار ولباس آقا شدند مریضان واهل حاجت رجوع نموده از نفس قدسی مؤثر اقا بهره کاملی برداشتند واز آقا استدعا کردند بقیه عمر را محترمانه انجا بگذرانند آقای موصوف بین محذورین متحیر بود سادات انجا به حس رقابت که هر کسی با همکار خود دارد نفی سیادت را از وی نمودند عامیها وضیع وشریف بدلیل کرامتش چسپیده صمیمانه استدعای ماندنش را بینمودند سید سلطانشاه باین پیش نهادهمه‌را قانـــع ساخت فرمود گودالی را پراز هیزم کنید وبیفروزید من خودرا در آتش می اندازم اگر سید نبودم می سوزم البته از برای شیادان عبرتی خواهد بود نتوانند خود را سید معرفی کنند وعمـــوزاده گانم سادات پشنگ راحت می شوند وتهمت هائی که بمن زده اند راست شده به مکانت ایشان نزد شمامی افزاید واگر چنانچه سالم از آتش سوزان بیرون شدم آن گودال راچون نظر گـاه اجـداد طیبین من میشود محترم بشمارید وهر فیضی را که از شخص من توقع دارید بزیارت گودال رفته درود برحبیب خـــدا وآل واصحاب طیبین فرستاده حاجات خودرا از خداوند بخواهیـــد اگر مصلحت حق بود روامیشود لیکن شرط مست فرصت آتش رفتنم سادات تشریف داشته باشند چون لا بد بین اهل دعای شان اشخاصی باشد دانشمند که سحررا از معجزه وفنون وشعبده را از

کرامت تمیز بدهند و نیز نترسند همه سادات حاضر شوند من همه
را صحیح النسب میدانم همه سادات پشنگ نسب بحضرت امام زین
العابدین علیه السلام امام چهارم میرسانند چون شکي به سیادت شان
ندارم کسي را از ایشان تکلیف به آتش رفتن نمی کنم - بهاندک
فرصتی آقا بحضور همه بین آتش رفته مکث زیادی نمود غریو از
خلایق بر خواست به الحاح مردم آقا از آتش برامد سادات همه
سر وروی ش رامي بوسیدند و گریه می کردند اقا نیز با همه معانقه نمود ، گریه
می کرد منظره تاریخی مهمی تشکیل شد سادات اقا را قسم دادند که
در پشنگ بماند آقا به معذرت های معقول ایشان را سکوت داده
قندهار آمدند خود ایشان به قبرستان گندگان مدفن خود را
وصیت نموده به اجل موعود از دنیا رفتند بالای سر قبرشان یک
چرا غدان بیش برای علامت نیست بروید از گودال پشنگ خبر
بگیرید الی الان چه هنگامه وچه نذورات داده می شود از همه
زیاد سادات انجا خیلی به آن زیارت علاقه دارند اولاده آن جلیل
القدر از طبقه اول ودوم وسوم موجود است در داخـــــل شهر
وبیرون شهر کتاب گل زار قندهار جلد اولش همین است که
فصولش هم عدد بسم الله الرحمن الرحیم است والسلام علیکم ورحمة
الله وبرکاته ۶ ربیع الاول سنة ۱۳۸۳ بقلم محمد حسن قندهاری که
در رساله ۲۶ رجب شاعر گم نام ودر رساله جوان مرد پرنده مداح

گمنام ودراین کتاب کودک شصت وچهارساله لقب دارد آخر صفحه کتاب هذارا مزین میکنم به مخمس تاریخی از طبع نارسای خود که در سنه ۱۳۵٦ در وصف بارگاه امیر المؤمنین علیه السلام انشا نموده ام ومغفور مبرور آیت الله میرزا عبد الهادی خراسانی که علاوه بر اجتهاد خود در شعر طبع سلیمی داشت وبا بنده معامله اخروی نمودند نصف ثواب مخمس را برای خود قبول نموده نصف ثواب جمیع تصنیفات وتألیفات ودیوان مدایح وخدمات خود را بشرع وشریعت از تمام عمر الی تاریخ مذکور به بنده بخشیده عقد معامله شرکت فیما بین ما جاری شد وبه امر شان لوحه درست نموده بحرم مبارک آویختم.

الا شاه بازجان عفاک الله هو شدار

عمیق است بحر عشق بعید است کوی یار
حقیقت شناس شو پس انگه قدم گذار
بهم بند چشم نفس رهٔ عقل باز دار
مبادا که اهر من نماید ترا تلف

مدد از امیر عشق طلب کن که در رسید
زمان وصال یار ونسیم سحر رسید
به گوشت سروش غیب زبالای سر رسید
هلا زود سعی کن که وقت ثمر رسید

چو افتاد دیده هات به گلدستهٔ نجف
سقاک الله ای ندیم مده می نیم خمار
زخود نمود بیخودم نمود شمیم دو زلف یار
دگر نیست حاجتم بآواز چنگ و تار
که تسنیم و سلسبیل بمن گشت آشکار
عجب سهم مقصدم قرین گشت بر هدف
بقرآن هر انچه وصف زجنت شنیده شد
بصحن و رواق شاه همان طور دیده شد
زهی بارگاه قدس که عطرش شمیده شد
دگر باره ام حیات به پیکر دمیده شد
بلی بارگاه کیست تعالی الله زهی شرف
هما نا که این اساس بنا یست محترم
که بنیان قبه اش به کرسی زده علم
ملایک زفوق عرش حشم از پی حشم
بیایند جبهه سای به تعظیم دمبدم
به اطراف بارگاه نشینند صف بصف
چو شد آدم صفی به خاک نجف نهان
بشد لوح سینه اش نجی الله را مکان

لحد ساخت نوح چشم بر شاه انس وجان
زهی راقد امین زمی مرقــد امان
گوارای زایرین در شحنة النجف
هلا زود مرغ جان برون شو قفس شکن
کجا آمدی بگوی بود قــبر بو الحسن
چه شد نالهٔ فراق کجا شد غم وحزن
به درگـاه وصل شاه فقیرانه حلقه زن
گـدای لجوج باش حضورش به هر دو کف
به روز غدیر مزد عطا کرد کردگـار
حسن بندهٔ ذلیل رسیدم زقندهار
زعید غدیر مزد عدد گیر وبر شمار
که تاریخ این مدیح شود بر تو آشکار
۱۳۵۶ زجام خم غدیر تو می نوش ولا تخف

تاریخ وارد شدن بنده در نجف اشــرف به غرض مانده گاری دایمی ومردن ودفن شدن در جوار حضرت شاه مردان ملاذ ومعاذ گنه کار ان ـ ۱۹ شهر جمادی الاول ۱۳۷۹ میباشد از مولای خود التجا دارم این کاب مداحان وخدمتگاران خود را در نمك زار ولایت خود استحاله کند در ۲۶ رجب سنه مذکور رسم عزا داری سید بطحی حضرت ابو طالب در نجف اشرف

بعمل آمد له الحمد والشکر .

بر ضمایر صافی قارئین عزیز از ابنای وطن وغیره از همشهریها مخفی نماند که قسم به ذات کامل الصفات پرودگار که این کتاب وسایر تصنیفات وتالیفات بنده که راجع به امر بمعروف ونهی از منکر است طعنی و کنایتی به شخص وفرد مخالف وموالف نیست بلکه خطابه به توده واخلاق اجتماعی است اگر اشخاصی در باره بنده گمان بد ببرد وبه خود بخورد وبه عقیده خود طعن شخصی بداند بنده در وادی مرصاد ازو شکایت میکنم بخداوند وغالبا بنده در اخیر موعظه های منبری خود نیز این کلمات را ذکر کرده‌ام ویل باد برکسی که خودش موعظه کند ویا بنویسد اغراض فاسده داشته باشد وکنایه به فرد مؤمنی بگوید در خاتمه این ضمیمه عرض میکنم که اگر اسمان وزمین را ما وشما از عبادت خود مملو کنیم وخیر ما به اهل ایمان حتی الوسع نرسد وطبع جامد داشته باشیم غریق را بنگریم ونجات نا داده بگذریم در نزد خدا ووجدان انسانیت خود ارزشی نداریم ومکرر از برادرانی که ذوق تصوف دارند معذرت میخواهم که بعضی تنقیدات بنده به افراط کاران ومماندین این طایفه میباشد وشما هم خود را واپائید که به دام آدم ربای اهل بدعت گرفتار نشوید - اولیاء الله قندهار همه ظاهرا همین

لباس را داشتند ولی شریعت غرا را آن قدر ترویج نمودند که آثار نفس قدسی شان تا حال باقی مانده مواظبت اهالی قندهار به عبادت شرعي خاصه فرض بودن شان به روزه فرض ماه رمضان در شدت گرما نظیرش در اکثر بلادی که بنده سیاحت نموده ام نیست از برکت همان اهل مزارات است .

تمام شد جلد اول شرح زیارات گرشگ وغیره وهو جلد دوم طبع میشود انشاء الله .

کودکي اعتراض نمود که زیارت مجنون قطار را فرامـــوش کرده‌ئی گفتم بارک الله به یا دم دادی انتظار انعام را داشتـه باش بلی از جمله زیارات شهر قدیم قندهار در دامنه قیطول قبر طولانی محجر مجنون قتال است پهلوانی بس شجاع بوده وجمع کثیری کفار هند را کشته با نهایت وقدرت با ضعفا ومسا کین مهربان ومتواضع بوده جهال بارها اورا فحش میداند شادید بخشم بیاید بجواب میگفته قربان شما زیاـتر فحشم بدهید کی دیور جیم نفس من ذلیل شود تا از راه پستی به هشتی قدم بگذارم ـ این است صفت شجاعت اگر صاحب قوه بر نفس خود غالب نشود مشهور است نه شجاع الحاصل در قندهار رحلت نموده مدفن او زیارت ورزش کاران وکشتی گیرها گردید وروی هم رفته بمرور ایام عمومیت پیـدا نمود این ذره بی مقدار چند شعر اثر طبع زبون خود را برای کودکان بطور مثال ذکري کنم

یکی نحل مرغ هما را بدید
که ظلش کند نوع شاهان پدید
بخود گفت شاهست مرغ هما
من وجنس من مرها را فدا
قناعت نماید خورد استخوان
نیاز اردا وطایری در جهان
ذلیلم بدرگاه آن سه نواز
کیمی چیستم نزد آن سرفراز
چو پستی نمود وخجالت کشید
شد از زهر او شهد شیرین پدید
به منصب واوحی الی النحل شد
زفرط تواضع ذوی الفضل شد
لعابش عسل گشت ومدفوع موم

زشمعش منور به شب مرز وبوم ز گردن کشی شد عزازیل رجم
بشد آدم از عذر محرم به بزم شما کودکان هم فروتن شوید
که یعسوب هر هشت گلشن شوید

نحل زنبور عسل است ویعسوب اسم پادشاه آنها است گل میخورند وعسل میدهند نوش میدهند ونیش نمی زنند شما کودکان نیز حلال بخورید وبه اهل واولاد خود حرام نخورانید اگر از جاهلی مشت خوردید سرش را نشکنید تواضع صفت بزرگان است اگر عالم وفاضل ویا صاحب شوکت شدید نصیحت جناب امام حسن عسکری علیه السلام را فراموش نکنید من التواضع السلام علی کل من تمر به والجلوس دون شرف المجلس ـ ترجمه اش این است سر راهت هر که آمد تو سلام ده برایش ـ به مجالس ار نشینی توز صدر بر حذر باش ـ انعام کودک که انتظار دارد مال دنیا نیست کولوحه عبرتی است که در کف او میگذارم .

از سخن های پیر شصت وچهار هم بخوان وبدان وگوش بدار
لوحهٔ عبرت است این سرمشق بهر طفلان عاقل هشیار
کودکی بود زشت وبد کردار پدرش داشت ثروت بسیار
بي ادب ماند جاهل ومغرور بعد مرگ پدر نه کسب ونه کار
هر چه میراث برد از پدرش نقد وجنس ودکان وباغ وعقار
مفت خواران رند جمع بر او گشت کودک زمدح شان افسار

همه الواط وبنگی وچرسی — همه مادر خطا پدر آزار
به تملق ومدح بهر طمع — میزدندش صدا ایا سردار
تو امیری وما همه بنده — تو مشیری وسید وسالار
حکمتت کرده اسم لقمان محو — صوت تو کرده لغو موسیقار
رخ تو بدر وقامتت طربی — زلف هایت بسان مشک تتار
بود آن کودک آبله صورت — هم سیه کوزپشت وسینه تغار
سر او نیز بدتهی ازموی — صاف ومصقول همچو کلهٔ مار
لیک از فرط کبروعجب وغرور — کیف میکرد زان همه گفتار
نصف نقدش به مفت خوران داد
نصف دیگر بباخت او بقمار
گشت از نقد جیب او خالی — جنس را کرد همچو نقد نثار
به‌شراب وکباب وغمزه‌وچرس — برش‌وتریاک وبنگ‌وهم‌نصوار
ملک‌وباغ وعقار را بفروخت — کرد اصراف درهم ودینار
چون نماند از براي او مالی — رفقایش شدند از وبیزار
چون بخود آمد او زبد مستی — پیش یک حوض او گرفت‌قرار
دید در آب کوزی قامت — بسرش نهٔ کلاه ونه دستار
سر او چون کدو تهی از مو — از رخش زنگیان نمودی عار
روی او مثل خانهٔ زنبور — یا گل داغدار از منقار
امتحان کرد آشنایان را — میزنندش صدا که یا سرکار

ریشخندش زدند و گفتندش غوز زنگی سپس اشی بادار
بود سر دارو میر مازرتو بدر وطوبای ماست دام شکار
رخت ثروت چو دو رشد زبرت بی بهائی تو اندرین بازار
لب به حسرت گزیدسود نداشت اشک بارید همچوا بربهار
سر گور پدر برفت وبزد لگدی کی تو جیفهٔ مردار
گر حقوق خدا همی دادی نشدی بر حلال این رفتار
نسپردی مرا بخالق من زان سبب نزد خلق گشتم خوار
مال بی خمس شد بهای شراب گندم بی زکاة کشت قمار
تو بدی ممسک وحریص وبخیل من شدم مسرف وگدای نزار
تو زر اندوختی جفا کردی هم بخود هم به من بروز شمار
نیست افسانه وحقیقت دان مثل این در جهان هزار هزار

تمام شد جلد اول تفصیل بعضی اجمال این رساله را با ترجمه مزارات گرشگ وغیره در جلد دوم ذکر نموده ام که انشاء الله طبع می شود .

گلزار هدیه ایست برای دیارما از بهر کودکان سعادت شعارما
اخلاق وشعر وترجمه حال اولیا
از طبع خشک کودک شصت وچهارما
چون عمر ما گذشت بتبلیغ وموعظه
تا زنده ایم هست همین شیوه کارما

وقت زبان گذشت وزمان قلم رسید
روشن کنند نوشتهٔ ماقندهار ما

فرخنده آن کسی که کند حال خود وسط
از نقطهٔ مواعظ این گل عذارما

هر کودکی که کشت وسط گو بمعنی بیا
قبرم بجوی نزد علی شهریارما

آهسته گل بریز بروی مزارما تا نشکنی تو شیشه قلب فگارما

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥	٣	بنماله	بناله
٦	١٥	خوددارم	خودداری
٦ سر صفحه. ترجمه حال باباولی غلط			صحیح مذمت افراط و تفریط
٩	٥	•	فرموده
١١	١٨	الموالی	المولی
١٥	١٨	ر	•
١٧	١٢	نمودن	نموده
١٧	١٧	مي دو	میدود
١٩	١٩	اقدش	اقدس
٢٠	٥	وصفه	صفه
٢٠	٦	وجوت	جرءت
٢١	٨	براست	برداشت
٢٣	١٨	داری	دارای
٢٩	١٥	رساله	ساله
٣٤	٦	زائید	زائیده
٤٨	٤	چمیست	چیست
٥١	٦	انه	ان
٥٦	٣	جبق	جبن
٥٦	١٠	رصاله	ساله
٥٦	١٧	والبته	وابسته
٥٧	١٦	دفعو	ودفع
٥٨	٨	طبیمی	طبیعی
٥٨	٨	پیموسته	پیوسته
٦٠	١٢	نثراد	نژاد
٦٣	٥	رچمار	دچار
٦٤	١١	شم	شهر
٦٥	٢	ممروفت	معروف
٦٧	١٩	هر در	هردو
٦٩	٤	مهذهب	مهذب
٦٩	١٦	انهاءاله	انشاءالله
٦٩	١٠	ظاهرا	ظاهر
٧٠	٢	داودو	داوود
٧٠	١٥	را	•
٧١	١٩	مرتبتی	مرتبی
٧٢	١٩	ازنده	•